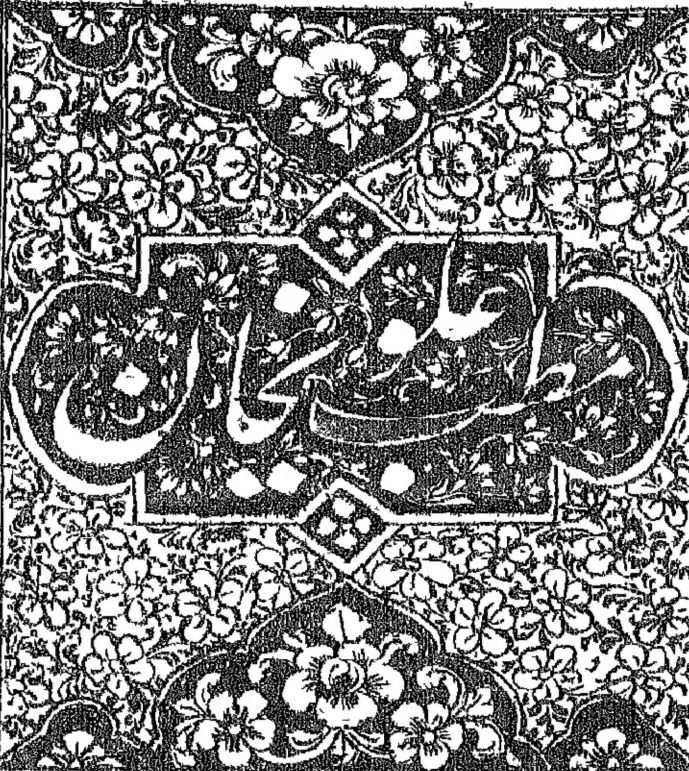
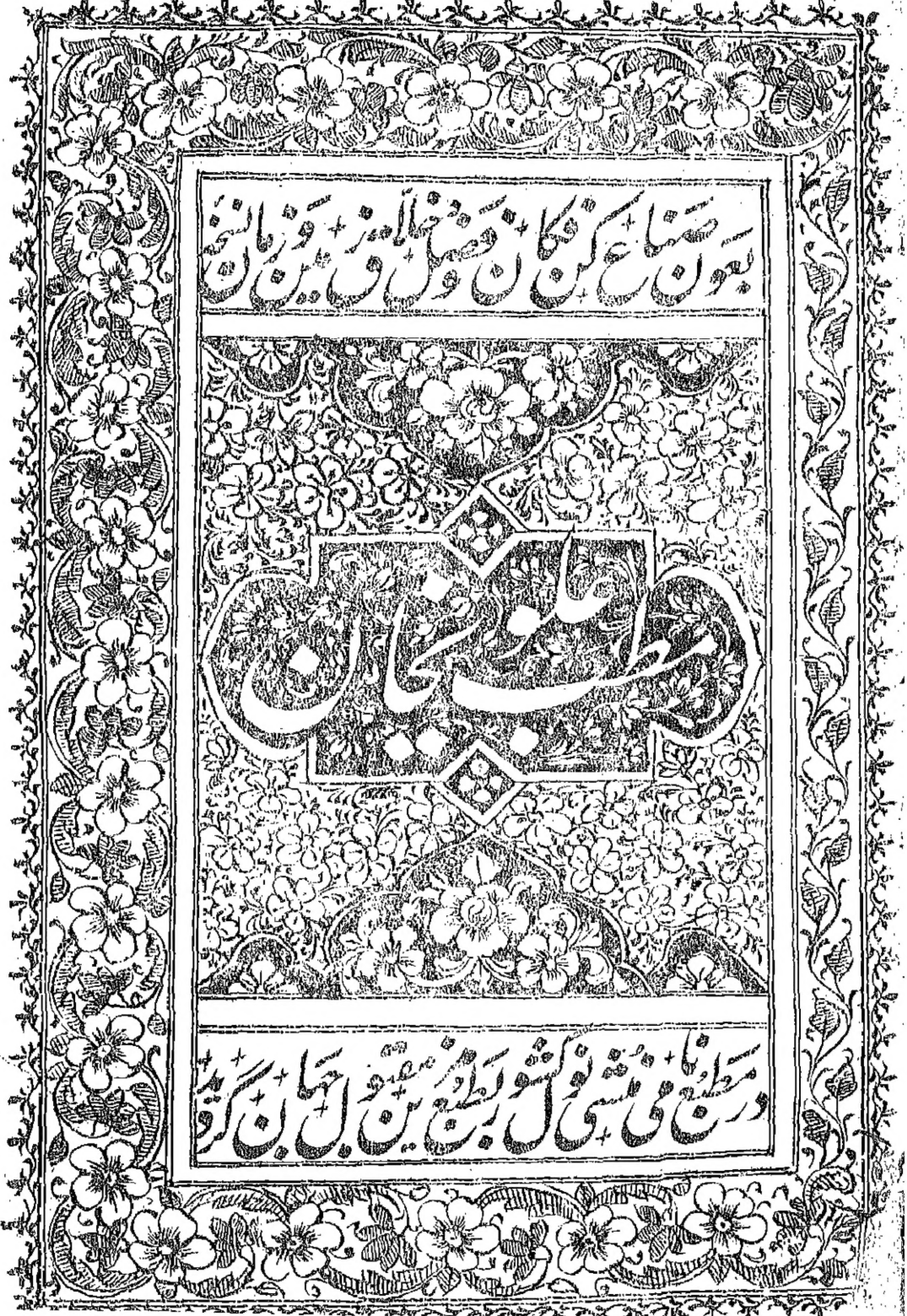


بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



در این کتاب
تألیف شده است
در سال
۱۰۰۰



M.A. LIBRARY, AM
PE17117

PE17117

[illegible]

3

2

درم نیم شب یا در یک ساعت یا در آنکه بخورده بخیسند صبح صاف نموده شیر خشک یا نروده درم در آن
حل کرده بیاشامند و اگر کسی سرگرم بعد از تقیه اثر آن باقی باشد طلا نمایند تا صاف است
صندل و صندل نهید با آب گشنیز تازه سوده بر سر طلا نمایند یا شویبه که در وقت اینجا
و شدت الم نهید سست برگ بزرگ بپخته کل حکمی سفید آرد و چون غلبه غلبه کلین الم که گشتانند
یا بار از آن تا بقدره بشویند و کیسه مالند و باید که از بالا بریزی تا مالیده باشد و در هر صندل
شدید بزرگ بر این صندل حار و تیز این یا شویبه عاقل الشفیع است همچنین در غصبات و قتیکه
خودت سر سام باشد نفوح حلو صفر ابراهیم و صندل صفر اوی را نافع است غناب ده دانه
سپستان مزیز شقی از بر یک یا نروده دانه کل بپخته سه شقال جمود را در ششما درم آب
بخیسند و قند و سبب تر بنشیند بر یک یا نروده درم در آن حلو ده صاف نموده روغن بادام
شیرین بپزند تا غلیظ شود و در نیم شب یا نروده بخورند و در وقت دیگر تر مس صندل
ده دانه و زعفران و افل است و ششما بپزند و صندل حار صندل اوی را نافع است
یوست بلبله نروده درم در پنجاه درم آب آلو بخیسند پس در بان سنگین از دستمال مالند
تا آب آلو قوت بلبله را بگیرد پس صاف نموده تر بنشیند یا نروده درم در آن حلو ده صاف نموده
بیاشامند و اگر بعضی آلو آب تر بنهندی کنند شاید حبس مسهل صفر حضرت سید سید قدس سره
در صندل صفر اوی پوست بلبله نروده پوست بلبله کالی بلبله سیاه سنار کلی از هر یک یک و قیه کوفته
بر روغن بادام شیرین یک شقال چرب نموده حبس باخته آب گرم فرو برند جمله یک شربت است
و در اول نافع برای این قسم کل بپخته کل نیلوفر خنک از می پوست خشک ششما ششما کوفته غلبه
اجزای مساوی در آب بپخته صاف نموده در آفتاب بپزند که بر سر نرند و اگر در وقت صندل
از غلبه بلغم باشد علاقه شکرانی سر و غلبه خواب و نرمی دمان و بینی عدم حرارت سرد سپیدی
و غلظت بول و بطور و بفض است و در آن صندل درین قسم تا زمانیکه اثر قاروره ظاهر شود و وقت
ما را الاصول پنجاه درم با شربت اسطوخودوس شربت امون از هر یک یک و قیه با ما الاصول روغن
حبس اخروج با ما الاصول پنجاه درم با یک و قیه کل غناب فی بیاشامند و غناب ما الاصول
پوست بلبله از بانه پوست بلبله سیاه سیاه سبیل الطیب کیشیم از می ششما کل از هر یک بپزند

کلیه

ششما

ششما

ششما

ششما

ششما و الاصول

تقدم سبب با وجود سبب و اگر در سر نهاد و بعد از آن باید طبعی که بی اسهال باشد شست آن
از دو کشتی تیره و خنای می گویند بر سر نهاد و کنند اطباء برین صانع از او نوبه قابضه و منحل و
برگ بید و مایه نهند و مایه بکروه میباشم آنها را اگر از هوش سردی سافج باشد مثل
برودت هوا و غذا و او را میسر و علاقه ترین تقدم وجود سبب و سردی طبع سردی و مایه سبب
این هم صانع با بونه کلید الملک سلطو خود و در نه خوش کوفته بخیه با سبب بخیه در غن خیزی اخل کرده
بیر سر نهاد و نمایند اگر صانع با دای غلیظ باشد علاقه تر شود و سرست غذا و متعلق حضرت بله گاهی صاب
از دو گل نقشه گل نیلوفر گل طی سفید منحل سفید از هر یک یک تار کوفته بگلانک و غن گلستر و
سر که شتر بر سر نهاد نمایند و قوی قوه الاطباء و ال با حار و سردی حار و سردی غلبه بر اسهال
نه داند و در قی سبب ششغال نیندازند صانع عرق منقوع عناب اگر کوفته در تخم خرما ششغال
از هر یک یک شغال در آن شیره کشیده با شیر سفید یک انگار کوفته بر آن پاشیده بپاشانند
بسا باشد که عوض کرده شود تخم شتر ششغال تخم کاه و تخم خیار برین شتر از هر یک شغال و اگر عوض
کرده شود منقوع عناب بشتر با نیلوفر با شتر با شتر با شتر در شست و صغیر صوب
باشد و مقدار شتر بر یک از این شتر یک دانه ششغال طبعین طبع منقول از این سر فیون
معمول حضرت سفید و در صانع حار و سردی هر گاه بوده باشد احتیاج طبعی قند آبی
آبوی بخار عناب از هر یک دانه تهر نهی یک یا و قی مونی طبعی یا نروده دانه باب گرم نجیب
فلوس نیار شتر بنجین خراسانی از هر یک دانه شغال حل کرده صاف نموده روغن بادلم شیرین
یک شغال داخل کرده بپاشانند و اگر ماده صفراوی باشد یا بخارات حار و متعلق پوست بلبله و
و شغال آمله منقوع و داخل کرده غذا شور یا ششغال که در آن کدو سفافان و کاه و شغال
آن باشد و اگر تب باشد گوشت بزغال یا گوشت خروس بچید و حل کنند و از سر می ساده
مثل سر پورده هوا و خوردن از چیز را سرد اگر از صانع شود علاقه تر تقدیم این اثبات و
سردی طبع سرد علاقه تر است و باغی مسودای الاسهل صفا و نافع از برای این قسم
با بونه کلید الملک سلطو خود و در نه خوش بر بپاشد تمام کوفته با سبب بخیه خیزی غن اخل کرده
نیم گرم بر سر نهاد و کند و از باد و مایه غلیظ که در سرست ششغال حار و ششغال

五

٢٤

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

تدریجاً و آوازها در هر گوشه انتقال در او از موضع بموضع و ضربان عدم گرافی سرعته
 پیرینه از چیزها و نفاخ و نطول از با بونه و شبت اکیمل الملک قیوم و سقوط از چند بیدار
 فریون که در روغن با بونه داخل کرده در بینی چکانند و شومی سازند از زعفران مشک و صندل
 و منبیل و عنبر و پیوسته بوی میکنند و طبیعت از نرم گرداند و علاجاتی انواع صدمات آنچه شکر
 معده یا غده و دیگر یا ضعف مانع یا از بسیاری مجامعت تغییر آن بود از علامات مذکور بیرون
 نیست شکیفته در وی بود و یکی از وجوهای سر است یا چپ یا راست و علامات معالجات
 بدستور صدمات سر ساهم فقط پاری که مرعوب کرده اند از سر و از ساهم که معنی آست
 و رتبه عبارت است از آتاس حجاب و مانع یا نفس مانع و از خون میباشد و این از زبان یونانی
 قرطیس تفاوت گویند علامتش تباهی و گرافی سر و سرخی چشم و روی و رفتن آب از
 چشم و صدمات گفتن زبان و خندیدن و درستی و سرخی زبان مایل بسیاری و عظم نبض
 علامتش فصد تیغال و بقدر قوت و احتمال خون برداشتن نرم داشتن طبیعت بفتاب
 و آلودن و ترنجبین و بنفشه و ترسندگی روغن گل و اندکی سرکه در سر مالیدن حقه نرم مثل غناب
 و بنفشه و ترسندگی روغن گل و اندکی سرکه در سر مالیدن حقه نرم مثل غناب بنفشه و نیاف
 و آلودن و ترنجبین کردن از صندل کشنیز تر و گلاب مخلوط ساختن غذا آب جو و عدس و سبزیجات
 و در وقت ندریان پاشویه کنند و پایی مالند و به بندند و از صندل میباشند و این را قرطیس
 خالص گویند علامتش تب تیز و بخوابی و سبکی سر و خشکی چشم و بینی و دهان و زردی و در زبان سرخی
 نبض و خشک و بدخوی و ندریان علامتش سبب و صدمات صندل و آلودن و ای میباشند علامتش
 ترش روی و بخوابی و خشکی دهان و بینی و صدمات و تب حقیقه اگر به و بر و روغن تغییرات علامتش
 بطریق صدمات بسوداوی و از بلغم میباشند و این الی غیرش میگویند علامتش صدمات و تب نرم
 و بسیاری آب دهان و خواب و گرافی و کسالت ناغاتی که از چشم کشاند و دهان به هم نهاند
 کاهل و کسالت نماید و نسیان از لوازم این مرض است لهذا این مرض انسیان گویند علامتش
 خفته و اول و مالیدن و سستی اطراف شریقی ناخن گاز زبان چند نرم با در بخوبی سکه و نرم
 پیرسیا و شام و درم بنفشه چند نرم و سوسن تراشیده یک درم قند پنجاه درم خوردنی و قویتر

شکیفته سر و از خون علامتش و از صفا و از سودا و از صفرا و از بلغم

درم

و صبح و یکسره در آخر روز آب گرم میدهند و بعد از چهار نفهم می دهند لشحه آن سناکی
 پنجم اسطوخودوس و درم تریبید مجوف تراشیده و درم بادنجوبه و درم گاوزبان
 سه درم گامسرخ سه درم گل قنده درم غاریقون باش سفید میزیم غذا درایام اول تا انتها مرض
 آب جو خود و ماش انداخته و در اسطوخودوس و مرغ انداخته سدر آفت که بوقت بخاستن چشم
 باریک شود و دارسنت که چنان نماید که چیزی نمی گردد و در آن میبکند علاجش اگر در وقت غشایی
 بود قی کنند و بهر خطا که بر آید مناسب آن بگوانی که بود و در صلیح آن خطا معلوم شده و در امر
 معده نیز خواهد آمد عمل نماید و اگر معده و نفس مانع بود علاقتش خلط غالب علاجش هم بدستور
 که در صلیح گذشت سیات حوالی بود و در کبیت و راز و کیفیت قوی علاجش اگر تیب عارض گردد
 علاج تیب بود و زوال آن نیز و ال تیب بود اگر تیب نباشد از برودت و رطوبت بهر دستور
 صلیح تأیید فرمایند و دست و پا بالیدن و محکم بچیدن و باز کشادن و باز بستن و نرسیدن
 بوجوی آرد و جو بیدار کردن و هر دو قسم سهر بچوایی مفطست از سردی و خشکی ساده یا با باد
 که سودا باشد و از گرمی و خشکی ساده یا با باد که صفرا باشد علامت علاج در صلیح گذشت
 و از رطوبت بود قی نماید علاقتش مرکب از علامات باغم و صفرا با شوری مان علاجش مرکب
 از علاج بل هر دو قسم و حمام که عرق نشود و آب بسیار تخین بر روغن بادام و کدو و فنبه و
 بینی و گوش بالیدن کف دست پاخی و خستین و حوالی آن و ناف همه اقسام سهر را مفید است
 لسیان و اموشی بود از سردی و خشکی و از گرمی ساده یا و غلبه صفرا بر مقدم مانع میباشد
 علامت و علاج بدستور سابق است و روغن سوسن را بالیدن بر سنیان ها و نشاز
 سردی و خشکی را نافع است ایایا ریح فیه تر استقران آن نافع است از برای سنیان بلغمی
 ضما و برای بلغمی خردل سوده و فصل سرشته ضما و بر سر نهاده شمع نافع از برای این قسم
 سنیان اشق را حل کرده جوز بوا کوفته آب بهرشته لیکل شامه ساخته و نیم جویند قوی و رعایت
 از نقصان یا بطلان فکر میباشد و معجون پلا در نافع است برای این مرض و قتی که از ماده
 سرد و تر و بلغم باشد صفت آن قلفل و راز فلفل قطخ و ج ترکی شونیز از یک ه شقال صلاب
 جنطیانا زار و تند مد حرج حبنا غار چند بید ستر شیطرج خردل از هر یک پنج شفتال

سناکی

دوازده

سرخ

گل

سناکی

ضماد و شمع

حق و راز

مجموعه را کوفته بخیته با و دهنده و بپناه منتقال غسل مصفی دوده منتقال روغن گردگان چیا سمل
 بلا در برشته گاو لمانا از نه بر یک یک درم و شترتی یک یک گلو که غذای گوشت و در فزون میخوان با باد
 و چ قلم که شسته با نر نیست چه پود و در شترتی که با باد شود و در حرکت مرخص خفته را قه بر کمر
 که از خوراک سودا کند و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود
 با و یان پود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود
 در یک سبب آب جو شانه با نر نیست چه پود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود
 در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود
 قه نه نمایند با شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود
 اگر سودا و دوسوی بود و علاقه شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود
 سرخی خاورد و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود
 از گوشت بزغال و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود
 از هر یک رو شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود
 بپوشند و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود
 که در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود
 با و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود
 جو شانه با نر نیست چه پود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود
 تر شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود
 نمایند اقوامی که در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود
 و غصه زردی روی و دهنه و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود
 به تازان شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود
 شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود
 چاه و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود
 در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود و در شترتی که با باد شود

بپوشند

در شترتی که با باد شود

بپوشند

در شترتی که با باد شود

بپوشند

در شترتی که با باد شود

بپوشند

در شترتی که با باد شود

بپوشند

در شترتی که با باد شود

نخارید باغ متصاعده میشود و طبع آن از برای صفت آن اسطوخودوس مغز فندقی است که آنرا از صفت
گویند در صفتی اجزاء مساوی کوفته بخیمیه بینی بدینند تا عطسه آورد و از چیزهای که با این صفت
مفید است و باغ را با گوشت آنکه با سرکه بخورند و همچنین است تخم گورخر که بخورند و بخورند که با گوشت
علقی است که چون مردم بخورند چیزی گران تصور کنند که بر بسینه افتاده است این علت مقدمه
صرع است و سگته و جنون است و صفت آن برای سبب این علل صفت آن یا سراج فقیر اغاریقون
افتمون تخم خنجر نمک سندی خنجر دم باوانی که رای طبیب مصلحت اند جمله یک شربت است غذا
باید که لطیف باشد سگته سه است و بطون باغ و با آن معطل میگردد و حسن حرکات جمیع سوسای
تنفس میشود و بسا باشد که تنفس نیز مرتبه ضعیف میگردد که احساس کرده نشود و درین حال شنبه
میگردد و در این مورد پیر باید که در شیش نظر کرده شود اگر عکس ناظر چشم ظاهر گردد زنده است
و الا مرده و این از دم با تخم حادث میگردد و داخیز از دم باشد علاتش سرخی روی و پیری گهای گرد
در گهای سرور و دست خفته نرم و غیره بعد از فصد قیال و حجامت ساق مفید است و آنچه از باغ
باشد علاتش منقبضی رنگ سائر علامات باغ و فصد سبب مولد باغ است معنی که در حال و گاهی
وی نیز صفت آن زیره که باوانی با دیان از هر یک سه درم و آب جوشانیده صاف نموده غسل با
نیاست و دخل کرده و جوشانیده و خفته کنند آنرا بخفته که سارگی و فطور یون فصد و تخم خنجر
و بزرگ در آن داخل نمایند صفت آن خفته حار که سگته بینی را باغ است استیون و فوطی تخم خنجر
هر یک یک شنبه باغ خفته و دشت پودینه دشتی یک شنبه جوشانیده و بیا لایند و بیا در دم آب آنرا
گرفته در دم و فتن با بون و دخل کرده خفته نمایند و اگر درین خفته دو درم بزرگ از بینی که قیال نمک
بختند و صفت آن را باغ داخل نمایند و اقوی میگردد و چون باه را گرم کرده با باغ طافه برندی که زیرش
نهند گرانند که اثر گرمی بلکه احراق بصیرت درین قسم نافع است فالج و استرخا فالج و در غرض طب باطل
و حسن و حرکت نصف بدن است سوک را س اگر تا نصف را س باشد فالج و لثوه است سبب فالج
فرد و تخنق فصد و بطون باغ باغ صاب جانب پس منع کند قوت حسن حرکت را از
نصف دوران یا لثوه کنند اما اعتناء متاثر نشود و سبب فسا و فالج بصردی تری گاه باشد که فعال
طبعی نیز سبب فسا و فالج باطل گردد و پس در عفو و نمود ظاهر گردد و اگر تمام بدن سوسای اس افرو گیرد

سیب

بطلان حرکت آنرا بولیمه گویند و اگر بطلان حرکت مخصوص یک عضو باشد آن را استرخا نامند
 علات ارجل چهارم باید که بران محض آب غذا اقتصار نمایند جلایی که بعد از چهارم تا پانزدهم
 برای شش ماده هر روز داده میشود و صفت آن را زیاده انیسون از هر یک و درم با درنجوبیه سه درم
 در پانزده تا آب بچو شاند تا نیمه رسد بیالایند و ده درم گلنگبین عسلی را آن ملکه ده ضا نموده
 بنوشند و غذا نخورد آب با شیر و حساب لقمه اندکی دار چینی و زعفران بخورند و محض آب گلاب
 و عرق بادرنجبویه بخورند تا پانزده روز برین چه بگذرانند و بعد از پانزدهم بختنه که در سکنه ذکر شد
 دو سه بار خفته نمایند پس استرخا خفته و استفرخ بلغم تلکین بحسب نمایند صبر و تقوی پنج درم
 یوز بیان تردید سفید عاریقون از هر یک سه درم تلخ هندو یک درم کوفته بختنه سیاه زنده و شیرینی و درم
 و نیم و زین ایام خود آب کشکک آب کبوتر و کیک بعد از آن در گوشت دار چینی و زعفران و قرفل و صندل
 و زیره و پهل را انداخته بخورند و گاه باشد که با فالج حرارت فراخ بود و سبب آنکه دل و دماغ با هم
 مقاومست کنند پس آنوقت که رطوبت از دماغ فرو آید مقاومت نماید حرارت دل و جگر غلبه کند
 پس برین حال تسکین حرارت کنند ثناب لیمو و عرق گاو زبان غذا شود و برنج آب لیمو و شراب
 سیب هم برین وقت تواند داد و باشد که حرارت چندان مستولی شود که آب جو باید داد و چون حرارت
 تسکین یابد باز بمعالج فالج پردازند گلنگبین مستعمل و سفالچ و سایر اراض بلغمی مثل خدر کشنج و تند
 باغی و استنقا و سور القذیه مفیدست و صفت آن برگ گلسرخ ترا قیمره و گلنگبین عسل سه درم و ده چهارم
 گل کور را با آن بپایینند و چیل روز در آفتاب بنهند و اما استرخا و در عرف حاتی مستعمل فالج
 در عضوی از اعضا می پس استرخا و بطلان حرکت عضو مخصوص باشد و ازین جهت گفته اند که فالج
 استرخا و نصف بدن است و طول و نسبت میان استرخا و فالج عموم و خصوص مطلق است و در عرف
 لغوی عربی و نه و یک معنی هر دو لفظ مترادف اند و استرخا یک گشت فالج گویند و سبب استرخا بریدن
 عصب و عرض میباشد و این علامت پذیر نیست و هم شجاع میباشد علاتش در و تند و متب است
 علا جش فصد و استرخا و قرفل و کشنیر تر و برگ خرفه و بید مجنونه یا میضیر و گلاب ملکه کنند
 و در نزد آنرا و چوبازی و در انتها گل تلخی سرخ و با بونضاد و نماد و پرفصد جرات نماید تا غلبه
 خون متعین نشود و سقطه و ضربیه میباشد اگر حادث شود بعد از آن وقت فالج علامت نباشد زیرا که بولیمه

سیب

به و بر یار کشیدن عصبها و اگر بعد از دو هفته روز عارض نشود دلیل بر در هم عصب کشیدن و شقیقین ماده
بدان باشد منتفی کننده و اگر دمای محلی و موقوسی بر وضع ضربه نهند چنانچه در موضع خوب بپایند
ضماد نافع از برای فالج و استرخاء و سبب ضربه و دستها و مفاصل آن گل از سنی سته درهم برگ کاه و
گل سرخ از هر یک پنج درهم جبر سقوطی دو درهم ماش سبت درهم تاب برگ مورد و سرشته
ضماد و تریاک و ضماد نافع از برای فالج و استرخاء و سبب ضربه و دستها و مفاصل آن که سبب ضربه ضربه
پیرا شود و دستها آن عدد سقوطی شده درهم گل از برای منحل سفید فوفل از هر یک یک درهم سرشته
ضماد این بر ضماد و یکو خوبت ضربه و دستها که سبب فالج و استرخاء و تریاک و فوفل ضربه و نقطه حاد
شمارد باشد پس از نیش و عدد سقوطی و گندار پارسی که فوفل پنجه بر روغن گل و گل آب سرشته ضماد و تریاک
و گاه سبب استرخاء و سرخ بار و طب ساده باشد علامتش آنکه تریاک حاد شود و دیگر علامت
بر باشد علامتش تبدیل خراج و گاه باشد که فالج عارض گردد و از جهت ماده که بعضی اعضا سبب
سودا و فم کشنده و بشیر از هر دو قوی و واقع شود و علاج مناسبی آنکه مالیدن و دغنها کنند
که گرم نباشد بسیار از قویت غضو کنند که ماده را از موضع کشند مثل روغن بابونه و اگر روغن گل
در نیش نقطه بر آب را بهم جمع کرده بپزند و بشیر از هر دو قوی و واقع شود و علاج مناسبی آنکه مالیدن و دغنها کنند
آن چنانچه در این طب و کتبشان عا جود آید اگر سبب فالج یا فم باشد علامتش آن که دغنه
حادث شود و دیگر علامات بلغم علامتش تنقیه بلغم و این فریون مالیدن بآن بعد از تنقیه بلغم
بیشتر نافع است از برای این قسم شنج ضماوی نافع از برای شنج بلغمی
وقت آن چند بر ستر فریون رسوده موصوفه زرد روغن سوسن گذاشته همه را در هم کرده
ضماد نمایند و بدانکه صاحب شنج و انجی را اگر قوت باشد طعام کم خو رانند و مار باطل
دهند و بعد از سه روز خود آب بپاکد و خردل و صغور و روغن گاو دهند و از گوشت کبک
و کبک کاه و دمانند آنها مار اللحم ساخته دهند و اگر شنج کبب میوست باشد علامتش
تقریر اسباب میوست مثل تپهای قوی و اسهال و گرنگی و رنج بسیار است و این شنج در کودکان
و جوانان نادرست و انواع عطبات از اغذیه و اشربه و طلا یا مفید است ضماوی نافع برای شنج
سبب بلغمی و در هم عصب چون استعمال کرده شود بعد از فصد و جامت ساقین و مالیدن بلغمی یا بشیر

صفت آن صندل و فلفل به گلاب سوده بر موضع درم ضما و نمایند عطوس تا قح از برای لقمه قهوه
و تشنج بلغمی صفت آن جذبه بیشتر کندش خردل اجزا مساوی کوفته بختیه و ربی و بنید و از چیزهای
مردی نیز بداند مثل گزیدن کوزه و در عصب سیدن جراحی یا خلطی ها و عصب از این تسبیست
تشنج کسیکه خلط از تجاری قی کند و تشنج که از ویان باشد مناسب هر یک معالجه کند شود و کثر از
تشنج عصب بود از هر دو جانب و کثر از بعضی اطلاق میکنند بر تشنج که ابتدا از عضلات جنب
گردن کند و جانب پیش کشد یا پس یا هر دو جانب و بعضی کثر از ریه مطاق تمد و اطلاق کرده اند
و بعضی مخصوص گردانیده بدانکه سبب بروی مجر بود از داخل یا خارج که در یک یا نب با شمشیر یا بر
علامات و علاج آن مثل تشنج دست و ریش و مرضی است که حرکات ازادی با ثبات ازادی نمی تواند باشد
و عصب آنکه در جانب چپ بود و جراحی نافع از برای ریشه که از سوی مزاج یار و سافج یا کاه یا
صفت آن نیون یا دیان از هر یک تنه درم چو شانه نیده گلیسین سل و درم دران و کدو و صافه و
بنوشند غذا نخورد آب یا شیر و حبس القرم و گوشت خوک که گوشت آبی و می که معطوب یا چینی
فاصل از عفران یا شند و اگرادی باشد تنقیه بلغم نمایند و اگر از خضر باشد عسل جوش شراب است
با کلی طلای نافع از برای این فم ریشه صفت آن روغن گل سرخ روغن مورد و مسکه انگور و
درم فم و کدو بردست بمالند لقمه این مرضی است که روی از یکا جانب فرو کشید و شود
بجانب دیگر میل کند و سبب این میثاید که تشنج آنجا نب باشد که بدو میل کرده با ستر خارا آن
جانبی که از ویل کرده تا مقیم علاج آن از تنقیه و دادن مارا حصول و دلاله سک جانز نیست در
رولوبی و در عیبی مطلقا جانز نیست درین ایام نم خود آب و شیر و حبس القرم و مارا حاصل خفقا
نمایند و بعد فم درادی اول نفج ماده کنند با حصول پس تنقیه کنند بعد و دارا و اسکا
حلو مار دهند و غوره و مصوغات را تا ثیری ظاهر است بعد از تنقیه ضماوی نافع از برای
لقوه گوشت ثعلب یا آهو یا کنار یا گاو گوپی آنچه پیس آید که بیدار روغن زیت و اخل کرده بر
ضما و نمایند و آسای نافع از برای لقمه صقر زو فای خشک بود وینه دشتی بسکه انگور می نمایند
بیالایند و زیر بر و پیشانی بمالند و منقل آنرا بچونید طلا و نافع خردل سوده بسکه سرشته
بر سر طلا نمایند احتمال آن حرکت موضعی باشد از بدن بخلاف عادت در عفتا گویند که فلان

بجانب چپ یا راست تشنج است
بجانب چپ تشنج است
بجانب راست تشنج است
بجانب چپ تشنج است
بجانب راست تشنج است

عینوی پروا را خنک از سرچ غلیظ بود و منقول از بلغم باشد که او نمایند آن عصاره العیسوی گویند
و نمک یار و غن فرقیون در روشن قسط بعد از آنکه آن عصاره را بنحرفه خشکی مالیده باشند که سرخ
شده باشد و ملا نسازند و اگر این تدبیر نافه مرض نبود و تنقیه با بلغم نمایند یا یا ریح منقوی انبار لقون
دار چینی را سی غلیظ و جفراست پر نمایند و اگر اختلاج کسی دل کم شود و بعد از آن و اتم شود و هم اقوه
و صرخ بود و تنقیه با بلغم نمایند و اگر کم و نمرله فرو و آمدن انفعال فحالی از دماغ بجانب بینی
آید و اگر کم گویند و انچه بجانب کلاه فرو رود نمرله خوانند و بعضی بربان فرق نکرده اند و اگر از
گرمی باشد علائقش سوزش و خارش و حرارت بینی و سرخی چشم است و تقدیم است و استنشاق
در و شل آفتاب مقام و آشتن خوردن دواها و غذاها می گرم و مثل آنها و گاه باشد که از حرارت
جسم بدن بود و علائقش اگر با متلائی کن باشد فصد و اسهال نمایند و در مادی ایضا تنقیه در ساق
در اول تراب غناب شراب بنفشه و شراب نیاف و فرو بند و غذاها را الشویه باشد و یا ماش و اسفناج
پخته باشد و اگر از سردی بود علائقش گرافتی سرد و کدورت و اسهال است راحت یافتن بخیر می
سود اگر کم نمایند و تقدیم اسباب خارجی مثل آب و هوای سرد که بسیار رسد و اگر غلیظه طای باشد
بعلاصت آن معلوم میگردد پس اگر مادی باشد تنقیه کنند و در سردی سرخ ساق و انولات و
کما دات و شوموات اکتفا نمایند و گفته اند که حمام در اول زکام بارد مضرتست و در آخرش نافه
و در زکام در اول و آخر فید باشد و نیز که گرم را بشیرین ششاش و سرد را در بر ششاش
کنند و با ریح نافع برای نمرله نمرله صفت آن بنفشه شکب چند گرم اصل اسوس متشتر و یک و فته
ده و درم در یک سطل آب بچوشانند تا نصف رسد بیا لایند و آب شکر هم گل کنند در آن حل کرده
صاف نموده بنوشند جمله یک شربت است حبس لطیف از بر آن نمرله صفت آن بنفشه و درم
ربا اسوس یک گرم کوفته به عمل خیار شنبه نقاد که فایده سرشته حبس از نمرله یک شربت است حبس
نافع برای سعال حادث از نولات یا قهقری این حبس بلغم غلیظ را بر آورده و صفت آن ربا اسوس از این یک شربت
پرسیا و شان فاروقین سفید از هر یک یک گرم مغز بادام تلخ چند گرم فانی صفت و درم کوفته بنجیه حبس
سازد شوموی که چون نمرله بسبب ریزش و متعین آن بسبب نمرله صفت آن شونیز را بریان کرده یک
سخته اند و روز در سر که بنفشه مانند پس در پارچه کتان بولی بسته متصل به بنشیند تا دانه اجماع

کدام

کدام

یا مطلبی خیار شیر و اگر در دم پوست بپایند زرد و دیگر کم شمش کوفته با آب گرم دهند خوب باشد
ضمادی نافع از برای این قسم صدامی که عذاب بیدانه لعاب بزرقطو ناشیر و خمر همه را در هم آمیخته
باز بر آب آن تر کرده بر چشم گذارند و اگر در پاپا پس با پشه طبیعت را نرم نمایند به شیر شست
حل کرده در کلاب و کشنده خشک یک درم آب فسیانیده نبات سفید ده درم داخل کرده وقت
خواب بنوشند و اگر دراز بماند باشد علاقتش عظم ورم و بسیاری آب ریختن از چشم و در سحر
اندک و گرانی و درخ بسیار شیان بر یو مارا به لعاب حله به شسته و تخم کتان و لعاب گل خلی سوده
در چشم بچکانند ضاد نافع درین قسم صبر سقوی حوضی منقض می مرکب زعفران آب سوده بر چشم
ضماد نمایند و غذا نخورد آب باشیره حبس القرم خور و حلاط نافع از برای نفیج ماده این قسم
در صفت آن یاد بخوبی و از برای آن که در دم صقر گل نبیند از برای یک سه درم اصل السوس
یک درم جو شانیده یا لایند و کلفت آفتابی ده درم در آن حل کرده معاف نموده بنوشند
و این جمله یک شربت است اگر کلفت نباشد و مغلی گل سرخ و درم بمیزانید بجای گل کلفت قند
سفید ده درم داخل نمایند و چون اثر نفیج از قاروره ظاهر گردد و اسهال صحب و باخ قنبر
و اگر ریزه از سوز و اما شد علاقتش گرانی و سرخی و خشکی و تیرگی رنگ و وجع ناخس و اندک
سرخی با تخمه بود گاه باشد که سرخی در تخمه نباشد اما یک چشم البته باشد جلاب نافع برای این قسم
صفت آن گا و زبان بر سیاه و شان سر نبیند یاد بخوبی و از برای یک سه درم جو شانیده صاف نموده
بنوشند و آن را دو صحت کنند تا اثر نفیج در قاروره ظاهر شود پس تقیه نمایند بمطبوخ افیمون
پس شیان بر یو مارا به لعاب گل خلی که به شیر و خمر گرفته باشند سوده و در چشم بچکانند و ابتدا
و انتها و شیان و نیار چون چشم کشند و غذا مامش و نخورد بدنبه بره و اسفاناخ بر و عنکبوت و سینه
بخورند و فریاد و بیهوشی و شربت ساقن و مسکه گاوسی بانان خوردن بهتر و اگر دراز بماند و غلیظ
علاقتش تمد آن بی گرانی و سیلان سلوبت باشد و گاه باشد که بسبب و سرخ شود و کما و نافع
از برای رمدی صفت آن با بونه و شبت و صقر و اکلیل الملک و حله و فو تنج و سداب در
آب جو شانیده سر نیار آن بدارند و آب آنرا تطول نمایند و غلظش را کم نمایند و کاهند
که آنرا پوئلی که نیند نافع بود برای رمد صفت آن بوره زیره سفید شکر تری اجزا مساوی کوفته

و اگر در دم صقر گل نبیند از برای یک سه درم اصل السوس یک درم جو شانیده یا لایند و کلفت آفتابی ده درم در آن حل کرده معاف نموده بنوشند و این جمله یک شربت است اگر کلفت نباشد و مغلی گل سرخ و درم بمیزانید بجای گل کلفت قند سفید ده درم داخل نمایند و چون اثر نفیج از قاروره ظاهر گردد و اسهال صحب و باخ قنبر و اگر ریزه از سوز و اما شد علاقتش گرانی و سرخی و خشکی و تیرگی رنگ و وجع ناخس و اندک سرخی با تخمه بود گاه باشد که سرخی در تخمه نباشد اما یک چشم البته باشد جلاب نافع برای این قسم صفت آن گا و زبان بر سیاه و شان سر نبیند یاد بخوبی و از برای یک سه درم جو شانیده صاف نموده بنوشند و آن را دو صحت کنند تا اثر نفیج در قاروره ظاهر شود پس تقیه نمایند بمطبوخ افیمون پس شیان بر یو مارا به لعاب گل خلی که به شیر و خمر گرفته باشند سوده و در چشم بچکانند و ابتدا و انتها و شیان و نیار چون چشم کشند و غذا مامش و نخورد بدنبه بره و اسفاناخ بر و عنکبوت و سینه بخورند و فریاد و بیهوشی و شربت ساقن و مسکه گاوسی بانان خوردن بهتر و اگر دراز بماند و غلیظ علاقتش تمد آن بی گرانی و سیلان سلوبت باشد و گاه باشد که بسبب و سرخ شود و کما و نافع از برای رمدی صفت آن با بونه و شبت و صقر و اکلیل الملک و حله و فو تنج و سداب در آب جو شانیده سر نیار آن بدارند و آب آنرا تطول نمایند و غلظش را کم نمایند و کاهند که آنرا پوئلی که نیند نافع بود برای رمد صفت آن بوره زیره سفید شکر تری اجزا مساوی کوفته

در پاره گمان نازکی بسته بر چشم و گرد آن بگردانند و اگر وجع و سوزخی زیاده بود اجزای مذکور را
 با آب سوده بر پیچیده چسبانند بر چشم نهاده بپوشانند و بگردانند و اگر از نالیند اطباء هندی نافع از برای مدینه آن
 زرد چوبه سوده و زاج سفید و در سنگسنگ فلفل سفید و توتیا و سنبله و یون همه را کوفته و با آب
 در چند بول بپزند مقدار دو تا سه آب تر کرده بر دوش چشم بگردانند و صاحب طلاق را بداید که
 از دود و دود بخار سرد و گرم و روشنی و سفیدی هر یک یک خیر نگاه کردن بسیار بی آنکه نظر از آن نگردد و از
 جماعت بسیار آفرین نماید و از گرگی مفروط و متلا و مخصوص در عشا و از خیرهای بخار ناک مثل سر و پیاز و
 کرنب و شور بهما و ترشیهایی بسیار ترش و بیداری و خواب مفروط و جناب نماید طریقه نقطه
 سحرخی است بر سفیدی چشم بکشد و در آن گوی از منجمه خون کیو تر یا فاخته خاصه آن خون از زیر
 پیر خون بکشد و بیرون می آید در ابتدا گل از می آن ضم کنند و در انتها آب اکلیل الملک با
 آب حلیه کشیده تا آن ضم کنند و بر چشم بچکانند و اگر از زردت سفید و کشیده خشک را بکافیه چسبانند
 و چشم بچکانند نافع است و اگر به باد داخل نمایند بهتر است **سبیل غشایست که بر سطح چشمه**
 متولد شود و از اجسام غریبه که مشابه رنگها باشد و رخسار رقیق در هم یافته گردد و علاج چشم فکد کردن
 و مسهل دادن و شیا فاحر لیم و شیا فاحر حاد و شیا ف و نیارگون و چشم کشیدن نافع
 و اگر غلیظ باشد باید داشت چرب بپوشان مرضی است که پلک چشم درشت و سوزخ شود با خارش
 و آب ریختن و جوشش و دانه های خورد که سرهای او سفید باشد پوست شک از آن
 جدا گردد و یاد آنها باشد به صورت دانه اخیر شیا فاحر لیم و شیا ف ساق کشیدن و چشم
 بعد از قصد قیال و اسهال بقرص تنقیه نافع است و نوع آخر شیا فاحر حاد و شیا ف خضر
 و چشم کشیدن بعد از قصد و تنقیه نافع است جبار الا حفا ان علقی است که پلک چشم سخت
 شود چنانکه هر وقتیکه از خواب بیدار شود چشم نتوان کشاد و نازمانیکه دست بمالد ضا و نمان
 از برای این علت صفت آن گل بنفشه و گل خطمی آب بنفشه ضا و نمانید و گر مایه بخارات گرم و
 چشم را با آب گرم شستن سود دارد و سلاق مرضی است که پلک چشم غلیظ شود و خارش و تشنگی
 و قره بریزد و در ابتدا حدود این مرض ساق را بگلایه چسبانند و چشم بچکانند ضا و نافع از
 برای سلاق و زمان ابتدا صفت آن برگ خرفه برگ کاسنی تر کوفته و روغن کاسنی داخل کرده

چشم

چشم

چشم

چشم

چشم

فما د نمایند طلالی که همین منفعت دارد و سفید و تخم مرغ روغن گسرخ مخلوط کرده بر یک چشم
 طلا نمایند و اگر سلاق و پیرینه و غلیظ باشد و فمد و حجامت کنند بعد آن مطبوخ پادیه بدینند
 سه بخار آن بدارند و شیا فاحر لپین و شیا ف و برنج و چشم کشند فمد و می نافع و بر حال حدیث
 تخم انار کوفته پیچ سرشته فمد نمایند کل سببش که بر قره محل رستن موی پیدا می شود و غرغره
 نافع چون کاسه طحال کرده شود و بعد از تنقیه یا یا سرچ فیترا صفت آن عاقر قره خامو پیچ سفیدان
 جو نمایند و صاف نموده آبکامه داخل کردن غرغره نمایند چشم را با آب شور و آب شیب میانی
 بشویند شکر را انداخته و شکر منقلب بعد از تنقیه موی را بر کشند و خون را از پشت بران و صفت
 طلا نمایند و کنین یکبار و داغ نمودن و بسوزن که از انیدن چنانکه کمال آن اندر سفید
 غریب زخمی است در گوشه چشم از جانب بیخی ناصور شود و هرگاه دست به یکبار بریزد
 نند و حرکت ببرد و آب بید صلا حبش فصد قیال اگر خون غالب بود و اسمال بقرص شفته پس
 شیا ف غریب در ناصور چشم کشند صفت آن صیر سقوط می کند از زردت سفید
 دم الاخوین سرمد صفتی شیب میانی کلنا فارسی از هر یک یک درم زنگار ربع درم شیا ف
 ساخته آب سوده بر موضع ناصور بچکانند شیا ف غریب و یک صفت آن بیه گام
 یک درم روغن بایسان آن مخلوط کرده خشک نموده شیا ف سازند و این شیا ف از
 برای ابتدای نزول المار و انتشار و بیاض را نیز نافع است و این هر دو شیا ف را بعد
 از آنکه غریب را از حرکت پاک کرده باشند بچکانند و مداومت نمایند اگر باین کفایت کرده
 بهتر و الا بیل طلا موضع غریب را داغ کنند و فرجه ریش چشم اگر حرکت داشته باشد با بیل
 یا شیر و ختر بشویند و شیا ف کنند ماض چشم سفیدی است که بر قرینه ظاهر شود اگر بعد از
 قره داشته باشد تمام زائل نشود و اگر بعد از زرد و صداع و شقیقه عارض شود بعد از زوال
 سبب چشم صغیر و چرم کبیر و خرم مغلی چشم کنند که بعون الله تعالی نافع است و معه
 یعنی پیوسته بر آب شدن چشم و سیلان اشک و اینکه بعد از تنقیه اگر بدن متلی باشد
 چشم کشند صفت آن سرمد صفتی و قوتی می کرانی مساوی کوفته تخم مدام و چشم
 کشند و از میوه و شور به پای پیچ کشند و بر شفا در عذاب عاجل النفع است نزول آب

طلالی

هر که در چشم غریب شیا ف غریب

در چشم بیل

نزول آب

رطوبتی غریبه باشد که در تقیه غنیه میان رطوبت بقیه و طبقه قریه بایستد و مانع دیدن باشد
 علامتش هرگاه در پیش چشم خیالات مثل میشه و گیسوی سپید آید هم نزد آب شود و لیکن
 این خیالات از بخار معدیه نیز می باشد پس اگر در هر دو چشم اتم نباشد بوقت استراحت زیاد
 شود و بوقت گرسنگی کم گردد از بخار معدیه است باینچ فیهرا و تقیه بآن در ابتدا مفید است و غرض
 کردن بعد از قصه با سلیق و شیاق و در ارات کشیدن و از تشویه با دویه و با و صوصات و
 این بیاض پر خیر نماید و قلیه و کباب و طیفه و نان خشکار و خور و برش منگی صبر نماید و اگر مستحکم شود
 منع دیدن تمام کند قدرت باید کرد و آبی که قابل قوح بود سفید و رقیق صافی باشد و آنکه علیل و
 جراح احساس کند آنچه قابل قوح نیست غشای فیهرا و بعضی و آنها بخوبی و نفوذ شریقی که بنویسد
 بکمال نرسیده باشد و همه را بتدبیر قابل قدرت گردانید و ممکن است و آنکه اندک هرگاه شش
 بگذرد بر خیالات مذکوره خود را از نزد آب بنماید و اشتها شش یعنی مشبک و سیایچ و تقیه
 بآن و در افضلی بر آبی که از جگر برده که کار بر آن کشیده باشند و بدرون آتش نهاده باشند
 تا آن آب بیرون آمده باشد بسیار و چشم کشند شبکوری را از آن کشند هر چو روزگوری آن
 زنده و قدرت روح با صره بود و علاجش تحلیط و کرباب خون بود و مثل شراب عناب و شراب
 افحاح و هر سه و گوشت گاو و صدف و یا صهره و دایمی مندی نافع افزایش روشنی چشم
 و تقویت با صره هفت آن تن جوت تو تیمی مندی پنج زعفران سنگ با صهری و همه با از
 هر یک به جز دسی کوفته بجز میخچه کل سازند با صهر سوم و در اراضی اول و حج اول
 و قطور نافع از برای در گوشت از گری لعاب بخور لعاب بماند نیکم کاندن نافع با و
 همه و نافع از برای این قسم و در گوشت هفت آن عناب و ثعلب و برگ کاسنی تازه برگ خرفه
 کوفته از بیرون گوش و دالی آن نهاد و نماید قطور نافع از برای در گوشت از سردی صفت آن
 و پس از هر یار و غن شبت یا وین نخل که در آن چند بیدستر و مرکب حل کرده باشند نیکو گوش
 بکشد و گوش را به بخار آب گرم بدارند و گوش را بر زمین گرم حمام نهند و نافع و درین هم
 در گوشت صفت آن گل بابونه گل خطمی سفید اکلیل الملک شبت سداب نیکو کوفته با بخیخته
 نهاد و نماید و روح اول علامت آن تقدیم ورم ازون است و خروج مده اگر نواحد است

باشند هر دم بعضی بر روغن گل رقیق کرده بچکانند و اگر گندیده باشد مرهم سبب یا یا سلیقون بزنند
در شفا جهت تسکین در و نیم ششمال بخورند و اگر گرم در گوش پیدا شده باشد علامتش خارش پدید
گوش بود و احساس حرکت آن و احیا تا بیرون آمدن علامتش قتل و اخراج آن گرم بود و قطره
نافع آب برگ شفتالو و آب برگ آلو بچکانند قطره دیگر صبر شطوطی آب سداب تر نموده در
گوش بچکانند فیل منید غصه آن صبر شطوطی بیکره سوده و فیل یا آن آلوده در گوش نهند
این هم تدریجی است که گرم بود و بعد از آن قطره آرد تا بیرون افتد یا بگوشت گاوی بیرون آورد
و اسی طبعین یعنی آرد گوش انگلیانی نافع از تنقیر و ماخ یا انچه مناسب خطا بود با بونه
اکلیل المک فیوم شربت جوشانیده سر به بخار آن بدارند و روغن بادام تلخ و روغن بابونه
در روغن شربت در گوش بچکانند اگر از بخار معده بود و تنقیر معده بقی و اسهال کنند و با دست
به اطراف بکشند تا نماند و اگر خشکی و غلظت و ماخ بود استعمال مرطبات و ماخ از اغذیه و اشربه
نمایند و روغن که در روغن بنفشه و بادام در گوش بچکانند و از مجامعت و ریاضت اعراض نمایند
و خول جانور و آب در گوش انچه در بابیه که گرم نگردد در شیجا بکار آید و جهت دخول آب
در گوش بر یک پای که چانه آن گوش بود یا بستند و گوش را بر کف دست نهاده چند بار حرکت
تا آب بیرون آید یا با شوره بر گوش نهند و بکجا بجا بیاورند که خشک باشد بکجا و یک طرف
آن آرد گوش نهند و طاعت دیگر را چرب کرده مثل ساز و تا شفا آب از گوش نهد طریقی
یعنی گرمی آنکه مولدی بود یا عارض بود از پیری یا از ضعیف عصب مفردش بود اسطوخودوس یا سلق
قابل علاج نیست انچه در تب با باشد بواسطه قضا عارضه صفرا یا ماخ علامتش مسهل صغیر
باشد مثل شیر خشک و مطبوخ هلیله و تر بندهی بنوشند قطره ری نافع درین قسم طریقی روغن گل
یا نذکی سر که بچکانند تا سر که بر و روغن باند و گوش بچکانند و روغن فرور را بار روغن که
یا روغن بادام شیرین بچکانند و شراب آلود شراب نیاف و شراب بنفشه و شراب تر بندهی
بنوشند و انچه از قین اخلاط غلیظه یا کت سمع باشد علامتش نفع مده است و شراب اسطوخودوس
بسی تنقیر است یا با ارج فیه اوجیه تو قایار و روغن بادام تلخ و زیت و روغن ترب و روغن قسط
در گوش بچکانند و اسی مجرب مولف از برای اکثر امراض ذن صفت آن با بونه اکلیل المک

در گوش بچکانند و اسی مجرب مولف از برای اکثر امراض ذن صفت آن با بونه اکلیل المک

مزر خوش زو فاسی خشک پوست خشک شمشاد خشک اسطوخودوس ششین اجزای مساوی
 در یک گوده آب بر روی آن کنند و سرکه را محکم بکوبند که در وقت طلوع بخار آن بدین روینج شبانه
 با آتش ملایم و چاوری بر سر گرفته و یکبار در زیر چادر برده سر آنرا بگیرند و مرگوش را به بخار آن بدارند
 تا عرق آید پس یکبار بر آب آورده چادر را بر خود چیده و صبر کنند که عرق بر طرف شود و اگر داده
 این مرض خلطی و سوداوی داشته باشد و وزن کمی از او به داخل نمایند و آنچه از فتادون
 چیزی در گوش بود علاجش آنکه روغن بادام در گوش بچکانند و عطسه زنند یعنی بگیرند تا به
 آید و آنچه از ثولول و گوشت زاهد شود علاجش بریدن است اگر ممکن باشد یا پ چهارم
 و امراض انحراف یعنی خون آمدن از بینی اگر در سحران باشد منع جابر نشاء الا
 بوقت افراط و آنچه از املا می غلبه خون باشد نیز منع نباید کرد تا پیری رگها و سرخی و گرانی
 بدن را مل نشود و آنچه از حدت و تیزی خون باشد علامتش آنست که اندک اندک آید و خون
 رقیق و با حرارت باشد و علاجش بعد از دفعه قیال شکین و تعلیق خون بشیراب عناب یا آب
 زرشک و از چیزهای گرم بر سر گیرند و آب سرد بر پیشانی ریزند طلای نافع برگ امرو
 برگ بید برگ سفرجل کوفته بسکه سرشته بر پیشانی بکشند یا گچ بسکه سرشته بر سر طلا نمایند
 و رومی که چون در بینی و منده خون باز دارد صفت آن گلزار فارسی مازومی سبزه فین
 گرد آسیا کا فور قیصری و م الاخوین که با کوفته بنجیه روی بینی را بگل آب بشویند و قدری
 از آن در شتر قلی کرده در بینی دهند و اگر سنج عنکبوت آب مادر جرج تر کرده یا سیاهی
 و دانه تر نموده در ورند کور بر آن بپاشند و در بینی نهند خون آمدن بند کند و چون سرگرم
 ناز خرفشارند و آبی که بیرون آید در بینی بچکانند باز و بار محکم بنهند و محجمه بر جل برهند اگر
 اگر عاف از جانب راست باشد و بر سیم زنه اند اگر از جانب چپ بود و کشیدن انگشت بیستین
 پنج آن منع رعاف کند خشکی یعنی یا از حرارت و سیوست مفرط باشد یا از غلط لایح که در آن
 حرارت اثر کرده باشد و خشک و بسته شده باشد و آنچه از گرمی و خشکی بود از خوردن چیزهای
 گرم و قلت طعام و بنجی و ریاضت و مجامعت احتیاس نماید و روغن بنفشه و روغن کنجد
 و روغن بادام حریب کند و خیار مندانه خورد و بوی کردن کشنیز تر نافع بود اگر از غلط لایح

باب چهارم در امراض انحراف

حلق

دوری

بشوره

بشکستگی

بافتن

الاف

بافتن و امراض و فحش و طبیعت

بافتن

باشند بقصر نبشته تنفس کنند نشن الافت غرغره که بعد از تنفسه بجا یایج و حسب صبر نافع است
 صفت آن خردل کوفته به یک تخمین داخل کرده غرغره نمایند و هر صبح بینی به بول شتر نشویند شوق
 نافع مرکب آب فوختج و آب بادروج سوده استنشق نماید عطسه و عطسه بسیار از گرمی و مانع
 باشد بایک ز گرمی بایر نه نمایند و از دود و غبار و طلاهای خشک بر پیشانی و سر مالند و یو با
 خشک مثل کشنیز تر و دندان بپوشند قروح الافت مردهی جوبت قروح رطبه سینه
 مردار سنگ سفید آب قلعی اقلیمی از رقیق از هر یک یک و سه کوفته بموم سفید یک مثقال
 بروغن گل سرخ پنج مثقال که اخته او ویران آن مزوج کرده استعمال نمایند و اگر بدن
 متلی باشد فصد کنند مردهی جوبت قروح یا سینه بینی مغز قلم گاو و بروغن نبشته که اخته اندک
 اندک لعاب هیدانه داخل که ده برهم زنند و چون دیگر قشر آب از لعاب هیدانه نکند بکار برند
 یا سبب پنجم در امراض فم و حلق به طور الفهم بیشتر از خون و صندرا بود و علاجهش فصد سه سال
 به بطون یا سبب است مضمضه نافع بعد از فصد و اسهال آب غلبه آب کاستنی تازه
 و آب کشنیز تر و آب ساق آب شاه توت و انانکی سه که انگور می مضمضه نمایند و روز نافع
 تخم خرما طباشیر نبشته سماق گل سرخ آرد جو عدس مقشر اجزا بر آب کوفته بچینه ورد و آن
 بسیار کشند و سینه یوی از این اسهال از حرارت معده بود و علاقهش کم شدن بوقت تناول غذا
 و شستن در آن بود و علاجهش بر صبح آب آلود آب زرد آلود آب زرشک که همه را در آب
 خیسانیده صاف نموده باشد بخورند و از چیزهای گرم بر پزیر نمایند و اگر از بلغم عفن در معده
 باشد که علاقهش آنست که شستن در آن و طعام خوردن زیاد شود و ساکن نگردد و علاجهش
 تنقیه معده با سهال و قی سینه و زنجبیل پرورده در دهان گرفتن و مداومت با طریقه کشنیز
 و نافع است و اگر از فساد و لثه و عمو باشد سبب فرود آمدن رطوبت فاسد و عفن
 از سر مضمضه نافع بعد از تنقیه و مانع با یا سبب فقیر برگ مورد بکلاب و سرکه برگ مورد و در
 جوشانیده باشد حل ساخته مضمضه نمایند و حسب مسک و برودان نگاه دارند و اگر از فساد
 لثه و عمو و عقوقه آن و دوام شش حین از علاجهش باشد فصد قیفال و مالای بقصر
 و غیره نماید و فصد نافع و این قسم بک مورد گل سرخ حلق یا سبب و گلاب چکانیده

وصاف نمودم مضغه نماید و تنگ شیرینی کنند و اگر بخور از فساد دندان که هم خورده و سیاه
 شده باشد و بپشتن و پاک داشتن و خون و خوشبو در دهان گرفتن و در نشود و دندانها را
 بکنند و در ام قشقیس یعنی درم لبها علامت به خطیکه یا شتر است فراغ آن کنند و نه از
 برای او را مضغه از خون و صفرا صفت آن آرد عدس کشیده تر کوفته با جابجا به بول کشیده
 نماید و نماید ضما و ضما نافع از برای ورم پلنی و سودا و می صفت آن با بونه اکلیل الملک
 گل خطمی سفید بزرگ کتان تخم و ضما نماید و او را هم لخته و عیون و عیون آماش گوشت دندانها و
 عیون جمع عمرست یعنی گوشت میان دندانها اگر از حرارت باشد علامت آن بشناسد اگر
 دومی بود و قصد قیال کنند و اگر صفراوی باشد مطلوب بخ بایله زرد و سفید مضغه که در هر تخم
 سفید است آب عنب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ سداب آب برگ کاسنی مخلوط کرده مضغه نماید
 نماید و هرگاه از برودت و رطوبت باشد علاقتش سفیدی لون و ورم و سردی است که بزبان
 مخصوص شود مضغه نافع درین قسم صفت آن عمل مصفی بلعاب حلیه حل کرده روغن گوسفند
 و روغن مسکی داخل کرده مضغه نماید لخته و انمیه یعنی آمدن خون از بن دندان اگر از غلبه خون
 باشد فصد کنند و اگر از حدت خون باشد به مغلطات مثل شراب عناب مضغه نماید نافع
 بود بعد از فصد و استعمال آب عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب کشیده تر و آب سماق و آب
 شاه توت و اندکی سرکه انگوری مضغه نماید و در وی نافع تخم خرفه سرخ شده سماق
 گل سرخ آرد جو عدس نقشه اجزا بر آب کوفته بخیمه در دهان بپاشند و مثل شراب عناب و
 شراب زرشک و آب غوره بپوشند و عدس بخیته غذا کنند سفون نافع از برای این تخم
 صفت آن که با نرج گلزار فارسی طباشیر سفید سماق گل سرخ پوست انار ترش شاخ گوزن
 سوخته کوفته بخیمه سفون نمایند که چون الله تعالی نافع است استرخا لخته سبب رطوبت
 علاقتش آب از دهان رفتن و احساس سردی التهلزیدن کلین و وقت سفین گفتن است سکو
 نافع چون استعمال کرده شود بعد از ترک سردی و تری صفت آن و نقل مسکه سعد کوفی
 ترسندی گل سرخ گلزار فارسی سفیل الطیب جوز السم و اجزا مساوی کوفته بخیمه برین دندانها
 بپاشند و دندان اگر از حرارت باشد علاقتش است که از آب سرد و شکیبایی یابد و اگر از غلبه

ادام ام خفا

بنا بر این که گوشت

اشد ام

شون

استخا

و دندان

خون بود و قصد و حیا مت کنند و اگر از صفرا بود و مطبوخ بپسید و سبب مضمضه نافع از برای درد دندان از گرمی صفت آن عینا شعلب نذر اینج پوست خشکاش بآب جوشانیده صاف نموده سرکه و گلاب در روغن گل سرخ داخل کرده مضمضه نمایند اگر تسکین یابد بهتر الا قدر این روغن بر موضع در دهند و قدری موم بالای آن نهند و اگر از سردی باشد مضمضه که نافع است آنرا قوتی صفت عاقر قرحا نذر اینج در آب جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و قدری عاقر قرحا در دهان گیرند اگر تسکین یابد بهتر الا قدری بر شمشاد بخور و وینر موضع در دهند و باید دانست که هرگاه گوشت بن دندان که آنرا لثه گویند آس داشته باشد و پیش از آنکه سخت شده باشد و دائم قبول ماده میگردد و از آن خون می آید بر کندن دندان درین صورت مضرت و اگر لثه قوی و آس نداشته باشد و در درازی دندان بود و سوراخ و شکلی در آن پیدا شده باشد بر کندن آن مفید است و اگر در عمو بود و گاهی بکندن دندان تسکین یابد بجهت تخلیل ماده و گاهی نیابد و گاه باشد که سبب ورود دندان و بود یعنی گرمی که در پنج دندان تو که کند بخوری نافع از برای درد دندان تخم کند تخم سیاه نذر اینج کو قته با نیل بر یک جابرا کش نهند و دهان را به بنجا آن بدارند و اگر خواهند که دندان را بکنند بی آنکه آس دندان رسانند قدری عاقر قرحا را یک ماه و سرکه یک ساله اندازند که تا مثل خمیر شود بر دندانها نهند و دندانهای محیر را قوت نماید که دندان نرسد خرس یعنی کندی دندان برگ زر و آکو خرفه و برگ صفت خنجا یک که زائل میگردد و موم با سفر با داه نیز همین عمل نماید و صفت بار و ج و نمک در روغن لادن بهم مفید بود و مضمضه بشیر تازه گرم نیز مفید بود و گاه بود که از خوردن چیزی مایه سرد دندانها را حالتی پیدا آید که هرگاه چیزی سرد بآید برسد در دندان و نه تخم مرغ گرم و نان گرفته دندان نهند چند کرت و چنان گرم که اثر گرمی آن آب از چشم بیرون آید صریحا الاستان فی النوم یعنی دندانها بر هم زدن در خواب روغن شمشاد بر فکین مالند و با بونه و قیصر عظمی که کند شکر الاستان یعنی خنبدین دندانها از پیری بود قابل علاج نیست و آنچه از طول مرض باشد یا از کثرت رنج و ریا صفت بی آنکه گوشت لثه را آفت و نقصانی رسد باشد علاجش غذا های مطرب و مسن است چون گوشت بز عالمه و بره و مرغ فریه و سنون قابض بکار داشتن

مضمضه

دندان

چشمه

دندان

و آنچه از استرخا رفته باشد علاءش گذشت سنون نافع از برای حرکت زدن آنها بسبب نقصان باشد
 صفت آن که در گرسنه زراوند مدحرج دم الاخوین ایرسا کوفته بخته برین زدن آنها پیاپی باشند و
 اگر از غمزه و متفطره بود علاءش استعمال سنون بار و قابض است اشتقاق لسان سینیه
 شکافتن زبان این مرض از حرارت و خشکی و مانع میا شد علاءش نیز قطره تا ویدانه و برگ خرفه
 و در آن گیر و باد رنگ را بنیرند و در هم المند و کف که از آنجا برودن آید بر زبان مالند و اگر از
 از اخلاط معده باشد معده را پاک گردانند و از غذا های گرم و خشک اجراض نمایند و تعدیل
 معده کنند و اگر از خون باشد علاءش سرخی زبان در و باتند و باقی علاءات
 علیه خون است معده نافع درین قسم چون اتحال کرده شود بعد از فصد و اخراج خون تا پسین
 طبیعت صفت آن آب عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب خرفه تر آب کامو تر آب شاه توت
 معده نمایند و اگر صفرا باشد علاءش زردی زبان و سوزش و شدت در دست بسیار باشد
 که زبان باد و جو و درم خوش کند معده که در موی اندک و رشید از اسهال صفرا بمطبوخ باید
 نافع است و اگر از بلغم باشد علاءش سفیدی ورم و کثرت لعاب دهان است معده نافع درین
 قسم بعد از فصد نمودن بخته که در آن ترید و تخم خنظل باشد صفت آن معطر سوده بیمار العسل
 است معده نمایند و اگر از سودا باشد علاءش سیاهی و خشکی و دشتی زبان است معده نافع
 نافع درین قسم چون اتحال کرده شود بعد از اسهال سودا بمطبوخ آیتون صفت آن آب خیزر
 لعاب گل خطمی بر و غن فیه معده نمایند و حلاج لسان قانیخ در دهانی ملاذه بفارسی اگر
 نامند اگر از خون باشد علاءش سرخی و آماس و درد گلو و باقی علاءات خون باشد باندک و در
 زیر اگر از سودا باشد علاءش غرغره نافع درین قسم بعد از فصد قیال صفت آن ساق
 بستر که دگلاب خیساییده و صاف نموده غرغره نمایند و اگر از صفرا باشد علاءش نفس بود
 است مثل سوزن در آن موضع فرو بردن و بسیاری حرارت و خشکی و دهان در و زیاده غرغره
 نافع درین قسم بعد از بلعیدن طبیعت آب اکومی سیاه و تمرندی که شیر شست در آن حل کرده باشد
 صفت آن آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب آب خرفه تر و آب شاه توت در آن حل کرده
 غرغره نمایند و اگر از سودا باشد علاءش خشکی و صلابت ورم و سیاهی و تک است غرغره نمایند

اشفاق لسان

درم و کف

اوجاع لسان

خرفه

غره و یک فلوس خیارشیر با آب غلبه ملوک و صاف نموده غره نماید و اگر از بلغم باشد
 علائقش نرمی آتاس و سفیدی رنگ آن و در نهایت اندک است غره نافع درین قسم صفت
 آن خردل کوفته با بکامه و گلاب و سکنجبین داخل کرده غره نماید و اگر از سودا باشد علائقش
 فکلی و صلابت درم و سیاهی رنگ است غره نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد
 از اسهال سودا بمطبوخ انیسون صفت آن صفت طبعه نرکتان انجیر زرد تخم خطمی در آب
 جوشانیده صاف نموده با بکامه و گلاب داخل کرده غره نماید استسما و لهما یعنی
 فرو آمدن ملازه اگر از سردی و تری باشد با پنجه در ولما یعنی ندرت علائق نماید و
 باز و نمک و شب یاقانی و برگ مور و سوده ملازه را بر دوازده گاهی سریش و سبوس گندم را
 بسکه که شسته برافوخ طلا نماید و بعضی علاج این قسم را بریدن گفته اند اما بریدن غالی از نظر
 نیست خنای عسل النعلش شبنم و عسل طبع است و خنای یا سبب جرم لوزتین و عملات
 اطراف لوزتین و عملات بر و است این قسم با خنای طاق گویند پس بر آتاس اگر از خون باشد
 علائقش مرغی روی و مری رگهای زبان علامت غلبه خون بر تمام بدن باشد غره نافع و ششم
 چون استعمال کرده شود بعد از صفا فی الحال و حجامت سابقین و پس طبعیت تجتنه نرم صفت آن
 رب شاه توت و آب کشنیز تازه و گلاب و سرکه حل کرده غره نماید و چون ررم متغیر شود و
 رده نرم گردد گشت با آتاس بران بکشد تا بکشد و اگر صفا باشد بهین غره نماید بعد از فصد
 و تبیین طبعیت آب بفقوع غناب و زرد آو و قمر سندی و سر نفیقه و در آن شیرشت خراسانی
 حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر از بلغم باشد علائقش تهج روی و چشم و سفیدی رنگ و
 بسیار رفتن لعاب دهن و طاندک و شدت و فکل خلق و شوری طعم دمان است غره نافع و ششم
 بعد از فصد حاو که در آن تریده شمع مختل باشد صفت آن عسل مصفی با آب کامه حل کرده غره
 نماید و دیگر صفت آن رب الخور یا آب طنجیر زرد حل کرده غره نماید غره دیگر سکنجبین
 یا سکنجبین با آب سکه کرده خردل سوده داخل نموده غره نماید و اگر از سودا باشد علائقش
 فکلی و متعدد و موضع درم و تیرگی و سیاهی رنگ علیل مایل بزرنگ بیمار و خشکی و تری هاست
 و غره پاک در بلغمی و کثرت درین قسم نیز نافع است چون استعمال کرده شود بعد از فصد

غره

غره

غره

درین موضع است پس باید که منع نر که کند بخورون شراب خشنی اش غرغره که منع نر که کند صفت آن
 پوست خشنی اش بزرگ پنج عدد گلندار فارسی گسرخ در آب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند
 و اگر این ادویه را کوته بنشیند شک بپاشند نیز نافع است و یا از سوزن فراج جیره بپاشند و اگر اثر
 در پها بپاشند و از تناول چیزهای گرم و خشک و تشنگی با فراط در هوای گرم علائق نشین
 ما را الشعیر و ما را صا و آب بپزند و آن آب را با شیرین و شراب بنفشه با لعاب بپزند و لعاب
 بزرگ قطونا و لعاب خناری و آب غراب است و یا از سوزن فراج بار و جیره می باشد و شیرین
 آن از خوردن بخ و برون با فراط و متفرد سر را و هوا که خشک بود حبس نافع درین ششم چون
 پیوسته در دهان گیرند صفت آن قفل خردن زعفران بنهیل الطیبیه و قفل حبس با سبزه ای چینی از
 هر یک جزوی صفت آن برنج بجمیع قند سفید بوزن ادویه حبس سازند و یا از سوزن فراج رطبه بخور
 بپاشند علائق تشنگی عدم احساس خشونت و درشتی تقدم هر طبع است و غرغره نافع درین ششم
 صفت آن انیسون با دیان و صندل و میسای و بنیز با سبزه جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند
 و نافع است این ششم باز بنهیل هر با و غسل و سیاه و نه خوردن و انجم و پیسته بریان کرده شوره
 صونیر و یا از سوزن فراج خشک بپاشند علائق تشنگی با گر قنکی آواز حدت و صفا اندک سبزه باشد
 و درشتی و درویشی و حد و تشنگی از گرد و عیار و دود بپاشند علائق تشنگی و غن بنفشه تاز و یا از سوزن
 با دودم یا روغن که و اندک اندک تخم کمر کرون و لعاب بزرگ قطونا با لعاب بپزند و قند و قند
 نبات خوردن و شور یا می مرغ فریه و ما را الشعیر و گوشت نر غاله و بنزد و اسفانان خوردن و از
 تخم کفتن اختر کند و یا از زردم تخمه و قند بپزید بهشت علائق تشنگی همان قندل الهوا و صندل از زرد
 باشد درختن آب بر سر و گردن و خوردن زرد و تخم مرغ نیم برشته گرم و شور یا می چای گنه
 یا قلا و اسفانان و صندل با دودم شیرین شراب بنفشه و قند نبات سفید با تخم سبزه بزرگ قطونا
 و یا لوده قند و یا از تخم بزرگ یا روغن با دودم شیرین خوردن نافع است و تخم کمر کرون و تخم کفتن
 اگر از باغ بپاشند علائق تشنگی و بنفشه و بنفشه بر آردن با تخم و تخم کفتن و قند و اگر از زرد
 باشد بر بنفشه و قند و یا از تخم بزرگ یا روغن با دودم شیرین خوردن نافع است و تخم کمر کرون و تخم کفتن
 از تخم کمر کرون و قند و یا از تخم بزرگ یا روغن با دودم شیرین خوردن نافع است و تخم کمر کرون و تخم کفتن

۵۰

۵۱

۵۲

خواهید از هر یک دو درم نبات سفید یک عدد و پنجاه درم به بقو شراب با سازند و شرب می نماید
 او قیہ و بعد از آن قیہ بقی و اسهال تنقیه کنند و اگر گنگی نفس از سوزد و آب شود و او را مسک حلوانه
 است و دوازده مسک تلخ نیز نافع است و اگر از حرارت دل باشد با سکه کثرت بخارات علامتش
 غلظت نفس و تشنگی و سوزش دل است و او را نافع درین قسم که مسک حرارت قلب است با یکده احتمال
 کرده شود و این را و بعد از قصد با سلیق صفت آن شراب سه سال با شرب بنیاد و بر عرق کاستی و
 عرق گاو زبان و شیر تخم خرده منقشر و اصل کرده بنوشند طبعی که بر سینه باشد نافع بود و صندل
 سفید با آب کشیده و آب کاستی تر سوده بر سینه مالند و اگر از ستر و عرق است سینه و ضعف حرارت
 خونی باشد علامتش لینه نفس است و نفس مثالی کسی زند که گرسنه باشد و ناراست بنشیند و
 گردن راست ندارد و نفس بر نیاید و اول نفس بکاو و دوم را نفس انتصاب نامند علامتش علاج
 نافع است و روغن قطیر سینه مالیدن اگر خوشگلی به باشد علامتش با یک کی آواز و سرفه خشک و
 کم شدن آن از خوردن تر به با و علامتش خوردن کنگر گوسفند بزغاره ویره و منقر که شیر تر باز
 و اصل کرده باشد و قد سفید با عرق بید خشک عرق گاو زبان و از میوه ها هندوانه و انار و
 و شسته و میوه اند خور و مسحال یعنی سرفه آنچه در ذات الحجب ذات الصدر و ذات الریه و سبل و دم
 جگر باشد علامت آن ناکور خواهد شد بد آنکه سرفه گاهی خشک میباشد و گاهی تر و سرفه خشک است
 که آن بخیری بر نیاید و این سرفه از ترله رقیق و نزلات حاد و میباشد که سیوست از سرفه فرو آید
 علامتش آنست که دست و قوت خواب زیاده میشود و نیز قصبه و حلق خاریدان گیر و سرفه آید اگر
 از و بطلان آن بر داند برتر و الا خوف سل باشد علامتش منع نر که سست بخوردن شراب شش
 غرغره نافع درین قسم صفت آن عدس پوست خشکاش گاسرخ نر اینج عنب الثعلب گمانه فای
 جوئیانیده صاف نموده غرغره نمایند صاب حال که ماده را غلیظ گردانند و منع سیلان کنند
 صفت آن خشکاش سفید نر اینج تخم کامو منقشر منقش که و مغز تخم خیار نشاسته کثیر اصنع عربی
 افیون زعفران کوفته بنجید بلعاب بر دانه شسته چها سازند و پوسته و دمان گیرند و چیزی
 و شربت و شرب بر پیرامیدن درین قسم نافع است و نیز سرفه از سوزن و فراج گرم و خشک و شش
 میباشد علامتش زیاده و سرفه و قوت کم است اگر گنگی و سستی و حرارت بواسطه غلظت و

۱

۲

۳

پیرعت نبض و تسکین یافتن در هوا خشک و آشفته و اشتغال آن علا جش خوردن کشک کشک شمعیت
یا مرغ و کدو و اسفناخ و سمرق آشفته و شرباب بنفشه و شرباب نیلوفر یا شرباب بیدانه و لوباب
تر قطلونا و عرق کاسنی و عرق گاوزبان از میوه ها انار شیرین طلای نافع و رین قسم صفت آن چند کله
سود و برگ خرفه تر کشیده تر کشیده کدو بگلای شسته پیوسته بر سینه ببالند و از سوز خارج شروش
نیز بسیار علا تش دندان چیر یا سست که در سوز خارج دارد که شده علا جش خوردن گلاب گیسیت و غسل
از میوه ها انجیر و موثر منقی و ستر پیسته با و ام و غذا یا سستی از خوردن و با قلا و لوبیا مطبوعه بر عفران
و دار چینی و سینه را بر و غذا می گرم چیری نمودن و یا از جوشش قصبه پیسته این اثر انواع سعال
است علا تش شربت که از چیری خوردن و غبار رود و دالم یا بد و نیز از پهای گرم و خوردن شربت با
علا جش قصبه یا سلیق و خوردن سسل صفت و تدبیر سوز خارج حاره بر پی نمودن و یا از خشونت قصبه
رید است و دود و غبار بسیار که تن علا جش اول لها یا با شور به یا چرب و فلو دود و جات است
و سرفه مطبوعه است که بآن چیری آید و این سرفه یا از استلا می باشد و صفت بسیار شده علا تش عظم
شهر حرارت بدن و تسکین و سمرق روی و از میوه ها آب سمرق و اخت یا فتن و شربت یا آب
چیری بر نیاید با چون گاهی چیری از وی بر می آید از قسم آید و رده باشد علا جش قصبه یا سلیق است
و آنچه در سرفه گرم گفته شده از استر به و غذای و ضا و عمل باید نمود و یا از علا ط غایط بسیار شده علا تش
خرفه پیسته و بر آمدن چیری را می غایط علا جش مثل علاج ضیق النفس بلقی است و باید دانست که در
سرفه اگر ترشی دهند سرفه از یاده کند و اگر شیرینی و سینه صفت قیل گردد و در سینه تلخ شود پس
شراب نیلوفر که در آن خاصیت است که بسکه قیل نمیکرد و باید و او بد آنکه در بعضی اشخاص شایه
شد که ترشی از آن سرفه اندا کرده پس اگر امتحان کنند به او ترشی و بعضی سرفه که از صفر او و
از ثواب و در نیست فقتل که هم یعنی خون بر آمدن بسرفه اگر اندک بود و بسرفه اندک آید از خیره و
قصبه به باشد علا جش غرغره بقا بضات است پیوسته کل از منی و صغ عربی و در دهان گاه نشستن
و اگر گرمی غرغره زدن بر سینه نمایند و اگر سرفه بسیار آید و برنگ سرفه بود از سینه و اگر خیم رنگ بود
او شش است و در صفت او بسیار قصبه کفند از یا سلیق یا اسید و شرباب حب آلاس قرص که با بند
و غذا مرغ و با طلا یا شیرین و شربت و اگر صفت غایط یا شربت و تب نیاشد یا مرغ دهند و اگر

و

و علامت جوش را اول امر که خون برآید فصد با سلیق کنند و خون اندک برآورد و آنچه از خون برآید
 چند گزیند برآورد پس قرص که با شراب حب لاس بنهند و تا بپزد و قی نماید و بکند و در سل و دوق حمله
 باید کرد که شکم روان نشود که اگر شکم کشاید ملاک شود و قرص سلول را در خنک کشاید باید داد و
 صفت آن گسترش درم طباشیر گل ازنی از هر یک چهار درم کوفته بخیته بلعاب بزر قطره یا بیشتر
 و صفا سازد شترتی بکند درم با شراب سفرجل یا باد فرغ و بنهند و غذا حد درم ماش با شیره نرم خنک است
 و شیره مغز بادام بدیند و زلات الحجب شود و درم و پیرساحم بعضی فاضل میان هر یک فرست
 کرده اند بیان آنرا در معالجه زیاده مدخلی نیست این هر سه درم گرم است در حجاب غل با حجاب طاهر
 یا حجاب خارج یا عضلات داخل یا عضلات خارج و درم قسم آخر چون از خارج ست محسوس گردد
 و علامتش تب سر لازم و وجع ناخن در پهلوی و نبض فشاری یعنی سریع متواتر و مختلفه الاجزاء در ماندن
 و پستی و صلابه تشابه فشار و تنگی نفس و سرخ خشک در اندام او آخر چیزی برآید علامتش فصد با سلیق
 است از جانب جج بعد از دو درم یا سوم باز فصد کنند بشرطیکه احتمال مریض و غذا آتش جو یا
 اسهال رخ و بنده و از شتر به شراب عناب و شراب نیاید فرو و شراب بنفشه با لعاب بپردازند و بنهند
 طبیعت را نرم دارند و فاع در ابتدا و کل بنفشه آرد جو بلعاب گل خطمی سرشته تمام نمایند و زلات
 درم حجابی است که سینه را درم سبکند اگر در جانب سر سینه بود و زلات الصدرا گویند اگر در جانب مهره یا
 پشت بود و زلات العرض خوانند علامت زلات الصدرا درد بود و در روی سینه این تقیه بجز تا فم صدرا عدم
 قدرت غلیظ نظر کردن بر زیر آن است از تنگ کردن بر پهلوی و پشت کحت یا فتن و علامت زلات العرض
 احساس درد میان مهره و شانه بر پشت تنگ زده بجان است چپ نگاه نتوان کرد و در وقت
 سرخ زحمات بسیار رسد و علاج هر دو علاج ذات الحجب است لا آنکه در اول ضما و بر سینه و در
 و میان مهره و شانه باید نهاد و حقیقان طپیدن ل مرون از اعتدال باشد و میان مهره و شانه
 ساده میباشد یا بادی و علامت سوء مزاجات تنگ آرد کور شد و سافج را به تبدیل مادی را
 به تنقیه و تعدیل تبدیل نمایند و در مبدلات و مسملات استقوی ل مثل گا و زبان با و در چوپن زعفران
 لازم دارند و از دندان میباشد علامت علاج در آن خواهد آید و به قلبیه گرم مشک غیر عود و
 به نین این بیشتر عقده آن قوفل شام به نرم و در چوبی است که گاهی از و به قلبیه بار و در بارید به صندل

ناتجایب شکر و صندل و زعفران

زلات الصدرا

زلات

باب ششم در امراض معده

کله سرخ طباشیر سفید کشنیز خشک سیب نیلو فر کا فراد و به قلبیه معتدل کا و زبان فیروزه یا قوت
 مرکبات منفحات یا قوتی باره معتدل و گرم و الکاسک خشکی مطلق شدن جسم حرکت مستهیب
 ضعف دل و سبب آن چیزی بود و موقی که بدل رسد چنانکه در نوبتهای بعضی تنها و از گزیدن به
 زهر ناک و از خوردن زهرهای و از فصول بخارات رویه بدینیه چنانکه در احتیاجی رسم یا خارجیه
 چنانچه نشتن چغیر و امثال آن میباشد و از سوء مزاج سافج یا مادی یا قات روح در وقت آن
 علاجهش در آن وقت نشتن آب سرد بود و بر روی و بوی موافق و خوش بوئیدن بوسیدن گاه گل
 بگللاب تر کرده و دست و پایی مالیدن و حرکت دادن و در وقت تسکین بهوش آمدن سبب
 معلوم باید کرد و در دفع آن باید کوشید یا ب هضم و راه ارض معده سوء مزاج معده
 علامت سوء مزاج گرم سافج تشنگی و بسیار خانی و فاسد شدن غذای لطیف و اندک گرمی
 و تشنگی و همان وقت شوت طعام سنت و علاجهش استعمال اشربه باره است مثل شراب شرک
 و شراب خوره و شراب انار و شراب ریاس شراب صندل و شراب لیمو و نارنج و اغذیه باره
 مثل زرشک و سماق و حنظل و قهوه و آب بسیار سرد و نوشیدن و علامت سوء مزاج باده
 صفرا و تشنگی و همان غشیان علاجهش برین آوردن صفرا بقی و اسهال سست و آب بعد از آن
 تدبیر است مذکوره و علامت سوء مزاج عارض طباعتی از روی طعام و بسیاری آب و همان
 خامه وقت گرنگی و بقی بر آمدن صفرا و باغضم یعنی صفرا می علاجهش تی کردن سست و اسهال
 جبهه عاریت و شراب لیمو نه دم و کله قند آفتابی بچندیم سرشته بخورد و نوشند و بخورند
 آب بنوعی که یک سیر با شراب نارنج یکا و قیه هر صبح بناشتا بخورد و علامت سوء مزاج از گرمی و تشنگی
 بود و علامت حرارت است یا زیادتی تشنگی زبان و همان تشنگی طبیعیه و لا غریب بدان و علاجهش
 خوردن آتش جوست با مرغ فربه و گوشت بزغال و بره و از میوه با انار شیرین و سیب شیرین و هند
 و از اشربه شراب انار شیرین با عرق کاسنی و علامت سوء مزاج از سردی ساد بود و علاجهش هضم و بر کندن
 طعام از معده و تغیر آن تیز می و تندی و بسیاری نفخ و آرزوی طعام و علاجهش چاشنیات
 گرم است علامت سوء مزاج از سردی و تندی باشد که آرزوی طعام و میل به غذای تیز و غشیان
 و تشنگی کاذب و آروغ ترش و نفخ و تشنگی است علاجهش تنقیه معده بقی یا سیب است و سست

واسهال باغم و مداومت با نوشیدار و جوارشات و گلابین و علامت اسهال از سردی و تشنگی یا با و
سوداوی بود بسیاری آرزوی طعام است و ضعف هضم و بسیاری رخ و سوزش معده و تری
و مان پیش از طعام خوردن و بیرون آمدن سودا بقی و بزرگی سپیر و علاجهش تنقیه معده است
از سودا به بلوغ افیمون و چون نخاع نبیند مداومت به بقوبات معده و آنچه از سردی و تشنگی
بی ماده باشد و بر علاجه پذیرد و استعمال الطیبه گرم و تر بر معده است و علامت اسهال از تری بود
بی ماده قلت تشنگی و تنفر از شرب و اندک تر و ضرر یافتن از آنما و بسیاری آب و مان و سیر هضم
نزول غذا از معده علاجهش الطیبه فیض و قرض گل و علامت اسهال از سردی معده بی ماده بود
ضعف هضم و بطور و نزول غذا از معده و تغییر آن به ترشی و سردی طبیعت و با و ناکی شکم و بسیاری
شوت طعام علاجهش استعمال جوارشات حاره است و علامت اسهال از سردی و تری معده بود
مرکب از علامات سردی و تری مفرد است علاجهش چیزهای گرم و خشک است و جمع لغو و
یعنی در دفع معده یا از سردی و حرارت ساده است علاجهش تبدیل غذا و یا از اجتماع اخلاط و سردی است
علاجهش تنقیه است و یا از ورم معده بود علاجهش علاج ورم معده است چنانکه باید و یا از تری
است و تشنگی بسیار و سوس گندم و شکم جاورس است و خوردن جوارش کوفی و یا از ضعف معده
است علاجهش تقویت معده است و حجم که فساد شوت است و آن آرزوی خوردن گل و شال
آن و بیش از اجتماع اخلاط است علاجهش الطیبه و یا با تشنگی که نمیدان باشد و گاه باشد که
آرزوی او بر این دفع و طلب باشد یا تشنگی طلب آن حفظ باشد به تشنگی و مشاکل خود و ورق
در میان هر دو آن تشنگی که تشنگی طلب شاکل است نسبت آن محفوظ نیست و آنجا که طلب نمیدانست
برای دفع مودمی آن جهت محفوظ است علاجهش تنقیه معده است باقی واسهال و تشنگی را بر آرزو
برخ بریان و تری و تصدیس استخوان و بطور و تقه مای مرغوب بهضم و آن جهت بود فاسد
غیر هضم باشد که از زبان بگذرد و بیفت و شدت و باقی واسهال دفع شود و گاه باشد که تری
نشود و تشنگی از تهوع و غشیان بود یا تشنگی بهضم چار نوع میباشد یکی از خوردن طعام بسیار
که زغال معده زیاد بود و ورم خوردن چیزهای لطیف و سیرج الهضم سوم تباهی جوهر ماکول و
و معده تپا شدن و تری که ویدن پس لازم است ششخص ساکم پیوسته از این اسباب اعراض و

تیره

تیره

تیره

و احتیاج لازم دارند و گاه بود که این نبات ضعیف شود و تقصیر با قضا باشد و رنگ سرخش
 از رنگ اسفود که در دبا باشد که تشخیص پیدا آید و در دست و پا و در الوقت طبیب باید که ترسد و دست از
 علاج باز ندارد و چهارم در اسباب هضم سوء مزاج معده است که تغییر در غذا را بفساد و صفرا
 و بیا اگر مزاج عار باشد علائش برآمدن صفرا بود و بی واسهال و علاجش قی است باب گرم و فنیقه
 معده است پس شرب انار منقوع و شرب ایمن منقوع و گلاب و رب سفید خالص بنوشند
 یا مغیر گردانند غذا را سردی و فساد بلغمی علائش اخراج بلغم بود و بی واسهال و علاجش آب
 مطبوع انیسون زیره و مصطکی بنهند و بگذارند تا کم چند بلبن باید و جوشش فصل جوش عود شیرین
 و بنهند جوش گلی یعنی زیادتی آرزوی طعام و حرص بر باکولات پنهان که در طبع گلاب بیاید
 و این یا از زیادتی سردی معده می باشد و علامت و علاجش بگذشت یا از بسیاری تخن سودا
 بفرم معده می باشد و علائش آنکه شهوت آب اندک است و ترشی خشنا و سوزش و و غده غم معده
 بسیار روی صبری بزبان خورون و کثرت بران علاجش اسهال سودا است مطبوع انیسون
 بعد از قصد با سلیق و غذای چرب و داون که این مرض بسبب اشتیاق تمام بدن باشد غذا
 چنانچه حال ناخوشان است و علاجش غذای کثیر التغذیه دادن است بکرات و اندک اندک و از
 او خالی تنگ مختار باشد و بدن را از قلیل و طبیعت از نرمی نگاه دارد و گاهی از ویدان می باشد
 و در علاج ویدان خواهد آمد جوع و قهر یعنی گرسنگی اعضا و سیر معده پس اعضا نبات
 بعد از احتیاج باشند و طالب معده از آن متنفر و غیر را غیب انیض یا از سوز مزاج بار و فهم معده است
 که قوت جرب را بمیراند یا نقصان غذا و شدت شهوت را اعضا بقذا علائش ضعف قوت و
 لاخری بدن و بطلان شهوت است و چون دست بر فهم معده نهند سردی محسوس شود و بعضی
 اوقات غشی عارض شود و بسیار بود و مسافران را که سرمای قوی خورند خاصه اگر پیش از آن گرسنه
 بوده باشند و قلیل غذا کرده این حال عارض گردد و علاجش در حال غشی تدبیر است که غشی
 فکر شده و معده را بضمادات مقویه معده مثل ضماد متخار از سعد و سنبل الطیب و گلاب و ضماد کنند
 و چون از غشی برون آیند نان را و آب گوشت که کرده بدهند و اگر آب گوشت ایام طریقی گیرند
 بهتر است بگیند گوشت گوسفند کیساله چربی آنرا جدا کرده سرخی آنرا که آب کنند و در روغن کتان بپزند

جوش شیرین

جوش شیرین

واندکی گلاب بران چکانند و سر و یک را بپوشند و بر آتش نهند تا آب گوشت جدا شود و گوشت
هنوز خام بود و گوشت را بنفشند و آبی که بر او آمده آنچه بی فستق در بر آورده باشند یک جوش
دهند که بخیسته شود و اندکی کشند آن اندازند و بخورند و یا از خط یعنی مثل بلغم زجاجی بسیار که نفهمند
و قوت شهوت را بمیراند و این بود بخلاف بلغمی بود که شهوت کلبی احداث میکند زیرا که آن ترش بود
و نفهمند و اگر دو شهوت بجزکت و آرد و اینک سبب غشی گردد و بی طعم و از ج و غلیظ و علائقش
علامات سود مزاج بلغمی بود و علائقش تقویه معده و تسخین آن بود و علائق آن فستق خالی از نهنگال
نیست زیرا که با استقرار حاجت بود و اگر سنگی اعضا غشی مانع استقرار معده است یا حدوث جوع بوی
از ضعف قوی و نفهم معده و حرارت مطرد و جمیع بدن است علائقش علامت سود مزاج گرم و
و سنگی خوشکی بلعیت و مقوی قوت و وقوع غشی در وقت اگر سنگی است علائقش در حال غشی معلوم
شده و بعد از آن غذا های سرد و یا منحل و بقوه مقوی نفهم معده مثل نان و آب انار شیرین آب
سیب و آب سفرجل و شراب زرد شکری و شراب امیون و نارنج و ریاس و غوره که برنج خشک کرده و با
تر کرده و بند عطش مطرد یا از حرارت دل و مینه و شش بسیار شده و علائقش آنست که از سوختن
سنگ پیش از آب که با تسکین باید و علائقش بوسیدن بوی های خشک است مثل خیار و صندل
و گلاب و برگ بید و انار و اطباء و ضادات تازه بکار برند و یا از حرارت و علائقش علامت
حرارت معده است و تسکین با فستق آب سرد و زیاده از هوای سرد و علائقش نوشیدن شیرین
تخم خرفه متفست با خنجر یا با شراب یا زرد شکری و از میوه یا خیار و هندوانه و سیب انشال آنها و یا از
ملطیات و لزوجیت و شور یا می خلط با غذای بسیار شده و معده باشد و مایه شور یا می این
بر سه صفت بسیار شده علائقش آنست که به خنجر یا آب شور و تسکین زیاده شود و چون صفت
از آب تنجید من را و ل و خنجر یا می گرم خور و مثل غسل و نباتات تسکین باید و این عطش را
کا و سنگ گویند و علائقش آنست که تقویه قوی را سهال و اگر سبب غذا بود ترک غذا و معده
نماند و گفته اند که اگر و معده اگر گرفته آب آن را با شکست سنگ بخورند یا فرصت میدهد یا
رفع میشود قوی و شور و غشیا ن را قوی حرکت معده باشد به دفع چیزی از طریق و مان که
مقرون باشد با آن حرکت از طریق و مقبرع حرکت و از این است یعنی که اگر سنگ در معده

حالتی بود که معده را بآن حرکت اقتضای تخریب باشد مبنی بر قی و سبب این حالات با صفرا
است و علامتش حرارت و تشنگی و دفع صفراست بقی و علاجتش تنقیه معده است بقی و حقنه
و تعدیل با شربه و اغذیه و باید که اغذیه بلا کم طبع و خوشبو باشد و یا از بلغم سودا است علامت
هر یک معلوم شد و علاجتش بعد از تنقیه بقی و حقنه آشامیدن شرباب و انار و بهی متقوع است
فی الهم یعنی برآمدن خون از معده بقی و این مرض یا از کشودن رگیت از معده و علاجتش
فصد با سلیقی است و تجرع آب سفوف با شرباب حب آلاس با صمغ عربی و گل اشنی و دوم الا فوسین و
خوردن بلوط و خرنوب و سماق نیز موافق است میا از آمدن خون از جگر یا از سیرتست بعد علامتش
علامت آفات عضو اصلی است و علاجتش مال به جانب دیگر فوایدی است حرکت هم معده است از
برای دفع موفی از خود و این یا از حرارت است چنانچه در شب های محرقه و یا از خوردن چیزهای بسیار گرم
است علاجتش استعمال شربه و اغذیه و اغذیه بارده است و یا از برووت حادثه و رفع حدقه است و این
اکثر پیران و مسافران و در سفر عارض گردد و علاجتش شربت که معده را از یخ و ان اندرون گرم کنند
و درین نوع و در نوع دیگری و در طوبی که بعد ازین خواهد آمد حرکات عمفیه و لغره زدن و نفس و
نگاه داشتن و صبر کردن بر تشنگی و عطسه آوردن و بیع اغراض نفسانی بنهایت صبر و شربت
و یا حدوشت فواق از چیزهای گزنده و سوزنده هم معده میباشد چنانچه در قی از بخاری و خوردن چیزهای
تیزخاوت میگردد و علاجتش قی بکنجین آب گرم است و استعمال شربه بارده شرباب میوه و
شرباب زرشک با لعاب برز قوطونا و یا از گرافنی طعام بسیار و غلیظ یا بلغم لزج غلیظ میباشد و علاجتش
قی کردن است آب گرم و بلغمی آب ترب و بکنجین عسل است و یا از ناوکه های غلیظ میباشد و علاجتش
مار الاصول و کفنه مقوی مصطک و انیسون است طلای قلع درین قسم صفت آن پودینه و نبات
و یا بونیه کوفته روغن مصطک داخل کرده بر هم معده طلا نمایند و یا از درم جگر می باشد و علاجتش
میاید و یا از تشنگی میباشد و علاجتش شربت که در معده خلط یا ثقلی یا با و می یا حرارتی نبوده بعد
استفراغات و پنهانی گرم عارض میگردد علاجتش روغن بادام خوردن است و نیز معده
مالیدن و قند آتش جو با صمغ فربه و که وی نر و اسفاناج سخته بخور و وند یا نباتات سبزی با آب میزند
و لعاب برز قوطونا بوشند و راهم معده را بن آس یا از صفرا و خون میباشد و علاجتش شربه حرارت

۱۰۰

۱۰۰

۱۰۰

و معده درد و نفوز و درم و درشتی زبان و شدت تشنگی و سقوط اشتهاست و علاجهش فصد با سبک
و نوشیدن آب انار ترش و شیرین و نوشیدن مارالشعیر و شربایمون و شرب آب و قمر سندی و شرب
بنفشه و شرب نیلوفر آب غلبه تلخ از آب گاهی سنی تازه فضا دفع از برای این قسم در ابتدا اگر در جگر
خرفه لسان لک آب سفید آب شربت در هم سرشته بر معده ضا و نمایند ضا و دفع درین قسم بعد از کین
حرارت صفت آن کلید الملک کل طبعی کوفته آب سرشته ضا و نمایند و یا از اثر سر به مذکوره آب بادیان و
آب کرفس افزایند و اگر در معده از بلغم بود علاقهش تب ملائم و بسیار آید بدن از دمان است
و سقوط شهوت طعام و سفیدی روی زبان و کج علاجهش دادن مار الاصول و غذا تخم و آب گوشت
تیویج که در انجینه باشند و گوشت تیویج را بخورند و بران کف نمایند طامی نافع در ابتدا صفت آن
روغن گل سرخ و سرکه بهیمه بر معده طلائع نمایند ضا و سی که بعد از چند روز استعمال کرده میشود صفت
آن خاکستر جوب انگور حله کوفنی بنیل لطیف کوفته بنجیه گلاب و سرکه بنفشه ضا و نمایند و اگر تحلیل نماید
استراخ برفق نمایند صفت سبلی که برفق اسهال نماید بادیان سه درم تخم کرفس دو درم جوبانی
صاف نموده فلوس خیار شنبلیله در هم کافتند آفتابی ده درم در آن حل کرده صاف نموده
بنوشند و چند صبح باین مداومت نمایند و اگر از سودا بود علاقهش صلابت و درم و افکار رویه
و فاسده و بد خلقی و تشنگی روی است علاجهش دادن مار الاصول و چون علامت نفخ ظاهر شود
فلوس خیار شنبلیله آب را زبانه و آب کرفس حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین حل کرده
بنوشند و چند روز مداومت نمایند ضا و سی صفت آن حله بزرگتان یا بونه گل سرخ کوفته
بنجیه آب سرشته ضا نمایند و اگر تحلیل نماید با اسهال یا یارج فقیر اسقونی یا فیتون یا غاریون
نمایند ضا و حل قوی که بعد از این مسهل استعمال کرده می شود صفت آن اشق سفات تخم
که چند بنیل لطیف حله کوفنی اشق را بسره که گلاب حل کرده باقی آدویه را کوفته بنجیه آب سرشته
نمایند نمایند و اگر ششم و اهراض کند و هراره و طحال او را ام الکبیر اگر از خون باشد
علاقهش تب و گراخی و تشنگی و درد و سوزش در موضع جگر است و سقوط شهوت طعام و نفوز
و سرخی زبان و روی و سرفه تشنگ و فواق و اگر در معده بود از عظم آن رحمت سداگر
در جانب مقعر باشد باین علاقهش قویض شکم و فواق و ذهاب و شهوت طعام بیشتر بود و اگر

ط

بیشتر از این است و در معده و طحال او را ام الکبیر

در جانب محذب باشد سرقه و تنگی نفس و گرختن دل و فرو کشیدگی چنبر گردن نیز باشد و میان ذات کبیه
و درم جگر و قتی که در محذب باشد در وجه تحقیق آن مریض را گویند که نفس باز پس کشد چنانکه تواند
نگاه دارد و بعد از آن از وی سوال کنند اگر در آن وقت در وی در زیر و اندامهای پهلوی یا درم
جگر است و الا ذات الجنب و علاجهش فصد با سلیق است و آشامیدن این شربت شراب انار شیرین
و آب انار ترش و آب کاسنی تازه و آب غلب الثعلب و سکنجبین قندی و غذا مارا الشویه فها و
نافع در ابتدا صفت آن گل بنفشه برگ خرفه تر برگ لسان اکمل گل سرخ صندل سوده و زعفران
سرشته فها و نمایند فها و می نافع که بعد سه روز استعمال نمایند اگر و جو گل بنفشه گل خطمی گل سرخ
فها و نمایند فها و دیگر که بعد از هفت روز که حرارت باشد استعمال می شود و باید که بر فها و ابل با بونه
اضافه نمایند و بعد از این برین فها و اختصار نمایند صفت آن گل بنفشه گل خطمی سفید با بونه گل سرخ
کوفته آب غلب الثعلب تازه سرشته فها و نمایند یا ورم کبد از صفت آن است علاقه
زردی روی و زردی زبان یا جوشش آتش شدت تب و حرارت و قی صفرا و می مطبوخ مهمل
صفرا استعمال درین قسم صفت آن قرصندی تخم کاسنی پوست پیچ کاسنی غلب الثعلب
جوشانیده صاف نموده شیر خشک خراسانی ترنجبین در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر ورم
در کبد باشد چیزی که ادرار بول بیشتر کند بدینند و اگر در معده باشد چیزی که اسهال کند
و در هر صورت طبیعت را نرم باید داشت و یا ورم کبد از پخته است و علاقهش سفیدی
روی و زبان و قلت و تشنگی و احساس نرمی ورم و عدم درد و ملائم بودن کتب است فها و نافع ورم
استعمل بعد از نوشیدن مارا الاصول با شیر و تخم خرپره و استعمال حقه نیز صفت آن گل با بونه
اکلیل الملک گل سرخ تخم کتان کوفته بکلاب سرشته فها و بنهند و یا از سوده است و علاقهش
ادرک صلابت در موضع جگر است فساد رنگ و لاغری و قلت شهوت طعام و کمی تب و درد و گاه
می باشد با حرارت مزاج و علاجهش اسهال سودا است بعد از آنکه نفیج ماده به سکنجبین نر وری
یا غصه و اقرص مهمل داده باشند و اضاده و اغذیه و شیر به حسب سردی و گرمی مزاج از آنچه
و اگر شد ترتیب دهند سودا القویه بد آنکه ضعف و سود مزاج کبد را سودا القویه گویند و این مقدمه
است مقام است علاقهش زردی روی آمیخته با سفید است و تهج روی و بیکه او دست پاست

یا ورم کبد از صفت آن است

یا ورم کبد از پخته است

یا ورم کبد از پخته است

یا ورم کبد از پخته است

و گاه باشد که همه بدن برسد و از لوازم این مرض است بسیار سی نفخ و قراقر و شکم و اختلاط
اجابت طبیعت گاهی نرم باشد و گاهی قفس و گاهی زود و گاهی دیر و علاجه حش خفیف از علاج
استسقا استسقا باشد آنکه استسقا در وقت بسیار آب طلب است و در این طحال از اطباء مرضی و
بوده به سبب آمدن ماده باغریه تمامی اعضا ظاهر می بآن موضع بر سر غذا و اختلاط و این بر سه
نوع است اول ذقی و این بدترین انواع است پس کمی پس طبیعت و علامت ذقی گرافنی شکم و
بزرگی آن و درشتی پوست شکم است و چون دست بر شکم مالند چون ذقی یعنی مشکه پر آب نماید
و از آب مسموع گردد و در وقت دست زدن از پهلوی به پهلوی گردد و علاجه حش علاج ورم جگر است
اگر علامات ورم جگر باشد و اگر از سوء مزاج باشد گرم را به سبب خفیف آب کاسنی و سر و سبب خفیف
بزرگی علاج کنند و غذا مناسب هر یک دهند و استسقا ماء الصفر مثل کلکلاج بارد یا حار
بجسب حرارت و برودت مزاج عللیل بعد از آن سدرات و مقویات که بگرم یا سرد و طبیعت
نمایند و مدارات تخم کرفس و انیسون رو باس پر سیا و شان با دیان تخم خربزه تخم خیارین
تخم کاسنی مقویات قرص انبر مارین بار و حار و قرص گل و شرباب و نیار و سبب خفیف بزرگی
بهترین ادویه این مرض است و علامات کمی تر بل و آسان جمیع بدن است و چون است
بر موضع فرو برند دقتی در کوی بماند و سفیدی بول و خرمی طبیعت و گاه باشد که بول
سرخ بود به سبب عدم امتیاز میان خون و ماهیت و نزد بعضی این نوع اسلم انواع استسقا
است و علاجه حش تقویت و سبب خفیف است با نخ و سوء مزاج بارد و معده ذکر شد و در ریگرم
و نرم از کردن به پیر نیان شدن و علامت طبعی عدم گرافنی است چنانچه در ذقی بود و چون
دست بر شکم زنند از طبیعت مسموع شود و نافع برون آید علاجه حش اسهال بر فوق است
چیز دیگر که یاد شد که می نماید و تعدیل جگر و معده چه این نوع از گرمی جگر باشد و سردی معده حادث
شود پس با دوا به سبب خفیف بزرگی و خفیف و شیافات و افنده کنند و دویه موضعی هر گین بزرگی
هر گین کا و دگریت و سحر که ترکیب کرده کمی از جمیع بدن دقتی را بر شکم و طبعی را بر اطراف کما
نافع از برای طبعی یا در سبب خفیف گندم و نمک گرم کرده کما و نمایند و افشان کچمه با گرم
و استسقا حش مفرق و استسقا را نافع است تمامی که تری افزاید یعنی حمامی که آب بسیار زنند

خاصه آب جوش مغسول و شیر شکر که قهوه و امثال آن چرا کند عوض آب غذا دهند مفید است
و همچنین بول شتر و نیز که قهوه و در مضمه خورده باشند و آرد و اندک زنی راستنقا عارض شد با
حرارت و چندان نارخورد که از آن شرم نمی آید و خلاصی یافت میرقان صفت طبیعت
می باشد صفرا را بطایفه بدن بطریق بجران چنانچه در تب صفراوی در روزی از روزهای بجران و
اگر پیش از بضم باشد نیک بود پس اگر طبیعت در آن وقت نرم باشد بدی و فسادش کمتر باشد و
درین قسم طبیعت باید کرد و از آبریزن گرم خوردن سبکترین و یا اگر می فرج کبد باشد و علائم
گرمی مزاج کبد و بسیاری زردی قاروره و کف زرد است و علائم سبب صفراست و شیر آب
که جگر خشک گردد و غذا و صفاها ازین قسم و یا از گرمی مراره باشد و فرق میان آن هر دو نیست
که آنچه از گرمی جگر باشد رنگ تمام بدن زرد شود و الاروی به تیرگی نند و بدن را غری پذیر و طبیعت
قبض شود و علائم جگر گرمی جگر است و یا از سده جگر می باشد و علامت سده جگر اگرانی
در آن موضع بودی در و تب اگر سده در جانب مجرب کبد باشد بول رقیق و اندک باشد و اگر
در جانب مقعر باشد بر از نرم و آنجا که سفید آید علائم جگر سده در مجرب بود و منفع در بر بندن مثل
سبکبیدن آب رازانه و تخم کرفس و تخم کاسنی و تخم خیارین و اندکی اکاس مغسول و اگر در جانب
مقعر بود و استعمال او به منفعیه مسهل کند مثل سبکبیدن ریزند و آب رازانه و کرفس و کاسنی
و عنبتا ثعلب و یا از گرمی هوا می باشد و این قسم کوکان و زمان را بسیار حادث میشود علائم جگر
جایهای خشک است و اکثر به و اغذیه و میوه های خشک و یا از نرم مراره می باشد و علامت آن
تب است و اگرانی موضع جگر و درشتی زبان و تنوع و علائم مثل علاج درم کبد است یا از
ضعف مراره می باشد و علائم مثل علاج ضعف جگر است یا سده با این جگر و مراره است علائم
فی صفراوی یا اندک ثعلبی در موضع جگر است بر از اندک سده که در علائم مثل علاج صفرا
است و استعمال مفتحات مثل آب کاسنی تازه و تخم کاسنی و عنبتا ثعلب سیده و تخم کرفس و رازانه
و ریوند چینی و سبکبیدن و ریوندی و سبکبیدن و تخم کرفس و تخم کاسنی و تخم خیارین و تخم کاسنی
با این مراره امعاست و علائم مثل آنکه بر از دفعه سفید گردد و در مجرب و آن آید و ممکن که قولنج تولد
کند و علائم مثل آنکه کشت و کشتاد و این مجرب آب بطول کشیده چقدر که در آن فلوخ خیارین

حل کرده باشند باروغن یا داهم خنک کردن بجا نیست مفید است اگر غلبه اشعلب تخم کرفس داخل کرده باشند قوی تر باشد و یا از قوی می باشد و علاجه اش قوی تر است یرقان اسود و یا از سده میان جگر و طحال یا از سده میان طحال و فم معده می باشد و علامت این هر دو آنکه یرقان اندک اندک حادث شود و فرق میان هر دو آنکه در ثانی در شتوت فم معده ساقط شود و اگرانی تمام از جانب چپ بود علاجه اش سکینین وری و اسهال سودا است و یا از بسیار حرارت جگر و سیرت که از خون آن بسوزد و فرق میان کبدی و طحال آنست که کبدی را سیاهی کمتر بود و علامت سودا که کبدی و طحال نیک سیاه بود و سیاهی بول و بر از و شکایت هر یک از جانب چپ غم و اندوه بی سبب و خست و خستگی علاجه اش فصد است و اخراج خون فاسد پس اصلاح و تعدیل جگر یا سیرت و یا از ضعف جاذبه و باسکه طحال است و علاقه اش که درت سفیدی چشم و سقوط شست و خروج سودا بی و باسها است و علاجه اش تقویت سیرت و نهادن محجمه پخته ز دوست و ضما و پاک منفوی مالیدن و واکه در ریاضت اگر از سکون و بطالت و دغنه باشد و یا از بجران محرقه و امراض سوداوی می باشد و علاقه اش آنکه دران امراض حادث میگردد و از حدوت آن حتی حاصل نشود و علاجه اش مد کردن بر خرد است و یا از ورم سیرت می باشد و ای او ذکر شد ورم طحال یعنی آماس سیرت بیشتر سوداوی بود و بعد از آن دموی و آن بزرگ و کبوداوی متعین میگردد و بلغمی و صفراوی اندک و نادری باشد و بیشتر او را هم از زیر سیرت عارض شود و فرق میان باد و ورم آنست که از دست مالیدن در ورم در زباده میگردد و در باد و تکیه بر باد باشد و بود که آواز قراقرم موع شود و اما دموی علاقه اش درد در جانب سیرت و حرارت تشنگی و تب گرم داشتند و ریخی سیاهی قاروره دگاه بود که در موضع سیرت سرنخی پیدا شد و علاجه اش فصد یا سلیق اسهال بخار شنبه و آب عنب الثعلب آب کاسنی تازه و ضما و پاک تشنگی غده اما را شنبه و اشتر که در او را هم کبد ذکر شد و اما صفراوی علاقه اش سوزش مفراط سیرت و تب حاد و تشناده و دردی خشم و زبان اندکی با سیاهی آیتخته و علاجه اش اسهال بطری ورم صفراوی جگر است اما بلغمی علاقه اش زیاده تی محجم سیرت و اندک زردی آن و سفیدی زرد و زبان تپج چشم و حالمی آن و سفیدی بول و سیاهی بر از بود ضما و نافع از برای ورم بلغمی سیرت و بعد از

یرقان اسود و یا از سده

لبن

ورم طحال

مطلب غلوی غل

تنقیه باین صفت آن تخم اسفند که آنرا بر حرمل گویند کوفته بخاکستر چوبیا گور بسپرد که بر روغن کاسه سرخ
 سرشته ضماو نمایند اما سودا و علائقش صلابت سبز و بیرون آمدن از موضع خود و فرخ و شکم و نفس
 منقطع و سرعت نبض و شریان که بر سر و وجانب طغیوم است چنانچه در ریخته شود و لاغری بر آن و
 علائقش اگر غلبه خون بود فصد یا سلیق و اسهال دست چپ است پس از آن سبکچین بزرگ و منید و اسهال
 ایتیمون ضماوی نافع درین قسم صفت آن اشق کبیر که خسیانید و نودج و سداب و پنج سوسن اسماخونی
 کوفته بنیمه باب سرشته ضماو نمایند و قرص کبیر و امیر سبکچین متخذه از نیمه کبیر نافع است اگر اشق را بکوبد
 شش طلا نمایند و رم سبز را تحلیل دهد و اگر یک گرم فند سفید یا سرکه بخورد و رم سبز بگذارد اگر سوسن
 کند رم کبیر سرشته ضماو نمایند صلابت آنرا دفع کند ریاح طحال یا از سردی مزاج سبز و غلبه
 سودا و ران میباشند و علائقش تدر و زردی و پهلوی چپ و رم غیر مناسب بنماید اگر دست بران فروزند
 و در فرود نشیند و قرار کند و چپ نه بر آید علائقش با الاصول است که در آن سبکچین است اخل کرده باشد
 و صفوف صرف و اوج صبر تر تشنگی و پائیت سفید است نهادن تخم آنرا در آتش و ضماو های غل بکار بند
 باب نهم در امراض معده و مقعد و اسهال بر اسهال که یو و یا از نا کول بود یا از عفا
 یا از یونانیزید باشد که در جنوب و بلاد جنوبیه است اسهال پیش و و انچه از اعضا بود یا از جمیع است
 یا از عضوی غیر معین یا از عضوی معین مثل دماغ و معده و کبیر و سبز و دانه و در ده اما انچه از نا کول بود
 یا از او و به مسهل میباشد که قوت او در ده یا در ده و چنانچه علائقش خوردن بر قله یا بران کرده
 بر روغن کاسه چرب کرده یا رب سیب شیرین بدینند و یا از سیب که خور و نشسته که موجب تشنگی و سبکچین
 شود و یا چیزی مثل آلو یا عذس غذای که خوش طعم شود یا انچه شاد و شیرین شود و یا انچه شاد و شیرین
 و تولد ریاح کند و آن مانع استحال معده شود و به غذا پس غیر متغیر نماید و موجب اسهال گردد علاج
 این مجموع است که گیشانه روز غذا نهند و بعد از آن غذای لطیف سرخ لاله نهند و خفیه نهند
 و معده را بحسب خصوصیت که هر مرضی تقویت کنند و انچه از اعضا بود یا از جمیع بدن است این را
 اسهال ملی گویند و بیش از جمیع فضلات ترک ریاضت قوت تحلیل و سبک و عت و سکون و
 اقتلا و بدینست یا از حبس تفرغ که عادت بوده مثل حبس و اسهال و حبس طبع است انشال است
 و علائقش تقدم اسباب مذکوره است و علائقش تنقیه باین صفت و اسهال است اگر بدن قوی باشد

ریاح طحال

در منجکات سبک و سوز

باب نهم در امراض معده و مقعد و اسهال

سبکچین

برای صحت و حرکت و تک و حمام معرق و یا از غلبه صفرا بنجام بدشت و علامت و علامت و اسهال
مراری خواهد آمد و یا بی میل بجران می باشد و یا سبب و بان و گداختن اعضا می باشد و این و عقبه حیات
و قیه اکثر عارض میگردد و علامتش التهاب حرارت متن بر از و اختلاف لون و عدم وجود آفتی است
و عینوی که موجب اسهال گردد و اگر ذوبان و ذوبان و ذوبان و ذوبان و ذوبان و ذوبان و ذوبان و ذوبان
مثل تخم مساوی القوام گردد و ذوبان و ذوبان و ذوبان و ذوبان و ذوبان و ذوبان و ذوبان و ذوبان
گردد و یا اگر عینوی غیر عین این اسهال می شود و یا سبب و بان و گداختن اعضا می باشد و این و عقبه حیات
و قیه و علامتش تقدم و رم است و این عضو و وقوع لرزه و ناقص شکر سیه و علامتش آنست که شیر و تخم
خیارین با گلاب و قند و میند و یا با پنجه شکر و گلاب و زرشک و سیاه و حل و غذا مارا شیرین باشد یا چوره
مغ و دو که بعد از یک شدن تخم و میند گل از می طباشیر سفید و دم الاخوین گلشن از هر یک یکد انگ
تخم کاسنی و دو انگ کوفته بختیه با یک انتقال شکر آب رب و میند و موضع را بمقویات ضما و نمایند و در
آتش جو قدری برنج و حل نمایند و اگر تب بود و سحر حاجت نباشد و یا غیر مدی می باشد چنانچه فصل جمع
گردد و علامتش آنست که در آن عضو و روحی ظاهر شود و قبل اسهال و بعد اسهال تفتی و ریحی در آن عضو
پیدا شود و معرفت نوع غلط بول و بر از و با و از در و عضو و اسهال حاصل توان کرد و اگر غیب بود
صفراوی است و اگر رنج بود و سوداوی است و اگر بواسطه بود و یا و بی باشد و این نوع را اسهال
و وری گویند و اگر و وری باشد بلکه داعی باشد و در بعضی اوقات قوی تر شود و از فساد خون است
و علامتش ثقیب بدشت از غلبه غالب تغذیل مزاج یا آنچه موافق باشد و تقویت آن عضو که در آن مختل
میشود و بضا و است آنچه از عضو معین باشد یا از دماغ بود و این را اسهال دماغی گویند و سببش
فرو آمدن ترکه معده است و فساد غذا و علامتش آنست که در اول روز که از خواب برخاسته باشد
چند مرتبه تنویر اسهال شود و پس آنگه که و با علامات نزله و فساد مزاج دماغ و علامتش آنست که
تفقا نگی کند و بالیشت کند پیش از آنکه از خواب بختی و جانش شستن بود و بسیار گردانند و قی و فرامی
و آنچه نفی بر نیاید و در معده بماند یا برو و قه و آمده باشد بخیری مزاج دفع یا بیک و مثل تخم بجران
و باز تک با تخم و یا نیز قه و یا شربت نار شیرین یا قند یا شکر آب صندل یا شربت شکرش او و
قافیه که اسهال باز دارد و نشاید و آن تدبیر باز و شستن نزل باید کرد و چنانچه در باب نزله شست

اول اسهال

و با از معده باشد و این اسهال است که گویند و این سبب سوء مزاج معده است یا بسبب بلایان
 ماست که است از کار خویش بسبب بلاست سطح معده است از رطوبتی و علاقهش بیرون آمدن طعام
 است بی تغییری و احساس ثقل و علاقهش قوی گردند و جوارش غود و جوارش خرواب و جوارش
 کند خوردن و یا از ضعف قوت یا ضربه یا شد از سوء مزاج و بیشتر سرد و تر بود و یا از بسیاری ریاح
 و معده است و یا از رطوبتی لریج که میان طعام و معده حجاب گردد و یا ضربه از کار خود بخاند و علامت
 ضعف یا ضربه ثقل طعام بر معده و غیر متغیر و منضم میون آمدن این اوقات خود نه بیشتر چنانکه در
 ضعف ماست که مذکور شد و علاقهش آنکه سوء مزاج را به علامت آنها معلوم کرده به تبدیل و تعدیل
 گوشند و با در ابتداء چیزهای نفایز و کاسرات ریاح تحلیل دهند و رطوبتی را که علاقهش غشیان
 و بسیاری آب و دمان و شیرینی دمان و بیرون آمدن رطوبت است به بران و علاقهش قوی آورد
 آب تر و شربت و عسل و دمان و جوارش ثبات مذکور نمایند و یا از ضعف قوت واقع میباشند این
 نهایت قلیل الوقوع است پس اندک اندک دفع کنند چه از ضعف بکیار و دفع نمواند کرد و آنچه
 دفع کنند منضم بود و علامت ضعف دفع معده است که زیاد از و از ده ساعت معده بخاند
 و سبب آن بیوست بود و علاقهش بخیر یا سی مرتب باید کرد و یا از کثرت منفر بود و معده علامت
 و علاقهش و اسهال ماری نباید و یا از بلغم شور و معده بود و علاقهش شعری دمان است علاقهش
 قوی گردند و خوردن کافند مقوی میباید و آتش میدن شراب سفید و شراب بیهون است
 و یا از شور و جوشش قوی است و ریشی در معده و علاقهش جوشش دمان و خشکی و حرارت است
 که از اجزای اول غذا و معده احساس شورش و در میشود و چون طعام بگذرد تسکین یابد و در بران
 صدید و زرد آب رفیق بر آید و علاقهش اگر مانعی نبود و قصد با سلیتی کنند و غذا آتش جو بریان کرده
 و عدس و بنبج شسته یا شیر خشک و سبزه و هر روز و درم بر قطره تا پیرایان کرده و یک درم
 صغیر عربی سوده بر دمن گسرخ و درم جریب کرده یا شراب سفید بدهند و اگر بعد از یک هفته
 دفع نشود قرص طایفه و سفوف حب الرمان دهند یا شراب سفید یا از باطل شدن غل معده باشد
 و بیش از کمال یا شراب سموم حاره یا ورم گرم که عادت شود و در حده شل و نمونی و جبره علاقهش
 بر و در آن طعام غیر منضم است یا از بسیاری که علاقهش نیست که معده را قیاحا بقا و قیاحا

و غذا آتش جو بریان کرده دهند اگر از حرارتش بوزوال شور بای گوشت یکبار میخ و دهند و گفته اند که
 حسو کلاز شیر تازه و نان میدوده خشک کرده و ساند اثباتش مثل معدوم میکند و یا از جگر باشد و این را
 اسهال کبدی گویند و فرق میان اسهال کبدی و عدی آنست که در کبدی کیمیا بدیت و فعل معدوم
 تمام بود و در عدی ضرری نبود و اسهال کبدی با قیخ و ریم می باشد و پیش انفجار و بیکه کبد است و
 علاتش قدم ورم و ناقص تشعیر می است علامتش آنچه مذکور شد و تقویت جگر با شیره و نماد است
 یا غسالی است یعنی مثل غسالة گوشت تازه بود و پیش نصف جگر باشد یا سببه سه و هراچ
 یا ورم و سوء هاضم را بعد از آن معلوم کنند و دفع کنند و ورم و سده مذکور شد و گفته اند که غسالی
 صعب تر بود و نفعی نماند شود و شک نیست که هرگاه از برودت و رطوبت باشد مناسب باشد و و یا
 هم صورت و این را فوسفور یا کیمیا گویند و پیش با تفریق اتصال بجا باشد و علامتش آنست
 که قرض طباشیر و گل ارمنی و ورم الاخوین می باشد و غذا زرد و تخم مرغ نیمه بشت و یا امتلا و بدن بود
 و علاتش امتلا و بدست و عدم علامت می خورد و و یا و خرچ متدارک بی دربی و علامتش فضل
 است مادام که مریض ضعیف باشد باشد و قابض می دهند و چون ضعف پیدا شود و حجامت و وضع کثیره
 از بدن نهند و قابض می چمال کنند و یا صفا و می بسیار باشد سبب امتلا و جگر از ضعف و سده می باشد
 این انفجار و سبب است از انفتاح سده و یا از احتراق می باشد علامت او علاج آنرا مذکور شد و علامت آنست
 و احتراقی و صیدی و صفر او آنست که بان علامت می بود و مختلط می بود و یا زرد و مریض از خرچ آن
 راحت حاصل آید و در وقت خلاصه می شود و چون غذا خورده شود ساکن گردد و علامتش قابض می باشد
 که خوف باریک حاصل بود بلکه تقبیل مزاج نماید و تعدیل اخلاط سماء و شیره و شیره باره و مطلقه که
 در آن قابض می یابد و چون شربت زرد کمر خورده و انار و ریاس درین نجع اسهال خوف می است
 این را رنگ و بوی بریان کرده با شیره مذکوره دهند و گاه باشد که در کبدی یا باریک جگر برین
 آید و علامتش آن بود که آتش میزند که اخته می شود و کیمیا می بسیار شد و پیش ضعیف با ذنب جگر بود و
 علاتش اسهال سفید و گاه بود که اندکی بسیر می نمایند بواسطه خوف در اسهال بقا و قلت خوردن بدن
 و لاغری و زردی رنگ یا سفیدی و غیره و بجلالت و سیر و هراچ است مضعف معلوم شود و اکثر
 آن از برودت و رطوبت است تقبیل و تقویت جگر نماید و علامتی پیدا شد از سده که عارض بود و در وقت

بیش

نوع

[illegible]

و از انفتاح عروق در امعاء اسهال و موی مادت شود و این را فوسفطار یا مقوی میگویند
 و در رو د ک غلظت و رو د های و فاق میباشند و رو د هایش است اول متصل به معده است و آن را
 اثنا عشری گویند پس صائم این قیق و این هر سه را امعاء فاق گویند پس اعور پس قولون پس مستقیم
 و این هر سه را امعاء غلظت گویند اگر از انفتاح عروق رو د های غلظت و علاقتش فرو آمدن بران
 بود اول با خون و آخر بخون بی آنکه علامت بواسیر باشد و اگر دو امعاء فاق بود علاقتش اول
 نزول غالباً بود پس نزول خون رقیق و کفناک با قراقر و باد و علامت اسهال که بخون علاقتش
 فصد یا سلیق است اگر غلبه خون باشد و رب و غوره و ریاس سید حب آلاس یا شراب اینها با
 گل از منی دوم الاخون و صمغ عربی داخل کرده باز ده تخم مرغ بریان دهند و غذا برنج شسته
 بریان کرده با شیر تخم خشکاش بریان کرده صمغ عربی داخل نموده باز ده تخم مرغ نیم برشته و
 یا پنجه و صمغ عربی بریان نموده بدهند و حقنه قابض از مثل برنج و حب آلاس و گل از منی دوم الاخون
 حل کرده هر گاه در امعاء غلظت بود به نهایت مفید باشد قوی چون اکثر وقوع این در رو د ه
 و قولون میباشند تا از ان ان اشتقاق کرده اند یا از باد غلیظ باشد و در میان هر دو طبقه
 رو د های پانزده و چنان محسوس گردد که گویا یحالی و دو سوراخ میگذرد و این با وجود ترس
 طبیعت نیز میباشند و علاقتش قراقر و انتقال در از موضع به موضع و تقدم تناول میوه ها و
 غذا های سرد و بادناک و علاقتش شافها و حقنها که طبیعت افرو د آور و بادها را بکنند و البته
 باید که در اول حقنه که دو سوراخ داشته باشند بکنند و این نوع قولنج را قولنج سبک گویند یا از
 نقل است که در امعاء خفیه گردد و این قولنج را قولنج ثقیل نامند و سبب خفای این اخلاط هم
 که پنجه بود و یا از سودا یا از صفرا میباشند که ثقیل شدن آن از خشکی طعما میباشند و از آنکه
 آن یا از حرارت رو د های یا از باد یا بیرون است آن یا بیاری آمدن بول یا کثرت تحلیل بدن از
 کثرت سرج و حرارت هوا علاج همه شکنجی در دست تنها و باد و در آب گرم نشاندن و بعد
 از آن استعمال حقنه نمایند که شکم بیاورد و حقنه خوبت شکم و ثقیل و یغمی و سوداوی صفت
 آن بیست و پنج فنجان تخم کرفس خیره کرمانی بادیان از هر یک پنجم شامکی مغز حب القرطم از
 هر یک ده درم گل بنفشه یک نیم کتان از هر یک سه درم با بون گل خطمی از هر یک کف در یک درم

در غلظت یا مقوی

نکته

تخمها را باید غالب آنست که صادق باشد و علامتی دیگر باید نیست اما اعتماد تو انگر در پیرا که با وجود
و جابن نقل را مفاصل است که از جابجی دیگر تخمها بیرون آید پس تفحص نماید که پخته از تو قوع این
مرض به جهت قبض بود یا تعلیم چون مقدر گردد که صادق است اگر از با باشد علامتش بیرون آمدن
آن بود و بایر از و سوزش و حرارت در معده و علامتش آشامیدن آب سفید یا با پخته شک بریان
کرده است و غذا مارالشعیر جو بریان و پیچ و کاورس بریان کرده یا شیر و تخم خشخاش بریان
و آب سماق چنانکه بیه از ترش نباشد یا ششی و در پیر و ضامی نافع درین قسم صفت آن اینست
خشخاش گل سرخ نیم درایق سفید گل خطی سفید بود و استخوان کوفته بگل آب سرشته و غلغل سرخ داخل
کرده بر شکم نهاده اگر بنیایچه تر شد شکم بر نیاید و هر بنیایچه و نهاده اگر از باخچه بود علامتش
بیرون آمدن بلغم باشد یا از و سایر علامات بلغم و علامتش آشامیدن شکر آب جلا سست
یا تخم بریان و تخم مرو بریان کرده و غذا برین پایه کرده و پخته زبیره بریان کرده و در آن انداخته بخورد
و کاورس و شکم گرم کرده بر شکم نهاده اگر ساکن نگردد و سقوف مقلی تا و نهاده بر شکم نشانی
نافع درین قسم صفت آن چغندر یکی بحد آن که در سرخ عربی از هر یک یک جزی و افیون و دیر و کوفته
بیشتر آب سرشته شیا فاسانند هر یک بنهار چهار انگشت یا زیاده که شغال نمایند و اگر اوقات
داین شیا فاسا کمتر اسام زهر را نافع باشد و اگر از سر را بود و علامتش نهاده شدن زهر است
از سجدن سر را به علامتش علاج بلغم سرشته و چیزهای گرم بر معده نهادن و در زیرین گرم
نهادن یا بر پشت گرم مقدر نهادن و گاه از شستن نهاده برین صابا برین مرض حادث میشود و زرد
تخم مرغ بر غلغل سرشته بیک گرم بر معده نهاده و بشیر انواع زجیر را چیزهای گرم نهادن و بهیت
و چیزهای سرد و صفت و از ورم کرده و نهاده مستقیم باشد و علامت آن نقل و فربان در آن
موضع است علامتش از فی نافع درین قسم صفت آن گل خطی و خبازی و سرشته و آب با بونان
و آب زنی کرده در آن نشیند شیا فی نافع صفت آن گل خطی و خبازی کوفته و بیه آب سرشته
شیا فاسا ساخته شغال نماید و در ورم را گوید و این مرض را از با دست و علامتش از
و از قاع و تمد و بی آرامی و سکون و در بیرون آمدن با دست علامتش آشامیدن آب جلا
است و کما و سبوس و شکم گرم نشیند و در پیر و ضامی نافع باشد و علامتش از سر

جمع کرد و حیات است و اگر زیر ناف است حب القرع است علاجش چهار روز هر روز قدری بشیر
 دهند و در تانیشین نخود آب چرب و بعد از آن روز پنجم در صبح قدری چیری اگر آن از جای بجای
 نقل کنند چنانکه نفس ثباتی شود بعد از آن از سفوفی که ذکر خواهد شد در بشیر با بشیر بنی مخلوط کرده
 بیکبار و گشتند و تا تانیشین پنجم نخورند بعد از آن نخود آب بخورند اگر پیش از آنکه سفوف با بشیر
 اندک کباب یا اندک بشیر در دهان اندازند چنانکه آب آن بخلق فرو رود و متعاقب آن بیکبار
 دوار و گشت بهتر است سفوف دیدان صفت آن سر حین در مته ترکی قبیل باجی برنگاس کابلی شش
 از هر یک یک درم ترمس شامی تردید سفید محو ف تراشیده قطط حب الیل از هر یک یک درم که فیه
 بنجته این مجموع یک خوراک است و آنچه شبیه بکرمی که در سر که متولد شود و در اما مستقیم بود و علاج
 بخاریدن قعد و خروج آن با بار است و علاجش حفظ کردن آب برگ تنقلاو یا شونیر و ترمس
 و شخم غنفل هست و قبیل بروغن رشته شفتالو و روغن رشته زرد آلو چرب کرده و صبر سقوطی است
 انگوری حل کرده بآن آلوده نموده بر داند و از شخم غنفل و شونیر شامی ساخته بر داند و چون
 تولد آنها از باخم است و بطوایات از چیر یا متولد بطن و طوایات جفتاب نماید و بعد از تنقیه و دفع
 آن بر صبح ناشتا قدری مری تجرع نمایند تا منع تولد آنها نماید پس جمع با سورت و استعمال
 لفظ جمع بشیر از مفر باشد و این مرض در پیشی پیدا شد و در رحم و در مته با آنچه در پیشی است
 تولد باشد و سبب آن نفند بود که از دماغ باین وضع آید و تجارت نفس لطیف آن تحلیل یابد
 و غلیظ آن شجر گردد و گاه بود که متعین گردد و علاجش تنقیه دماغ است و آنکه مال بوم و در تنقاش
 آب گرم و اگر تحلیل نیاید بشکافند یا ببرد و بر اتم علاج نمایند و آنچه در رحم بود و در اما راضی هم خواهد آمد
 و اما آنچه در مته است زیاده بود که بر افواه عروق که در مته بود و از خوان سوداوی پیدا گردد و شش
 بود و تولد که صلب است مشابه تولد و غلبه که شبیه اندک انگور بود و در تنقیه که بشکل توت شامی بود و
 هر یک بیرونی و اندرونی پیدا شده و احمیه پیدا شد و غلبه علاجش فصد با سلیق است و قاعض
 حی است ساقین تنقیه سودا و احمال سیر زرد و کمر غذا و علاج ترشی ترا و طبعیت از قبیل نگاه
 باید و شش بخوری از برای بواسیر و ففتان برگ مور و نیال یا و نیان پوست باجی کبیر مری
 صافی شخم غنفل پوست مار از برای بواسیر غنفل از برای تنقیه مجموع کوفته بنجته بر آتش که از اند و در

و بر خور سازند آنرا خشک گردانند و ای که همین عمل کند صفت آن سوزنجان ریونید صینی نرم کرده بر آن
 موضع ریخته همین عمل کند و صفاوی که در دوا سیرا قسکین در دوا بوندا کلیل المکمل کل قطعی تخم کتان
 از هر یک سه درم افیون زعفران از هر یک یک درم مقل ازرق دو درم کوفته بزوده تخم سرخ و پیپر سرخ و
 روغن کاسرخ و مغز ساق گاؤ کو با آن شتر سرشته صفا دهند و اگر دوا می بود و حالا خون نمی آید و حساسند که
 بیاید زهره گاؤ و میا قلا کنند و اگر دوا می باشد منع آمدن خون نکنند مگر آنکه با فراطرسد و موی حیض
 گردد پس منع کنند بقرص که با و شتر آب بخار و شرب حبلا آن و بشیاف کچلی صفت آن کند گماند فاری
 ماز و سبز سر صفا صفا فی شب میانی اقا قیا صمغ عربی اجزا برابر کوفته بخیه گلاب سرشته شیافا سازند
 هر یک بار بر خسته خرما عمل نمایند و دستکاران ما هر بطریق بریدن علاج میکنند لیکن اگر متعجب باشد
 تمام را باید برید و اگر چه این علاج کامل است لیکن خیالی از خطر نیست اما با دوا سیرا بادی بود
 غلیظ و غمغریه و دردی مثل در قویج احداث کند و گاهی بیجان گردد و گاهی بیجان
 خصیه و قضیب فرورد و گاهی فیض بود و گاهی تلیهین بی بیسی از اسباب اسهال که ذکر شد
 و سبب یک یو اسیر خلیل اضلاط سو و ادویه و استحاله آن بریاح غلیظ و علا جش تنقیه سودا است
 و مداومت با دوا و اگر کاست ریا ح مثل حارشات و امثال آن اما تلبین طبیعت و اسهال را بوا سیر
 سبب ریا ح است که از بوا سیر حادث میگردد و اشتقاق عروق بوا سیر چنانکه اشتقاق عروق امعا که
 ذکر شد سبب اسهال میگردد و علا قش علامات بوا سیر و مشتبه میشود و هر دو بطریق زلق امعا و رقی
 است که در آن علا مت بوا سیر نیست سفوفی نافع از برای اسهال بوا سیر صفت آن خرم و صفا
 که بای شش گل تخموم از هر یک و دانه کوفته بختیه با ماست چکه خورند معجون نیست الحمد لله
 برای اسهال بوا سیر نافع است و خوردن جفص سندی و ورق لثیم نیز اسهال بوا سیر را
 نافع است و تخمین بلبله سیاه و روغن گاؤ و بریان کرده نو اصریر و آن قرص بود یا حادث رمد
 مقدر و خصیه و از آن صمدید و زرد آب میرود و نافع می باشد و علا جش آنست که هر روز بختیارند
 و شیاف غریب که در امراض ششم ذکر شد به گلاب سوده سه چهار قطره در آن بکاشند و در مضمحل
 یا از خون و صفا باشد و علا جش فصد با سلینق و بر روغن کسرخ و سفید که تخم مرغ صفا و کردن بجز آن
 صفا و کردن بر روغن گل و موم و زرد تخم مرغ و بجز آن صفا و کردن بطنی سر نشسته و بخاری و با بونه

و اگر جمع شود و تحلیلی نیاید باشد آن وقت ظاهر نفسی نیاید نمود بلکه پیش از نفسی او را میگویند تا
 نامور نشود و نشانی مقعد از درایت و خشکی میباشد علاجه چشم مرهمی سازند از روغن گل سرخ
 و اسفند لاج و مر و ارنگ و مغز ساق گاو و موم سفید و کثیر و ششاسته بکار میدارند و اگر خون
 سیلان میکند شاد و دوم الاخوین کیشب سوده بران جبار بر نه حکم مقعد فاش مقعد از
 دیدن خور و میباشند و نکور شد از اخلاط صفراوی و شور میباشند و علامتش غلبه این اخلاط است
 و علامتش تنگی بین اخلاط و احتیاج از مولدات آن مسح مقعد بر روغن گل سرخ و سرکه ناسخ
 خروج مرقع یعنی برون آمدن آن دایره عرض کو دکان البیاض حادث می شود و در هر حال از برای
 خروج مقعد صفت آن برگ مور و مار و می سبک گل سرخ گلزار فارسی کوفته نیمه بعد از آنکه موضع را
 بر روغن گل سرخ چسبیده و ده باشد و را بنمایانند و بایزدون فرستند بآب و هم در اهراس
 گلبر و شانه و صفیق و اعضا و تناسل و جمع کلیه یسه در گرده بازار بادست علامتش
 تدریجی کرائی و بی علامت و صفا چنانچه بیاید از وضعی بود که آن در خلا و معده
 و بیکه می بضمیمه چشم از اصول است در آن خم خرپه و خار خشک و رو یاس بر سیاه و شان
 و اصل باشد و در آبریزن نشانه که در وی یابونه و شبت اکیل الملک جو شانیده باشد ایشانند
 و ضما و از سداب و یابونه و شبت و کما و از سوسن گلبرخ و نمک سازند و یا از ضعف است و بوش
 یا از سوسن گلبرخ پس اگر گرم بود حرارت موضع و رنگینی قاروره و شنگ بران دلیل باشد و علامتش
 اشتر و مار و اغذیه و اطلیه بارده و تنقیه و استفراغ ماده اگر مادی بود و اگر سرد بود و سفیدی
 قاروره و ضعف است بچون و شبت بران و ضعف باه و مثل آن بود علاجه چشم حقه کردن بر روغن
 بادام تلخ و روغن حب الفطر و روغن قسط مالیدن این روغن ها در موضع گرده و بر اغذیه و اشتر
 گرم و بخون ماده الحیوة مؤکلت شود و اگر مادی بود تنقیه آن کردن است اما لاغری کرده
 علامتش سفیدی رنگ بول و کثرت بول و رویش و لاغری بدن و قلت شهوت باده است
 صلواتی از برای این قسم صفت آن مغز بادام شیرین مقشتر مغز راجلی مغز قند مغز نیمه قند
 سفید پیستور ملو اساتر مدونان سیده روغن گل سرخ و کله بزر و کله گو سفند کیساله نافع است اما شکر و
 بعد از این فواید و در جمیع اقسام در گرده آبرن نافع عسل بول و اسر البول یعنی دشواری گزنی بول

تفاوت مقعد

علامت

بایچه هم در اهراس گلبرخ و شانه و صفیق و اعضا و تناسل و جمع کلیه یسه در گرده بازار بادست علامتش

اسباب سردی و آسائش نشانه است یا با دی غلیظه و نشانه یا بسته شدن ریم و خون یا سو و مزاج
گرم چنانچه در تبهای متحرقة واقع شود یا سو و مزاج سرد و باطل شدن جس نشانه یا عین بول و باز آنگ
آن بسبب مانعی با سنگ نشانه با ضربت است که نشانه رسد تا ورم اما مستقیم یا ورم رحم یا تنگی
خشک و رطوبتی لزج یا با غلیظه و اما مستقیم یا ریش و شره و جری که هرگاه بول بماند میرسد
و در میگذارد پس میل نشانه میکند هر با عن المودی یا با لافتن خصیه و علامت آسائش نشانه اگر گرم بود
تب محرقه و در صعب و نشانه و تر حر و انتفاخ نشانه و نه یا ن و تشنگی و سیاهی زبان است علامت
آنست که فصد کند و در آن زن متعذر از سر نبشته و خناری و جو قهقهه و گل خطمی در آب جوشانید نشانه
و ضما و شکر از آرد و جو و گل نبشته و عنایه غلیظه نشانه ضما و غلیظه و بعد از تنقیه لقمه یا صفا و با یونه و نمک
و آرد با فلا کند پس اگر تحلیل نیابد و جمع مد شود و در زیاد کرد و در انضاج کوشند با صفا و نشاند
در آب گرم چون در ساکن شود و نشان بخنکی بود و جهت آن چهار سگین کبوتر و آرد که سینه صفا و نمایند
و دست نشانه بالند و چون بکشاید و در بول مدد بر آید شیر و تخم خیارین با شرباب نبشته و با شرباب
یا قند سفید دهند و چون از مد پاک شود و شرباب ککنج و شرباب خنکاش و گل از منی و دم الاخرین و
نشانه دهند و اگر آسائش سرد بود و علامتش و شوری بول و نمایاگرانی و تخم و وضع و رسا قما
ظاهر گردد و احساس ورم و علامت جوش و آنزنی نشاندین که در آن با یونه و گلیلی المکاب
و حله و بر زن نشاندین و نشاندین باشند و ضما و از مثل اینها سازند و علامت باشد و بی آرامی اقدام
بچیزهای بادناک است و علامت جوش بقانون علاج باید کرد و نشانه که ذکر شد علامت جوش است نشاندین
ریم و خون سبوق بول مدد و خون فوق سردی اطراف جوش نبشته و عروق سرد است و علامت جوش
و آنزنی محل چنانچه ذکر شد نشاندین و کنجین عین خصلی نوشند و قدری پیرایه شکر گوش را علیل
بکنند و علامت و علاج سو و مزاج از مباحث گذشته معلوم شد و در هر جوش بی در سو و مزاج
و آنزنی گرم نشاندین و برقی دست بزرگ را لایق علامت علاج سنگ کرده و نشانه خواهد آمد
و اگر بزرگ بود و جگر کردن بماند است چنانچه که از جری دور شود بول بکشاید و اگر خورده باشد
در جری نماند شود و در ضربت فصد یا بکر و در آنزنی که سر نبشته و غلیظه و شکر و در آن
جوشانیده باشد نشاندین و در غن کسرخ و در غن نبشته بالند و علامت علاج ورم اما گشته و ورم رحم

در دم و علامت جوش

برجم خواهد آمد و ثقل و طوبیت و باد که در قروح ذکر شد و در آب گرم نشانیان در همه انواع نافع
ست علامت قروح در قطن یعنی وضع استخوانی که بر از مریون میشود و دیگر گراتی و تند و خرمج مرده و
خون و قشور قروه در بول و گاه باشد که مثل گوشت یا پیر و ن آید و قروح نشانه از قروح کرده
یا ن نشان شود که قشور کرده سرخ بود و قشور نشانه سفید و قروح کرده باقی بود و قروح نشانه با
عسر بول و بوی وضع و نیز توان و است و علاجه جوش تعدیل اخلاط و اما از مراریه و پور قیه سفید و سیاه
و اگر غالب بود و بقیه و قی و اسهال و شراب کاکج و شراب خشتیاش کنند و شیاف با بقیه و تخم قشیر
یا روغن کسندر حکم کرده در حلیل بپا کنند و علاج بهار لافتن خضیه است آن که در آن بزرگتان و حلقه نشانیان
نشانند جرق بول یعنی سوزش که از تیزی و پور قیه آن بود و بسیار است بکبر و بسیاری صفرا و علامتش
حرارت فراخ و گدیزی قار و قاره و قدام مشرب و با که لانت هاره علاجه جوش آشامیدن شراب بنفشه به
تقریبی تر کرده و شراب سیاه او و شراب سیاه نار و لهاب بریز و طونا و امثال آنها قوی که در قروح نافع
است و صفت تخم خیار شیر و باد رنگه غرض تخم خیار و از مفر تخم کدو شیرین تخم خرفه و تخم شمشاد که
رب السوس غرض تخم خیزه از برای مساوی کوفته بجمیع با داب بزرگ قطره و ناسرشته و از آن سازند و
هر روز و شغال آنرا با یکی از آن سه به مذکور نهوشند و طلا با خشک بر موضع جگر مالند و اگر صفرا
غالب بود و شیر خشک آب تقریبی با ناز ترش شیرین حکم کرده و امثال آن استغفر الله نمایند و اگر حرقت
بسیب بر سر نشاندن جوی از طوبیت که بر آن خلوق است باشد سیبش با بسیاری جام است است
یا تناول مدرات یا طعام تیر و شور و علاقه شش تقدیم این احوال است و علاجه جوش ترک آن اسباب و
چکانیدن سفیده تخم مرغ در حلیل است و غذا یا چرب بره و نیز خاله و مرغ قریه و جگر گندم و هفتاد
دانه تخم مرغ تخمیر است و از پیش مجاری و نشانه و جریب آن میباشد و علاقه شش تن بول خرمج
مرده و چیزها مثل سپوس از قروح و قشور و لاغری بدن در جریب علاجه جوش چربی تر است که در قروح ذکر
شد و طبع بول یا بیب حد بول میباشد که در مجری سوزش گندیس و قشش و لم بود و استعاج
و قشش نیز علاقه شش سوزش نرد و بول و علامات غلبه صفرا و تقدیم چیزهای گرم علاجه جوش شراب کاکج
ست یا شیر و قشش شیر تخم خرفه و قشش و شیر تخم خیارین غرض از تخم خیارین آنست که بدرد باشد
و در جریب بول را بار و داون مناسب است و یا بسبب سردی مزاج چنانچه ضعف باشد آن

نظر بول

میباشد پس بر پیکر بافتن تا جمع گردد و در تابستان ضعیف واقع پس فاع تواند کرد و الا اندک اندک
 علامتش خروچ بول بودی سوزش و سفید و قدیم تدابیر میورده و علامتش خروچ بول و لطیف کشید و چو
 کند و مقوی بجای آس است و تنقل میورند و اسهال بسیار عسر تقریر میورند و علامتش عسر تقریر است
 و علامتش علامت عسر است بقانونی که گفته شد سلسل بول یا از سردی نشانه و اسهال عسر است آن
 میباشد علامت و علامتش آنچه در تقریر گفته شد و در غرض طمانیدن یا زیت یا روشن گوشت که در آن چرین
 و مشک حل کرده باشند و یا از حرارت نشانه میباشد که آب بسیار بزرگ میکند و مجاری مزاج
 میگردد و در نشانه ضعیف میشود و علامتش حرارت مزاج است اگر آب بسیار بزرگ فاعن قرص فاعن و تقیه
 صفت آن طباشیر سفید گل از منی تخم خرگوش تخم کاه و تخم شتر تخم شمشاد کوفته با آب میورند و او را
 سازند و اگر برنج یک سبزه و زعفران اضافی نمایند قوی تر است و در شش که از سردی بود و بر شش است
 مناسب است و سفید بول فاعش بول در فاش از اسهال عسر و سلسل بسیار بلوئی میباشد بر علامت
 سلسل البول که از سردی بود و در وقت خواب بدن از امتلا و طعام و شرب و میوه
 نکند و در ورم پیش که آنرا نگه گویند و هم خورا اگر بوزند و بعلل مصنفه میورند یا آب بنوشند بسیار
 مفید است و دماغ و گرده و تنبیه نافع است بول الدم آنچه خون صرف باشد از کشودن گی بود و در
 گرده باشد نه بسیار بناید و از گرده بسیار آید و بکشودن رگ از ضربه و سفید میباشد و از تندر و و گران
 قوی میباشد و گاه باشد که بعد از آن بناید چنانچه از مقعده می آید و قبل از آمدن گرانی و در قطن
 حاد شود و چون خون بناید بشکین باید علامتش فصد سلطی است الا آنکه از گران بود و قرص که با
 با شرب آب آس و همه اقسام نافع است یا از ضعف گرده و ضعف دیگر میباشد علامتش آنکه
 بول نسالی بود آنکه از ضعف گرده بود و سفیدی غلظت بر و غالب بود و آنچه از ضعف دیگر بود و سردی
 و رقت است و یا از ریش میباشد و علامتش وقوع آن بعد از حدوث قرحه و تنقل بول است علامتش
 علاج قرحه است جوی آنکه و المشانه سبب فاعل سنگ حرارت خالص از اعتدال است و سبب
 مادی آن خلط غلیظ آنجاست هر گاه ماده را غلظت از وجیت کمتر بود و اندک اندک منعقد شود و
 واقع آنرا دفع کند و بفارایق رگ بود علامت سنگ گرده و در و گران نیست قطن است چنان
 نباید که چیر از آن و چینه است خاصه که بران بکشد و هر گاه معار از تنقل ممثلی شود و در وضع گرده

سلسل

سلسل

سلسل

در پیکار و صفای قبل از که در وقت و رسوب رنگی که سرخی و زردی زنده مندر رنگ کرده بود و
گاه بود که در فضیه که در جانب چپ آن کرده بود و پیدا شود و در مانی که از آن جانب بود و در نزدیکی
حادث شود و گاه باشد که در سنگ کرده بود و قوتی مشابیه بود و فرق آن بود که در قوتی فیه که در
و بسوی بالا و زیر و راست و چپ میل کند و در کرده بر یکی لازم بود و بجانب پشت اندکی مایل باشد
و صاحب قوتی بر خلاف خفتت یا بد و صاحب حساسات شدت و علامت سنگ نشان در و در زمان درست و
نواحی آن و گرانی و خاریدن قضیب و انتشار و انتشار خانی سببی ظاهر در رسوب رنگ خاکستری یا سفید
و پیوسته در پیش آن مایل بود که دست بر قضیب یا در هر گاه بول کند و حال خواب که دیگر باری بول کند و
و باید دانست که سنگ نشان بزرگ و درشت می باشد و سنگ گروه خرد و غیر و شست و سنگ نشان در و
نکند مگر آنوقت که در بگذار بول افتد و بول را باز دارد و زمان را تا تولد سنگ خاصه و نشان اندک بود و
سنگ نشان که در کانه بیشتر عارض شود و سنگ کله که بول و سنگ نشان را عریان است و بود و سنگ گرو
فره بانرا و علامت جوش نیست که بدن از ماده آن پاک گردانند یعنی اسهال در در بعض اوقات تا
ماده آن متع نشود و اطعمهها و غلیظه احتیاج نمایند و تجوید بهضم و تلطیف تدبیر و در وقت
هیجان در و اگر خون غالب بود و فضا کنند و اگر طبع خشک بود و خنده نمایند و در آن که در آن با بول
و خشک و شبت خونی و کرب و علقه جو نشانیده نشانند و اگر حرارت غالب بود و آنرا از انقباض و
پرسیاوشان و خشک سازند و در آنرا ادویه گرم بزرگ و سبب چون تخم کرفس و قوه و باد بیان و تلطیف
و صغیر و شونیز و ادویه مدره بار و مثل تخم خیارین و خشک و تخم خرنوبه و عنب الثعلب و کالنج و ادویه مدره
سقطله چون پرسیاوشان و غیره سبب حرارت مزاج و برودت و اعتدال مزاج علیل چون آنرا آنرا
پیر و آن بد و غن شبت بار و غن نهفته در مجاری و مواضع سالند و گویند که از بلندی نیز آید پس اگر
حساسات پیر و آن آید فیه و الا اگر در مجاری همانند بلعها با حقه نمایند و تخم بر موضعی که زیر آن باشند
تا با سخا کنند و غلوس خیار شنبه با آب از بانه و روغن با دام شیرین کنند و اگر در مجاری قضیب گیر و
در آب گرم کنند و باها و روغن نماید و چکانند و دست بر آن مالند تا برون آید مثل حجر البی و باشد
که سنگ نشان بزرگ و برون آن روغن عرق چکانند و خاکستر عرقی ادن عجیب اثری دارد و بگونه ندر عرقی
که بر آن سفیدی غالب بود و در ظرف آتشین نهند و سر آنرا محکم کنند و بر روی خشت زنبور آفتاب که

در آن نان بخته باشد نهند و شش ساعت بگذارند پس بیرون آورند شش بیکه انگ انگه خون تیس آب
 کرس یا آب تریب اول و قوی عجیب دارد و این تیس باید گویند خاصه تیس چهار سال که در اول رنگ با آوردن
 انگه زنج کف و خون اول آخر را بریزند و میان را بگیرند و گاه دارند و در آفتاب خشک کنند و اگر
 و بخار مفرط دارند و بکشتن آنرا برینند و حبس لعلش او رفعت و سمات تاثیر عجیب است و همین
 شکم تریب اگر سنگ شانه ریخته نشود و در شکم بیرون آوردن خطر است و در سن هفتی خطرش کمتر
 بود اما سنگ کرده را ندیده و نشنیده که بسنگ افتن بیرون آورده باشد و راهم خصیصه قصب
 یا از خون و صفرا بود و علامتش سرخی رنگ و حرارت و درد قوی باشد و علامتش فصد یا سلیق فصد
 و متفرغ صفا و تریب گوشت است علامت دفع وین قسم صفت آن اگر در وقت انقباض کشید تر کانی تازه
 گرفته بسیر که انگوری و گلاب و روغن گسرخ سرشته طلا سازند طلای دیگر مستعمل بعد از طلا قبل صفت
 آن آرد با طلا آرد عدس آب غنی انقباض سرشته طلا سازند طلای مستعمل در انتها صفت آن آرد
 یا قلا گل خطمی تخم گمان با بونه کلیل المکاب کوفته آب غنی انقباض بر روغن گسرخ نرود تخم مرغ
 سرشته طلا نمایند و یا از بلغم بود علامتش سفیدی نرمی و روانی است و علامتش قی آب تریب و
 شبت و عمل و صفا و کلیل المکاب با بونه و حلب و بزرگمان است و یا از سودا بود علامتش صلابت و
 کموت است و علامتش تقیه سودا است و اگر بان غلبه خون بود فصد یا سلیق کشید و مطبوخ آفتیون
 و هند و صفا و با بونه و کلیل المکاب و بزرگمان و حلب و نقل ازرق و متفرق کاف و کشف و قیل
 هرگاه که غشا و صفاق یعنی پوست اندرونی شکم از آن و مجری که در رتبین است یکی کشاده شود
 بسبب طوبی مرخی یا کل با بزرگان یا رفع صوت یا از جانی جستن یا با و غلیظ یا فربه ازین کثا و گی
 اگر تریب یا حجاب یا روده یا آن فرو آید و بکس نشین برسد اگر امعاء فرو آمده آنرا قیل الامعاء
 گویند و اگر ریح فرو آمده آنرا قیل الریح گویند و اگر آب فرو آمده آنرا قیل الماء گویند و قیل را
 و قو نیز گویند و بسا باشد که رطوبت غلیظ فرو آید و درینجا غلیظ تر شود آنرا فرو و محمی گویند و علاج
 این قسم علاج و رفع صاب باشد و اگر کثا و گی چنین نبود که بکس نشین نواندر رسید پس رگوشه آن
 بماند آنرا فوق الاثین گویند و اگر غشاء که در سوراخ شود و بر بر ناف یا زیر ته یا بالای ترو
 چیزی از آن بیرون آید آنرا فوق المرق المطین گویند و فوق الرتبین نان را نیز عارض میشود و علاج

اولا ام حجاب قصب

حق و قیل

و صیدان درست شد تا فوق و شوق ممکن است اما و غیر ایشان غرض محافظت بود تا زیاده نشود از
حرکات قوی در دفع صوت و جماعت خاصه بر امتلا و از طعنا و عیاض و میوه و خمر و هرگاه چیزی
بکیس فرو آید و آب گرم نشانند و چون از آب بیرون آید و عن گسرخ و روغن یا بونه گرم کرده
بمالند تا بجا می خورد و و پیوسته آنرا میستند دارند و ضا و ازین آدویه کنند بر گامور و گمانا فارسی از
صبر بقوی هر که کند جزا کسر و رفت روی مقل از رقی اهل بنسیم باهی و در فقیله ریحی چند بیدستر
و فویون در روغن بنین جگرده و در علیل چکانند و در قبایه الیما آب گستر خورند و ضا و ازین آدویه
کنند صلبه سر گین کا و شکل گو سفید سر گین کبوتر فلفل و اگر آب بسیار بود دمل باید کرد و منفع و در سه
چهار روز آب آنرا بیرون آورند تا غشی حادث نگردد و وقت بحال ماند پس منفع دمل را داغ کند
تقصان یا به یا بسبب منفع شود و یا بشد یا بسبب استرخا رکت و منفع شود از ضعف بدن بسیار
و علاتش لاغری بدن و زردی رنگ و قلات خون است و علا جش تدبیر بدن است تدبیر نهان چنان
غذا های موافق و خواب و خوشدلی و ترک جماع مدتی و یا از قلات منی میباشد و علاتش قلات منی نوقت
بیرون آمدن است و بسبب قلات منی خشکی آلات منی میباشد و علاست غلظت منی انتقال بجام مطلب
و دخول و آب قاتر و چیزهای تری افزانیده است و علا جش ترتیب بدن است با غذیه و اشربه و
فرا که است و یا از برودت آلات منی میباشد دشواری بیرون آمدن منی و باقی علامات برودت است
و علا جش تخمین بخیرای گرم و معاینه حاره است مثل ما و اسیوه و همچون شفا صفت آن بخوبی
یک جز و دار چینی ده جز و جوز مائل سه جز و کوفته بنجیه فسیل همچون کنند شترتی یک بخود و همچون عافطه
صفت آن فلفل سیاه داریا دیان جوز بوا مشک صطک کنند جوز مائل را خرا می مساوی کوفته بنجیه به
عسل همچون کنند شترتی مقدار یک بخود و یا از حرارت میباشد و علاتش غلظت منی و به سهولت
بیرون آمدن و احساس حرارت و سوزش و نوقت و انتقال به سهولت است علا جش بهر دشتیل
شیره تخم خرفه و شیر و روغن گاوست یا از رطوبت میباشد و علاتش رقت منی و ضرر یافتن از ترستی
و علا جش بجا بهر روغن رطوبت است یا از ترک جماعت یا از جماعت فراوشی نفس است قلات
استقامت و قوی چینی علا جش ششمال آدویه و اشربه یا بنجیه و فلفل گردن به ستاق حیوانات و آتباع
حکایات و احادیث و بیابان و یا از فکری و تصور میباشد مثل زهر و عشق یا تنفری از ان امر

بوجی یا توهم آنکه نباشد که در وقت فحش طاری شود و یا آنکه او را کسی سحر کرده و بسته باشد علاخیش
 رنج و وضع این افکار است و تصورات و یا از ضعف دل و دماغ و معده و جگر و گرده است بلین علامات
 ضعف آن اعضا و تقویت آن اعضا علاج نمایند و یا از استرخا آلت و ضعف بدن است علامت
 و علاخیش ذکر شد و آنچه از ترک مجامعت است و عضو ضروری باشد و علاخیش سوخته مالیدن و در سیر
 و آب گرم نهادن است و یا از قلت نضج در اسافل بدن میباشد و علاخیش تناول چیزهای منضج مثل
 باقلا و انجیر و نخود آب و یا از سردی اعصاب قصبیه است علاخیش بسیاری رقت منی است سهولت
 خروج آن بی انتشار و ضعف جنس حرکت و ضمیمه و لاغری می یعنی آلت و علاخیش اگر فرس باشد معالجه
 فایز کند و تقویت دل و شادی و بوی خوش با و تقویت باه مطلقا اثری تمام است اعطیه باهیه
 قلیه پیاز منقر که بره قلیه کج شکم شیر گوشت بز فاله مرغ قریه و هر شیشه شیرینج و بقیه غیره است مایه ایان
 فواکه محرومین خیار و شفتالو و کدو و فواکه سرو وین انگور خرماسه پسته مغز گردگان انجیر آودیه
 با سینه شفق و خضیه اسلب پیاز یا شتر قصبیه گا و خشک کرده بسویان سود و شفاقل خولجان شنبلیله
 تووین زرنبا و سورنجان و ارچینی لب با سینه جبهه الحقه کبچر بزرگتان و از زرشکها و جناب نماید
 سحر است اثر ال از حدت میباشد علاخیش احساس حرارت و شوش و قوت از ان می نماید و بی آن چیزها
 گرم علاخیش اشتغال اغذیه و اشتربه بارده است و یا از ضعف قوت ماسکه است بسبب برودت و
 رطوبت و علاخیش عدم علامات حرارت و رقت منی و زیادتی بخورون چیزهای سرد و تر است و
 علاخیش تشنگی بدن از رطوبت با سهال قوی و مالیدن روغن قنطاریه و خضیه است یا از ضعف
 اعضا و رئیس است و معده و گرده و این بانقصان باه و قلت رغبت میباشد و علاخیش تقویت
 آن اعضا است و یا از سردی و عین منی و سخت عجزی میباشد و فی الجمله چیزهای قابض کمتر شود و
 با سینه یا زود هم و اهرافض شدی او را هم شدی و پستان درم حادث می شود و چنانچه
 در سایر اعضا چنانچه درین صحبت ذکر می شود و اگر می که از رختن لبن و سینه شیروران حادث
 شود و مفوس باشد علاخیش اشتها و صلابت و درد و سرخی بول است علاخیش آنست که
 خرقه تر از کوفته بسیر که که حدت آنرا با سینه شکسته باشند سرشته فماد نمایند فمادی نافع آرد و جو
 آرد با طلا آب کشیده تازه برگ خرقه تازه فماد نمایند و بعد از تشکین حرارت حملات مثل خطمی و با بونه

مرحمت انزال
 با سینه یا زود هم و اهرافض شدی او را هم شدی

و کلیل الملک یک گرم شسته صفا و نمایند و اگر بسبب ضربه و سقوط در می دران پیدا شود و مویزد و مایش با
 کوفته با آب برگ سر و دو آب برگ سر و سرشته طلا نمایند قلت اللیس نقصان شیر یا از کی خون شود
 بسبب بیاری خون کم کردن یا خروج آن بوجهی از بدن یا سوراخ و زخم در بدن یا اندک خوردن یا استهلاک
 چیزها اگر هم که از آنها خون کمتر متولد شود و علاقتش تقدم این اسباب است و علاقتش متعین آنست
 اعزیه و اشربه مخصوصه که خون از آنها بسیار تولد کند و یا از کی خون میباشند بعلیه یکی از اخلاط ثلثه و
 علامت صفرا و زردی شیر و رقت و حدت و علامت بلغم و شدت بیاض و ماهیت و بلل و چسبندگی
 و بوی و طعم و علامت سودا و غلظت و قلت شیر است علاقتش تنقیه بدن از اخلاط غالب و تغذیه و خنده
 آفت بابک و دوازدهم و راضی رحم او را هم رحم حدوت آن یا از ضربه باشد یا از علل
 ناشی باشد یا سقوط اجنینه یا عسر ولادت یا کثرت جماع علامت و گرم گرم و تب بود و در سوز و بیان
 ناف و عانه و آن موضع را تنبیه گویند و در برابر آن از پشت قطن گویند و عسر بوی و بزاز و توالت نفس
 و نفس علاقتش فصد با سلیق یا صاف است و اگر قوت قوی باشد اول فصد است یا تنبیه یا نفس
 شامادی نافع صفت آن آرد و با طاکل نبشته گل خطمی سوده باب کشنیز تازه و آب کاسنی تازه
 و آب خرقه تر سرشته صفا و نمایند حقه رحم بلعابها دروغ نمایی سرد کنند و آب گرم و برگ خرقه و شال
 آن و بعد از آن در آن زن که در آن با بونه و کلیل الملک و خطمی جو شانیده باشند نشانند و اگر کلیل
 نیاید و جمع شود و منجمیات مثل بزکمان و خبازی و طبعه صفا و کنند و چون منجم شود بیشتر و نبات حقه
 نمایند و در آب انار شیرین و شیر و تخم خیارین بنهند و مرهم اسفنداج بروغن گلشن رقیق کرده در آب
 حقه نمایند و بعد از تنقیه اگر منجم نشود گل ارنی و دم الاخوین اندکی کنند و روغن گلشن حله کرده
 حقه نمایند علامت ورم بلغم انتفاخ موضع و نقل عدم در و در مقعد و تهج اطراف است و علامت
 فی کردن و مصلح و اوان است صفا و مستعمل در ابتدا کشنیز تازه و خبازی و اندکی با بونه صفا و
 کنند صفا و دی که ورم از ابتدا گذشته بود بزکمان حله یا خیارین و کلیل الملک با بونه شست صفا و نمایند
 علامت ورم صلب سوداوی صلابت موضع و گرافنی و کسالت و لاغری و ضعف ساقین است
 و گاه باشد که شکم مثل سستیه شود علاقتش تنقیه از اخلاط غلیظه و اخلاط سودا و بیهوشی در غن
 حصار و غن شربت و روغن با بونه حقه کردن و مالیدن در مرهم رسل و مرهم داخلون از داخل و خارج

قلیت اللیس

بابک و دوازدهم و راضی رحم او را هم رحم حدوت آن یا از ضربه باشد یا از علل ناشی باشد یا سقوط اجنینه یا عسر ولادت یا کثرت جماع علامت و گرم گرم و تب بود و در سوز و بیان ناف و عانه و آن موضع را تنبیه گویند و در برابر آن از پشت قطن گویند و عسر بوی و بزاز و توالت نفس و نفس علاقتش فصد با سلیق یا صاف است و اگر قوت قوی باشد اول فصد است یا تنبیه یا نفس شامادی نافع صفت آن آرد و با طاکل نبشته گل خطمی سوده باب کشنیز تازه و آب کاسنی تازه و آب خرقه تر سرشته صفا و نمایند حقه رحم بلعابها دروغ نمایی سرد کنند و آب گرم و برگ خرقه و شال آن و بعد از آن در آن زن که در آن با بونه و کلیل الملک و خطمی جو شانیده باشند نشانند و اگر کلیل نیاید و جمع شود و منجمیات مثل بزکمان و خبازی و طبعه صفا و کنند و چون منجم شود بیشتر و نبات حقه نمایند و در آب انار شیرین و شیر و تخم خیارین بنهند و مرهم اسفنداج بروغن گلشن رقیق کرده در آب حقه نمایند و بعد از تنقیه اگر منجم نشود گل ارنی و دم الاخوین اندکی کنند و روغن گلشن حله کرده حقه نمایند علامت ورم بلغم انتفاخ موضع و نقل عدم در و در مقعد و تهج اطراف است و علامت فی کردن و مصلح و اوان است صفا و مستعمل در ابتدا کشنیز تازه و خبازی و اندکی با بونه صفا و کنند صفا و دی که ورم از ابتدا گذشته بود بزکمان حله یا خیارین و کلیل الملک با بونه شست صفا و نمایند علامت ورم صلب سوداوی صلابت موضع و گرافنی و کسالت و لاغری و ضعف ساقین است و گاه باشد که شکم مثل سستیه شود علاقتش تنقیه از اخلاط غلیظه و اخلاط سودا و بیهوشی در غن حصار و غن شربت و روغن با بونه حقه کردن و مالیدن در مرهم رسل و مرهم داخلون از داخل و خارج

بکار بردن و نفوذ از خطمی و خبازی و حله و یا بونه و نیز رگتان و ضما و از بزرگ خطمی و بزرگ سوسن سفید
 بکار و از کشت سیلان طشت یا امتلا ای بدن از خون و دفع کردن طبیعت آنرا بطریق طبیعت
 و علامتش قوت بدن با وجود سیلان هم مستند عدم ضعف و تغییر بدن و رنگش تا صفت و تغییر رنگ
 پیدا نشود و پس آن جایز نباشد و چون با فراط اسجاده فصد با سلیق با بیکر قناده از آن جانب
 برگردد و با خون بحسب قوت و امتلا با بیکر قوت خیا خیر بعد من صناعی معلوم میگردد و با طبیعت ما
 نباشد و شل ای قوت و جرات نمایند و یا از رگستان نماند و قوت را با شراب حب آس و متد و شیانگی که
 آج بویگر کشت تمام نمایند و یا از حدت رقت خون بدین علامتش روی انگشت ضعف بدن رقت و سوزش است
 و آنچه سیلان میکنند و سخت خرج و زردی آن و علامتش استفراغ است مطلق یا بلیله زرد و شاهره و
 تیره می و تغییر خشت و آفتامیدن قرص که با یا ز رنگ و ریب به شیرین و شراب ریاس اگر بر صلبان
 دو دانگ نر اینج سفید گرفته با قند بدیند و نیکو بود و اگر با عصا ره لسان اسکل و شیر قخم خرفه بدیند
 بهتر است و اگر قخم شغال شاخ گوزن سوخته یا آن قخم کنند و آب بود و از غلبه بلغم بیخون و از رخا قوت
 اسکا فواحه و روق را غلبه سودا نیز که موجب تفتیح آن گردد و بدینا شد بجلالات معلوم نمایند و اگر قدر بلغم
 در روز و شب تر دارد و در سایه خشک گرداند رنگ غلط غالب معلوم گردد و علامتش اجاز تنقیه میر جاسا
 مذکور مدامت نمایند و یا از بوسیر رحم بدینا شد و علامت و علامتش مذکور شد و یا از قور جسم که
 بسبب عسر ولادت یا جنب شیمه و جنب مرده یا انصباب غلط مادماری یا کشادگی و رم بدینا شد
 و علاج آنجور مذکور شد و آنچه سیلاب یا قی بود و فرجه از کند و دم الاخوین و انزروت و مرکب
 و شیب یانی و پوست انار ساخته احتمال نمایند و اگر در بود که فرجه بآن نرسد همین ادویه را در آب
 لسان اسکل حل کرده و قبل خفته نمایند و اقراض که با یا شراب حب آس یا شراب انجبار دهند
 و اطمینان فایده بر قطن و عانه و تنبیه و همه انواع لازم دارند احتیاس عیض یا از کمی خون بدینا شد
 علامتش لاغری بدن و زردی رنگ و تقدم اسباب کمی خون است مثل امراض و استفراغ و قطب
 و ریاضت علامتش و عدم سکون و غذا با سی موافق و خواب و راحت است و یا از غلظت خون بدینا شد
 بسبب روی از اختلاط بلغم یا سودا یا خون علامت سروی یا بلغم یا سودا بر آن لالت میکنند
 علامتش بعد از تحویل و تنقیه اخلاط ادویه مفقود معلقه مدیه بکار برند مثل کرفس و انیسون و رازیانه

و فوئج و شونیز و دارچینی و سیلخه و جوزبو کو فته به غسل سه و بن ادویه سرشته همچون سازند
 شترتی و درم شیان که حیض را یکشاید صفت آن اهل و سداب از هر یک یک جز و مویرد و جزو
 حله را کو فته بزهره گا و سرشته شیانها سازند و چند بار بر دارند حیض بسته را یکشاید شیان و دیگر
 که همین عمل کند صفت آن اشنان فارسی عاقر قرا قوت الصغیر سداب فریبون اجزای مساوی
 کو فته تقید سفید سرشته شیان سازند و بردارند و یا از خشکی بپاشند علامتش خشکی و مانع و لایع
 بدن است علامتش مداومت بر اثره و اغذیه و حمامهای رطوبت افزاست و روغن بنفشه و کدو
 و پیپه بیا بیدن و خبازی و ظمی و برگ خرفه حمل نمودن احتشاق رحم این مرض شبیه به صرع بود
 و نبوت و در آید و فرق آن با سکه که صاحب آن مرض چون بهوش آید از آنچه بر او وار شده حدیث کند
 اگر آنکه سبب قوی بود و وزید و کف بر دهن چنان بیاید که در صرع آید سبب آن یا احتباس طمث بود
 هرگاه مبطول انجامد یا کثرت منی و استجار آن بکفیت منی علامتش اما در وقت نوبت علان غشی بود
 غیر خوش بینی و آن سبب که ناخوش بینی و تن بهر هم مناسب و در وقت گرم که در آن شک غلبه حله را سازند
 در رحم مانده و فته کنند و اما بعد از نوبت اگر احتباس طمث بود و بعد از آن اشتغال نمایند فصد
 صافن کنند و اگر از کثرت منی بود و محبوب و ایا رجا است تنقیه نمایند و در ترویج اگر و مرض شبیه باشد
 آخیر کنند عسل الوالات یعنی و شلاری وضع حمل و استقاا میشود و آنرا طبعه بزرگ کنان خیار
 نشانند ناف و شکوهای چرب و دهند و روغن کنجد با معاب تخم کنان آمیخته قبل را با آن چرب
 نمایند تا آن فته کنند و چهار مثقال پوست خیار شیر را نیکو فته در نیم من و چهار سیر آب
 بچوشانند تا بهشت سیر بسد بیا آیند و به فته سفید شیرین کرده بدهند و عطسه و درون دهن
 و بینی که فتن بچه و شیمه بیاورد و هرگاه در دوران چهار روز یکشد غالب بچه مرده باشد تدبیر
 بیرون آوردن باید کرد ضامدی که درین وقت مفید است تخم خنظل برگ سداب برابر کو فته
 بزهره گا و سرشته بر ناف و زهره گا نمایند و گاه باشد که بدستکاری و قطع چنین افعال افتند
 بپاید و است که هرگاه قبل از ولاد و در زمان تولد بپاید وضع بسوخت اند بود و اگر صلبیت نکر بود و پس
 در شمل آن اجتهاد باید نمود بی تاخیر باب سیر و هم در او جاع طهر و طاهر جاع طهر و طاهر
 در وقت یا از سوری بچشم نام بود و بعلامات معلوم کنند و علامتش نمایند با سهال و چون سوزنا

احتشاق رحم

علامت

بچه مرده باشد تدبیر

و جب سورجان نماینده در غش متلاسماند و اشتر به واغذیه موافقه و بند و یا از تعب و کثرت مجامعت
 ست علاجه اش راحت و ترک مجامعت است و استعمال حمام غیر محلل و روغن با بونه و روغن بنفشه
 مفرج نموده بماند و یا از ضعف کرده است بهلاج آن استعمال باید نمود و یا از امثال برگ بزرگ
 ست که بر صلب است می باشد علاقه اش ضربان و حرارت است با علامات غلبه خون علاجه اش فصد
 با سلیق و تسکین حرارت است اما خاصه در این تنبکاه در آن بدو پشت نزدیک بود و اکثر بلغمی و
 ریجی بود و احتمال مشیافات سخنة نهایت در آن موثر است او جماع مفصل بطریق عموم او جماع
 و مفصل در و ورم بود که در ننگاها می اعضا پیدا آید اگر در مفصل قدیم بود مثل کعب
 و اصابع نقرس گویند و بیشتر و اها هم می باشد اگر از مفصل و رگ بود و تجاوز نکند از
 موضع آن و ج و رگ خوانند اگر تجاوز کند و اکثر از جانب و جشی بود و است و یا بد تا بزا نوب
 تا کعب مجب کثرت و قلت ماده و مدت عرق انسا نامند و از خواص این اورام است که سخنة
 نشود مثل اورام دیگر و سبب این امراض ضعف مفصل و انصباب مواد است و این
 مواد خون می باشد یا صفر یا بلغم یا سودا و یا مرکب از اینها می باشد و نقرس از بلغم و سودا
 می اشتراج صفر که بدتر آن بود و نادر است و از این سبب که دکان و خصیان و زنانی که کمض
 ایشان منقطع شده باشد حادث نمیشود زیرا که مره صفر و ایشان کم باشد و جماع قوی تر
 بسیار این مرض است فخاصه بامثال نقرس و وجع الورك و عرق النساء اما نقرس یا مویست
 یا صفر و می یا بلغمی یا سوداوی و علامت و موی عظم انتفاخ صفت و سرنخی و شدت در و
 ضربان و دیگر علامات غلبه خون علاجه اش فصد است و اسهال به مطلوب بلبله زرد و سوسورجان
 و در ابتدا ضما و کردن باین ضما و فوخل صندل سرخ و صندل سفید گل سرخ کشته تازه خرقه تر
 کاسنی تازه طحالب و اگر در غلبه است باشد مثل نبر الینج و پوست خشخاش و آقویون یعنی
 مخدرات در طلا داخل نمایند و بعد از ابتدا آن در جو گل بنفشه گل نظمی و حباب زنی در خطا و گل الکلی
 و با بونه ضما نمایند و در جمیع اضمه او جماع مفصل گرم و سرد و اشتر به و مسهلات سورجان
 داخل باید کرد که تریاق مفصل است علامت صفر و می انتفاخ تایل و زردی رنگ و
 شدت در حرارت است و دیگر علامات صفر علاجه اش اگر در مریض فله الجوده موی باشد فله کنند

افعال مفصل

نقرس

نقرس

و به طبعی که از رو و حبه سورنجان تنقیه نمایند و غذا و شراب هر روز به دستور که در امر من
 صفر اومی دانسته شد عمل کنند ضا و نافع درین قسم آرد جو تر اشته کرده و کشتن تازه کاسنی تر خرفه تر
 طلب ضا و کند و درین قسم اعتیاج به محمل نیست علامت بلغمی سفیدی رنگ و در و کم و عدم حرارت
 و تقدم تدبیرات مولد بلغم علا جش قی است آب ترب و عسل و اسهال معجون سورنجان و مسهل و
 قی در هنگامه ماده را نیک لفعج داده باشد بجا الاصول و گنگبین قبل از تنقیه بگل با پونه ضا و تو لکند
 که محمل است بی حدت اما بعد از تنقیه بزرگمان و حله و شربت و اکلیل الملک بار و غن قسط ضا و نماند
 علامت سودا و اومی قاتل تمد و در و کثرت و رشتی و صلا بت و ررم و کم و دوت و باقی علامات
 سودا است علا جش استغفر غ سودا است سبب فرج هر کسی بعضو و اسهال اخضره بعد از لفعج
 ماده و احتمال او به محله و در و غن های گرم و ترو و طولات علامت ترکیب و اختلا فارت اشفا عات
 می باشد چنانچه گاهی از بسیار حاره و گاهی از بسیار بارده انتفاع یا بد علا جش مرکب علا ج
 مفردات حسب ترکیب ماده باید کرد و جمع الورك چون و ک منفصل عمیق است پس علامت
 و ررم بران نیک ظاهر میگردد و در بعض اوقات علاج آن مخالف اوجاع منفصل باشد و
 این است که راع در ابتدا میرساند زیرا که ماده عمیق بود و راع به موجب حبس و ستر قیاس میشود
 و منفصل را به طبع میامی گرداند بلکه رخیات مثل خطمی و خبازی و ابتدا و موافق بود مگر آنکه ماده
 بسیار رقیق بود و اگر خوانند که استقرا کنند و رومی فصد با سلیق کنند از جانب در و اگر
 بلغمی بود و قی و قضا و شیا و بگر سنگی تدبیر نمایند و در و غن قسط یا کنند و ضا و های قی و ایل
 بمثل جذبید شتر و عا و قرحا و خزل و سورنجان ضا و نمایند بعد از آن ضا و های کشتن بزرگوار
 شد بکنند و گاه باشد که بداع کردن آن موضع احتیاج اقتضا نونی که در ترکیب عمل باید مذکور
 است نه بطریق عوام و این مرض اگر در جانب چپ بود و ضعف تر باشد اما عرق النساء گاه باشد
 که بای را لاغری میکند و عرج حادث می شود و از اوجاع منفصل عرق النساء و نفوس در
 معرض نفوس و بازگشت زیاد است و اضاف عرق النساء و جج الورك مثل اضاف نفوس
 بود و علا جش مثل علاج آن را لاغری است و شفا کرده شد اگر در قسم و رومی عرق النساء و نفوس اگر
 فصد با سلیق کافی نباشد عرق النساء نیز کنند و باید دید انست که مرض عرق النساء در جانب

سودا و اومی

جمع الورك

عرق النساء

حادث شود و بسبب مجاورت تاثیر کند و از اسباب باوید می باشد مثل هم و غم و غضب و ثقب
و چیز و دهر خاصه در سن جوانی و هوای گرم و سرد و مزاج با را و نزلات حاره و صفر و بیت که دائم از
سر بسین الفباب نماید خصوص در هوا گرم و علاقتش چنین قیق صلب متواتر ضعیف است هرگاه
دست برومی نهند حرارت اندکی نماید و هر چند و بسته نگا دارند قوی تر گردد و مواضع عروق
و شیر این که در قوت بود و هرگاه طعام خورد تب زیاده و شقیق قوی تر و اندکی میل بعلم کند این
و لیل قوی باشد برین تب و این تب با بر دما بیش نیک محسوس نشود زیرا که همچون مزاج اصلی
گرویده باشد و این تب را سه مرتبه باشد و توضیح این موقوفه بر و استقامت این مقدمه باشد
که در بدن و جنس سلطوبت است و آن اعلاطه اندکی را رطوبت اولیه اصلی که اتصال
اعضا بآن میباشد و دوم رطوبت ثانویه گویند و آنرا چهار مرتبه باشد اول آنچه معتدیه باشد
و عروقی که غذا با اعضا می رساند و آنرا رطوبت عروقی گویند و دوم آنچه بر افواه عروق ساقیه مشویه
است که آنرا رطوبت افواه عروقی گویند سوم رطوبتی است که بر اعضا پراکنده باشد و مثل شبنم
بر آنها چسبیده باشد آنرا رطوبتی ظلی گویند چهارم رطوبتی است که قریب بالانفقا رسیده باشد
این را رطوبت قریبه العبد بالانفقا گویند پس چون حرارت افکار رطوبت افواه عروقی کند و
شروع نماید و افکار رطوبتی ظلی با سهم دق مخصوص باشد و چون افکار رطوبت ظلی کند و شروع
با افکار رطوبت قریبه العبد بالانفقا کند مسی پذیرد و هر چند که بانهما این مرتبه رسد کمتر
خلاصی یابد چون این قسم نیز فانی کند و شروع با افکار رطوبت اصلی کند با سهم مقتضای تشبیه یابد
و هر سه اجزای گویند آنچه در مرتبه اول بود و معرفتش مشکل باشد و علاجتش آسان و آنچه در مرتبه
دوم بود و آنرا یک بیان بود معرفتش آسان و علاجتش مشکل باشد و مرتبه سوم علاجتش ناهش
علاج مرتبه اول برید و ترطیب باغذیه و اشربه با رطوبت جوانی را از تشویه است و شروع چوبه و گوشت
بر غلظت خاصه با چه نبغاله و تقیر اسباب و شکر آب و شیرین و شیره تخم خرفه مقشر و سبکبیدین و کاسنی
و عرق گاؤز بان یا شکر و شیره تخم خیار برین که در دهن و اند و شقیق و زرد و اکو و دهن و آنچه در مرتبه
دوم بود و یا نزد یک یا آن چهار علاج قوی تر باشد و چون آخر شب شیره تخم خرفه مقشر و عرق
گاؤز بان گرفته یا یکی از اشربه که با قند سفید و شکر سفید برین یا ختم یک شکر کا قوی قوی خل کرده

در مرتبه اول
در مرتبه دوم
در مرتبه سوم

باید در وقت طلوع آفتاب سیر مارا شیر یا پیاز هم قند سفید بدهند و بعد از سه ساعت
 در آتین نشاندند که آن که دانه و جو مقشتر نیکو فتنه و برگ کاسنی و برگ خرفه تر چو شانه چیده باشند
 و باید که آب بنامیت ملائم و معتدل بود و چنانچه مودی لبرق شود و احداث حرارت کند و اگر نه آن
 بودی که بدن خفیه را فتنه و آب سیر و تشنه نمیدانند و نیکو علاج بودی که آنرا در زمستان کمتر
 باشد و اعتیاد تمام می آید و نه که کام نشود و بعد از آنکه برون آید روغن بنفشه و روغن کدو
 بر او بمالند و بعد از ساعتی غذا دهند مارا شیر که در آن سرخ قرص یا مای که در آب جوش با وی
 داشته باشند و بر غار و بره یا آب شش را شسته و سفافانج که در آن پنجه باشد بدهند و حسب قوت
 حاضر و قوت و اعتدیل و کثرت آن که صرف نمایند و از شیر به شیرین استیج مذکور شد که بر تقدیری
 توان که در آب شش را شست و دانه از آن شیر شرب نیل و فتنه آن او پس بکشد و شرب حاضر فتنه
 و پیوسته آنار و زرشک و اشال اینها چنانکه بسیار ترش بپاشند با آنها و شیر را می برد و بارده و
 و اعتیاد باید کرد که اگر از حیات عفت که بعد از این مذکور شد چیزی همراه بپاشند شیر دادن
 بنمایند سفید است بهترین شیر یا شیر آدم است پس شیر خر پس شیر نر در همان دم که دوشیده باشند
 در شیر خر شرب آنرا نگه دارند و دل باید که خر جان باشد و نه در سست بهتر که از وقت دادن چهار ماه
 گذشته باشد و علف آن خود کاه و برگ خرفه و لسان الحمل اسفانج و خیار با رنگ بود و هر
 بار داد که نه باشد و دوشیده نزدیک به پیاز آرد و نه چه اگر دور باشد تنفر میگرد و دقتی پاکیزه اندر
 فتنه که بر آب گرم باشند و شیر در آن قند دوشند و نه و شربت قند را چنانکه روز اول هم سگر چه
 بدین روز هم سگر چه زیاده کنند تا روز هفتم سه سگر چه و نیم شود و بعد از آن هر روز نیم
 سگر چه کم کنند و سگر چه مطلق است چهار سیر و یک یک سیر بود و در روز یک شیر داده باشند بعد
 از یک ساعت نیم به پیاز اگر قوی تر شده و بطن میل کرده فاسد نشده و اگر ضعیف تر و غیره
 شده باشد فاسد شده دیگر نباید داد و هر گاه شیر داده باشند یا خواهند داد و آن روز از ترشی و
 ایستادگی تابانند و مسکن و موضع اسفانج را بر این و فو که خوشبو و مطهر گردانند و لباسها
 آنرا بگلایه صندلی مطیب سازند و او در نزد یک آب روان اختیار کنند و در تابستان در رعایت
 گرمی و در چنانچه کتان بگلایه صندلی آب کشنیز تازه و برگ خرفه تر گردانیده بر سینه و کف پا نهند

و چون گرم گردد تازه گردانند سه چهار بار روزی کفایت بود و زیاده نکند و وقت شیخوخت آنرا
 وقت بهرم نیز که بنیدم خیار از قبیل حبیات نیست اما عادت بسیار آن در ذیل وقت جریان یافت
 استیلای بی پوست بود و بر فراج بی تپ و حرارت بیشتر استیلای بر روی دست یا نهف بدن است که
 غاویز از عمل خود باز ماند چنانچه در آخر عمر عارض میگردد و با استیلای حرارت است که تحلیل بتدریج
 بطو بات کرده باشد و اجساد حرارت شوخ و این بهر دو خشک عارض شد پاشاید از استیلای غایت یا
 افراط و تدبیر استیلای بول و خشکی و لاخری مثل حال مشتخ فی اشتهعال و التهاب و گاه بود
 که در طمس سوزنی محسوس گردد و در بعضی هم غیر و بطبی و متفاوته بود اما در وقت اشتداد و نهف است که
 متواتر گردد و فارور رقیق مائی بود و علائش ترطیب و تخمین باشد حتی آنرا حمی و نهف
 گویند از غایبان خون فی عفوخت میباشد و این قسم را سه نوع است خواه از علائش سوزنی و نهف
 و اتفاح و تنه در گماد کرانی و کسالت و عظم و سوزنی فارور و غلظت و بی قشر سوزنی ناقص است
 گردانست و ادن با و اشجیر که با عین قمر سندی بخت باشد و یار یار با س از اشجیر به نظر است
 و شراب اکو و شراب زرشک و شراب سندی و شراب خوره و شراب نار برش و شراب انارین و از
 عفوخت خون و علائش علامات سوزنی است یا زیادتی قلیق و اضطراب و سوزنی نفس و عظم
 نبض و بعضی این قسم را مبلطه خوانند و حمی و موی عفوخت سوزنی است و شراب قلیق و شراب سوزنی
 پذیرد و زیاده از آنچه تحلیل است و سوزنی نفس است و تحلیل و تنهافه و سوزنی نفس است و تحلیل و تنهافه
 است اما موی خار چ عروق حبیاتی بود که حادث گرد و در او را م اعضا باطنی مثل مانع و آلات
 نفس و معد و جگر و کلیه و معالجات آنها که کور شد حمی صفا و می اگر صفا نماند در خارج عروق
 متعفن شده باشد عتب خالص نامند علائش آنست که یک روز بود و یک روز نبود یا ناقص
 شد و بدو قشر سوزنی یعنی درازنه چنانکه یک سوزن در می میزند و طلیق بیان ناقص و در گرم
 شد در دشتنگ و خشک و تلخی دمان و اضطراب و قلیق و قی مراری و باقی علامات صفا و می علائش
 آنست که تا روز سوم شبیره تخم گردد و دهند با لعاب بر رطوبت و شراب نیلوفر و زنجبیل و بعضی شبیره
 تخم گردد و شبیره تخم که بود شبیره تخم خیار بر روز پنجم که روز نوبت است مسکن باید و او یعنی سبزی
 شبیره تخم یارین و شبیره تخم که بود شبیره تخم که بود و شبیره تخم که بود و شبیره تخم که بود

وقت شیخوخت

وقت شیخوخت

وقت شیخوخت

و اسفالتخ و گدازه و زنبیره ۱۲ نار و منده و انه دار و دویله و ن شیرین خوب است و در روز نوبت نوبت
 مگر آنکه نوبت در آخر روز باشد و منبر تو آنکه در روز نوبت مسهل جان نیست اگر تدریس این تدریس
 نشود و از نوبت نوبت تجاوزه کند و اکثر آنست که در نوبت چهارم مفارقت کند اما غلبه فی الحال بسیار
 باشد که تا شش ماه بکشد و علامت غلبه غیر خالص نیاوردی نوبت باشد و از ده ساعت تا باشد که
 نیست چهار ساعت باشد و اگر غلبه است بحسب انزال بلغم با صفر و علاج آنست که از علاج صفر و
 و بعضی ترکیب کنند اما اگر صفر در داخل عروق بود پس باید که نوبت است یا در بعضی که که
 دل با غم معده باشد و یا در عروق کبد پس ازین هر قسمی تخم صفر و صفر و اگر در بعضی رنگها
 بود سودای انچه مذکور شد غلبه لازم تو که کند و درین هر دو اشتداد غلبه پیدا شد یعنی یک روز کمتر
 و یک روز بیشتر و اعراض آن یعنی درشتی زبان نرود می و سیاهی زبان و کرم و تشنگی و سوزش دل در
 عروق زیاد بود و علاج هر دو علاج غلبه خالص بود و الا آنکه در شمره انتباهم به تدریس بیشتر و ترس
 کافوری و صوب کافوری باید داد و طلای سرد و بر دل چکه مالند و شامهای سید و شیاره که در هندو
 بر اطراف و حوالی مرین نهادن و میردات مزاج و پنج تر کرده دهند و گاه باشد که غلبه لازم
 فصد اکمل فاده و در گاه باشد که انتهاب از یاده کنند و عرق بلغمی نیز پیدا شد که ماده آن بلغم شود
 بود و مرکب از بلغم و صفر و صفر و علاج آن حیات که از صفر و بلغم است و بلغم
 اگر ماده آن خارج عروق بود که هر روز بگردان امر و اطعمه نامند علاقتش ابتدا اگر در بنیاقص است
 و سر او بر گرم شدن خون گرم نشود قوی نباشد و علت تشنگی و صفر و فیض و بلغم بر آمدن بلغم و
 تنگی و نرود می و بعضی تنهایی بلغمی را در ابتدا سرد بود و بعضی را قشر برده و بعضی را ناقص
 چند نوبت که گذشت ازین سه حال چیزی بنویسد اما نوبت تا میرد ساعت تواند بود و در بنیاقص
 که نشسته پاک نگردد و علاجش سکنجبین علی سکنجبین که فصد آفتابی ضم کرده گلشن نصف با شل
 سکنجبین مزاج مرین و قشر طبیعت و سکنجبین سوز را این بنوعی صفت آن را زیاده بخورم
 و است پنج با دیان نوبت و دم تخم خیار ده و دم تخم گنوش پنج گرم سرکه سه سیر قند سفید ده سیر
 بدستور مرتب نمایند و در اول هر نوبتی تخم ترب و شربت سکنجبین بنمایند و در تقویت معده اهتمام
 کنند و بعد از آنکه ماده بچشمه شود و در قاعه که اثر آن پیدا شود و مسهل دهند حسب مسهل نافع از برای

مطالع و زمان

حتی بلغمی صفت آن غالیقون بنفید یک قلم خطی یک انگار ترید بنفید مجوین بنفید شرم شرم خطی یک انگار کوفته
 بنفید آب بچ سازند چکر یک شربت است و اگر مقدم برین سهل و طبیعت قبض واقع شود
 طبیعت را تحفه که در آن قنطاریون قیق و منقر خشک اند و لبلاب و سنار کلی و گل خطی باشد نرم
 سازند و اگر وقت خواب یک گرم ریون چینی را حب کرده فرو برند صواب بود و غذا نخورد آب باشد
 که در آن رازیانه و سرخ و کیک و شیون انداخته باشد و غذا وقتی باید داد که چون نوبت
 در آید معده سنگ شده باشد و اگر قنطاریون و صبر مسین نشود و آخر نوبت باید انداخت و اگر ماده
 بلغم داخل عروق بود و تب بلغمی لازم حاد است و این را همی لشفه گویند علاقتش علامات بلغمی
 و انزیه است الا آنکه باین ناقص بود و در روزه عرق بنمود و در وقت مفارقت و این تب بدقی
 شبیه بود و در شبان روزش ساعت فطور داشته باشد و علاج موطنه است الا آنکه باطفا
 و چیزهای گرم بتدریج و احتیاط اقدام نمایند و در اول یکجین برین گل قند آفتابی مقدار نمایند
 و شمر آب لیون و چیزهای که او را که در شکل تخم خیارین تخم خرنیزه و پیریا و شان میله باشد بعد از آن
 سبک بنشیند و در وی و مالیدن برین تره های بلغمی مناسب بود و اگر شنج غمگین بود و تب بلغمی سبک باشد
 بانی صیت فائده در حمیات سوداویه اگر ماده خارج عروق بود و در ربع دایره حادث شود
 یک در یک روز در ربع دایره یا از سودا نیست که از سوداوی بلغمی تو که کرده باشد و یا از احتراق
 بلغم یا صفرا یا خون و علامات هر یک از این اقسام از علامت آن خلط بود که از آن تو که نکند
 و اگر حدوث آن بعد از مطبوع بود و دلیل آن بود که از احتراق خون است اگر بعد از موطنه بود
 دلیل آنکه از بلغم است اگر بعد از حمیات صفراویه بود و دلیل آنکه از صفراست علامتش اگر از احتراق
 خون بود و قصد بایستی کند و بعد از دفع ماده اسهال مطبوع و فقیهون کنند و اگر متولد از بلغم
 باشد سبک بنشیند بزور دهند و به طبیعت تخم ترب و سبک بنشیند سلی قی فرمایند و حب سهل از فقیهون و ترب
 سفید سبک بنشیند و غار لیون و لا جور و ساخته بر دهند و اگر متولد از صفرا بود سبک بنشیند و ماده و شمر آب
 لیون و عرق کاسنی و عرق گاوزبان و ریح و تخم نافع است وقتی سبک بنشیند و پوست بنج خرنیزه بنشیند
 و سهل از سنار کلی و قنطاریون و خیار شنبه و شیر خشک متقوی با فقیهون و روغن بادام شیرین دهند
 و در انداخته و تدبیرات ملاحظه خلط متولد عینه می باید کرد و اگر ماده داخل عروق باشد ربع دایره

بلغمی

حمیات صفراوی

عادت شود و این قلیل الوقوع است و علامتش صفت ترش و بطور و تفاوت و وضع غاصل از آب و
حرارت بر بلغمی و اندکی آن از دهان او می باشد و در بعضی بود و علامتش صفت باطریق است و فصد صفت
اگر قوی باشد و استعمال در است و سه اوقات سودا و علامت عام در همه اوصاف است و این
آنست که روزی در شب هیچ نخورد و دیگر در روزی باشد که بچشم بد بیند و در ابتدا آن قوی فرمایند
و میان لوزه آب نهند و در میان لب اگر آب خورده باشد و در معده جمع شده باشد و آب نهند
در آخر شب بچشمین یا تراب یا سیون یا غیر آب یا سرخ یا عرق گاو زبان و مهند و روز دیگر بخواب
که در آن صحر که با آب گاو و روزی تر مهند و بی سخته باشد و بسبب علاج هر شخص ماده اسهال لایق دانند
و مرغ در آن انداخته باشد باید داد و اگر در روز دوم راحت که فرو افتد و خواب و پرورد و بعضی
باز مرغ اختصار کنند و پیش از آنکه کس را که بدن قوی باشد و اشتها ضعیف بود و ماوراء مقدم البیضه است
باید داد و اگر اشتها می مرغ فرو نماند هر اگر دانند و آب آنرا بدینند و اگر اشتها غالب باشد
قوی باشد جای مرغ گوشت بزغال تخم صفت قهقهه علامت از آن ظاهر شود و روز سهیل او را روز دوم
راحت بود و حیات هر که بر گاه شلاق و غلطی با و غلطی شل سودا و سی و بعضی با و غلب
جمع شود و آنرا هر که گویند و ترکیب با سیل میباید و باید باشد تا که بگوید و دیگر میباید و باید غلبه چنانکه
یکی بگیرد و در میان آن یکی میباید و یا میباید که چنانکه در زمان که فتن بر و و شریک باشند و از کله
مرکبات آنچه باقی یافته شده شطر الغیب است و این بی باشد مرکب از صفرا و بلغم چنانچه بر و
خطا از چشم تنیده باشند و در غلبه غیر خالص بر و خطا از شدت اشتعال بمنزله یک خطا شده و این خطا
چنانست پس بر و یا آنرا دانه بود یا لایتم یا صفرا و سی که بلغم غالب بود و علامتش غالب و
اختصاصات شطر الغیب است که در یک روز قوی تر باشد و علامتش هر که با علاج صفرا و سی و
بلغم صفرا باشد و باید دانست که در معرفت صفرا و حیات اعتقاد بر اثر اخن کنند و بر نوبت
چو پیشاید که در غلبه باشد یا سه ربع بسبیل مبادله مرکب گردد و هر روز نوبت بگیرد و پس قه
شود که بعضی بود یا و خمس که بر طریق غلبه پس علاج آن بجلج صفرا و سی و شلیج خطا و
خسران که در افتاد و معرفت ماهیت بعضی حیات و عدد و ماهیت با عدد و بعضی مرکبات بر
در سه لال با یکدیگر و چنانچه در ربع و خمس سد شرف افغان اینها علم الوقوع ماهیت آن حیات

و این صواب و بهترین بر دو سیاه بود پس بنفشه سبزه پس سبزه پس زرد و از جدی آنچه بگوید و شنبلیله
یا مضاعف بود یعنی شنبلیله یک یک یا شنبلیله و علاقه این بر دو و هر ضعیف مطبقه و محرقه و در شنبلیله
و خاریدن بنفشه و فرسخ یعنی ترسیدن و خواب و بیداری بود و علاج آن اگر مانعی نبود قبل از ظهور
فصد یا حجامت کنند و غذا نشور بای عدس بنهند و از شنبلیله شرب عنباب یا عرق گاو زبان و در
خیه یعنی خاکی که آنرا البشیر از سی شفتگر گویند سنگ شود و به شرب عنباب بدیند و قدری در جامه
و بیشتر بنهند و اگر در سیرول آمدی کنده یا خوف فرو شدن بود و خسواک و باد یا غلبه
و کشنده از بیک یک گرم انجیر زرد و مفت عدد و آب بچوشانند و به آب بنهند و با شرب عنباب و تخم خیه
یعنی خاکی که به بنفشه و قدری آب گرم در زیر دمان بنهند تا بخار آن مسامات را گشاده گرداند و
بسهولت برآید و از برای حفظ اعضا می ماطن بقدر یک انگ مرور بد تا سفت شود و از برای
سهولت بروز و تشکیم الم بر وزن یک انگ کل شقایق انشان بدیند و در آبی که بر دو مطبوخ
ست یعنی از چهارم یا پنجم آب مطبوخ خود و عدس که در بدیند و اگر درین پنج چند عدد انجیر باشد
بهتر است و اگر طبیعت صفت و سرد و تر بود و نفوس کنند اگر از آن طبیعت شفت و راحت شود که
کرب یا به نفوس کنند و اگر به و نفوس آن بیشتر است و مندل یا شرب سبزه و غذا عدس
که بعد از دو سه جوش آب آن بریزند و آب نو در یک کنند و اگر دو سه بار چنین کنند و بنفشه
کند و کافور و آب کشنده تازه حل کرده یا سماق و در گلاب حبسیانیده صاف شود و با شرب انار
ترش نیم چکانند شمع بر آمدن آب در چشم کنند و اگر با بار انجیر که آب گرم نیم چکانند
به بنفشه صافیت این عمل کنند و مندل را گلاب سوده در بنفشه چکانند تا شمع بر آمدن آب در انجیر
کند و شرب آب توت شامی غوره کنند با آبی که در وی سماق و گل سرخ و عدس مطبوخ
جوشانیده باشد غوره کنند تا خلق از آن محفوظ ماند و اگر آب بسیار بزرگ بود و آب بر جامه
خواب تحمل نیارود و بر آرد و چوب آرد و لوزن خوانانند و رنگ که نهایت نرم بود و آب بنهند و اگر
موضع ریش گرد و گلاب و انور و شاد و دم الانجیر نرم سوده و انجیر بنهند و اگر آب در چشم کشند
قدری آب گرم بریزند و آن که در چشم کشند و از این قوی تر آنکه عدس و گل سرخ و انجیر چوب که
و آب بنفشه پس قدری نمک در وی انگند و پاره پاره بنمایان تر کرده بر آب بنهند و از جای که آب

هر بار بگذرانند و سیاه باد روی اندازند و بار دیگر در او باران نرم سوده باد و سیاه سر که در وی
 روغن گسبرخ مخلوط کرده طلای نمایند که چون انداخته ای نافع است قویا بفارسی بخورن گویند و هندی
 و او مانند و آن درختی بود و بر طاهر پوست که بسیار باشد درخت کند و مطبوخ فیتون ج هندی و اگر اندک
 بود حاجت تنه نیست اگر آنکه مزمن باشد در روغن گندم با مین مناسب بود و اگر فتنه و درخت چایان
 بود که وصله آهین این کنند و قدری گندم بر روی آن ریزند و سنگی گرم کرده بر روی گندم نهند
 و آنچه از آن سیلان کند در روغن گندم است و در سنگ را زنده و صمغ اکو و صمغ اکو فتنه بسیار که در روغن
 گل سرخ سرشته طلای نمایند و سیاه باد روی اندک و مناسب است سفید جوشن بود و اگر فتنه
 کرد و بر سر روی در گوکان بسیار جدا شده و علا جوش اگر غلبه خون بود و فصد و حجامت کنند
 و اگر فصد یا بلغم در ریاسه بود و با آنچه مناسب است آن بود و فتنه کنی طلای نافع صفت آن به آن من از روغن
 سفید و در سنگها کاغذ سوخته مجموع را نرم کوفته بروغن گسبرخ و سرکه انگوری سرشته طلای نمایند
 طلا و دیگر گل تنه که کشته یک جزو ناک طعام نیم جزو سوده بسیار انگوری سرشته طلای نمایند و دیگر
 جفت گو گوکان زرد چوبه خالص در سنگ پوست آنرا کوفته بسیار انگوری در روغن گسبرخ سرشته
 طلای نمایند و ما میل گاه بر آمدن دلی بسیار بود و فصد باید کرد و بعد از آن مناسب طلای میل
 باید داد و ترک گوشت و شیرینها کنند و هر گاه از گوشت چهار و بنود گوشت مرغاله و سینه و از
 میوه با انار ترش و ریاس یا خورده با تر هندی مناسب است و فتنه نافع از برای ما میل صفت
 آن زرد شکمشه آکوی خیار را خوبانی خنای شبیه خنای صمغ و آب آن ترسب عسل و اصل
 کرده با ششانه و با تندر و حد و شد و درم بر او بر آن احتمال نمایان طلای نافع که در ابتدا
 احتمال کرده باشد و صفت آن صمغ گل باب سوده و قوئل کوفته زرد فقلو تا آب حرقه تان
 یکاسی بنه و گلای سرشته طلای نمایند و اگر و اوع نفع نگیرد و حج خواهد شد گل خللی کند و خنای شبیه
 تخم مرغ فصد نمایند و چون جمع شود گندم چوبه با کینه و تخم هر دو کوفته بسیار و بخت بر آن نهند و چو
 خواهند که یکیش از غیر ترش تخم تر و دیگر کینه و تخم هر دو سرشته بر آن نهند و چون یکیش از غیر
 پاک شود می از روغن در سنگ و درم سفید کپ قاص و درم و درم سفید کپ درم روغن گل سرخ چهار و
 ساخته بگذرانند و آن روی گرم بود که نزد یک نافع خارج شود طلای ترش زبان نوی و درم و

گاه شود که تپ شود علاجش فصد و تلخیص طبعیت است و تعدیل مزاج با اشعیر و اشتر به بارده و در اندام
 باز و سبب سبب که سوده طلا کند یا خسته اندید سبب که سوده یا کاند و یا اسفول سبب که سبب سبب که سوده
 و اگر در قوی باشد نبر الفیخ و افیون سبب که سوده طلا نمایند و بر آن بر فصد یا سبب که سوده
 فنها و الا در و غن کره منند تا تحلیل سیاید و اگر تحلیل سیاید پیاز و زیر خاکستر کره منند تا تحلیل
 بر آن منند تا یکنم را خائید بر آن منند تا یکنم هر دو انجیر کوفته بر آن منند تا یخته شود و پس شایند
 به پیش باید و هر هم منند تا تحلیل آنرا رخ گویند و سبب سبب که سوده طلا نمایند یا بلغمی یا سودا
 یا کرب از هر دو بود و علاجش اگر بسیار بود و غلبه خون باشد فصد کنند و اگر خون غالب نبود و سبب
 اختصار نماید و اگر در آن اندک باشد بطلا دفع کنند و سیاه وانه یا کرمانج یا سبب که سوده
 سوده طلا نمایند زایل گردد و زرنج زرد و بامویر وانه برون کرده طلا نمایند زایل گردد و هر هفتی
 در میان عوام به سبب یا و معروف است علتش سرفی باشد که چون انگشت بر آن
 بمالند زایل شود و باز زدوی سرفی شود و در پوست بود و زیادتی نداشته باشد و از موضع سبب
 و از جای جای رو و این قسم را خالص گویند و علاجش سترغ بدن از صفر است و غذا
 آتش جواز اشتر به شراب عناب که تپ منندی ترش کرده باشند طلا ای نافع صفت آن صندل
 سوده و کشنی تازه و برگ خرد و تر و لسان الحل و اسفول و گلاب و سبب که سوده طلا نمایند و سبب
 مختلف به کل نیاشد و غیر خالص آن و صفر آن چون تمام با شد پس از پوست بجا و زرده بود
 و کند و از موضع موضع نرود و به فلغمی که ذکر خواهد شد سبب که سوده طلا نمایند
 پس سترغ صفر و بعد از آن سترغ طلا را و ع پس طلا سی مثل حلی و خبازی و آرد و جو
 چهره و انما باشد سبب سبب و متفرق میاشد و جمع میاشد و نهایت سبب میاشد و سبب
 رشید که در و در آن نهایت بود و مثل در و عضوی که آتش بر آن نهند و علاجش فصد و سبب
 صفر پس روی سبب که ریزین شخ که طین خرنیزند تا بر جوشند پس قدری کا فور قهوه بر آن
 ریزند و مواضع جبهه طلا کنند تا فارسی مثل جبهه بود الا آنکه هر جا که ظاهر شود خطا سبب
 مثل زبانه آتش پیدا شود و علاجش مثل علاج جبهه بود و بعد از فصد و سبب بر چیزهای که رطوبت
 و ماهیت در خون احداث کند و اومت نمایند مثل ما و اشعیر و منند وانه و شفا لود که و در و

سبب

چهره از میان عوام به سبب یا و معروف است

سبب

سبب

طلای نافع از برای نارقاری صفتان باز و سینه حصص کلی کافور قیصری سوده مسکه و لعلاب
 اسپنول آب برگ لسان اکمل و آب خرفه تازه و آب کاسنی تازه و ترشسته طلا نمایند فلج و بی
 از خون علائقش انتفاخ و سرخی و تمدد و بسیاری ضربان است علاجش فصد است و در ابتدا طلا از
 سنج صندل و صندل سفید و فلفل و گل ازنی سوده مسکه و آب کشنی تازه و اگر ازین طلا درد
 زیاده شود فی الحال دور کنند و همین طلا را بر عضو می که بالای است نهند و در روز دیگر آرد و جو
 کشنی تازه خیار می با لعلاب اسپنول طلا کنند و چون بنهند که از آنچه است زیاده میشود طلای از
 آرد و جو آرد و با طلا و خطمی و خیار می و با پونه کنند و چون بنهند که کمتر میشود طلای از با پونه کامل می
 و بزرگتان حلیه کنند و در عهد و راه که از رعایت اوقات از لجه غافل نباید بود و در ابتدا رادع
 و در تریا جمع کردن میان رادع و مرغی و در انتها مرغی و محلل و در تحطاط محلل صرف نهند و اگر بنهند
 که تحلیل نیافته جمع نده باشند و در آخر در هم کوفته ضماد نمایند و اشمال این تا بخند شود و
 تدبیر کشادن آن کنند و مثل سرگین بگویند و اشق یا بالنتا و راهم مقام رخ عصبه بود که هر یک
 مفرغه عضو پس واقع شده اند ابط یعنی زیر بغل که مفرغه دل باشد و ارسنه یعنی پنج ران که مفرغه
 جگر بود و خلف الاذین یعنی پس هر دو گوش که مفرغه دماغ بود و هر گاه درین اعضا ورم حادث
 گردد و از آن جهت که اعضا در یکسره و در با بنیان پیوسته اند و یا بر اطراف ریش می یابور می
 بود و از آن موضع متوجه آن عضو ما و ف شده باشد چون بان عضو رسد و را بنجا بماند زیرا که گوشت
 نرم دارد و آنرا محوم رخ گویند علاجش تنجید و بر خیات و در ابتدا بعد از تنقیه بدن بفضه سهال
 مثل آب گرم خقیق با سنج و مسکه مالیدن خطمی و تنقیشه و خناری ضماد کردن و استعمال رادع
 جائز نبود درین موضع خناری و سله و غده و خناری ورم صلب غلیظ بود و بر طلا هرگز نمی توان نمود و یا
 باشد و در گوشت بسته بود و در محوم رخو خاصه بر گردن حادث گردد و بیشترین متعدد بود که یک کیسه و
 سله ورمی بود و مختلف باشد و خفته از مقدار خود می یا مقدار خرنیزه او را کیسه بود و در گوشت بسته
 نباشد و یا انگشت نتوان گرفت و بهر جوانب حرکت نتواند و آن چهار قسم است و عینه دارد و با
 کمی و شتر اریه یعنی داندرون مثل این چیز با بود و غده ورمی بود و صلب بمقدار صدق یا خرد و بزرگ
 و پیشانی بسیار واقع میشود و فرق میان غده و سله آن بود که غده زیاده نشود و خلاف ندارد

موتی

اورام مفارغ

و نرم شود و در اول حد و نشان آن اگر دست متفرق گردد و باز عود کند و گاه بود که عود نکند و علاج
 این هر سه تنقیه بلغم بود قوی و اسهال یا یاریج فقیه ای تقوی و بار یقون و ضما و کرون به و اخلیون
 علیه و بزرگمان و خنار بر راب و اخلیون و او بر سائر هم سوده هم آمیخته ضما و کند و هم گوز خرس و خسته در
 زیت سرشته بر شازیر طلا کنند تخمیل دهد و اگر باین تدبیرات مکررست با نیا تخمیل باید فیها و الا خسته
 گرداند و بشکافد و علاج قرصه کنند و ساهه اگر بزرگ شود با پنجه ذکر شد تخمیل نیاید ازین کار باید کرد
 شکاف قتر بر بیرون آوردن با کبیه که آنرا که ایله ساهه گویند یا با دویه عفته ریش گردانند صفت آن کباب
 آتیه نارسیده چهار جز زرنج و دو جز تو بال مس سه جز و نظرون دو جز و مجموعهم از نرم سوده بر و خنک گستر
 سرشته طلا نمایند و هفت تخمیه یا با دویه عفته و عفته علاج نتواند کرد و دفع آن جز بر بیرون کردن نباشد
 و عود و راب و اخلیون ضما کنند و بر بالای آن پار سرب گذاشته بکوبند و او را شعل و دغ اء کبیه
 اگر با خنقین و سی سروریش پستی تنگ سر و سفید را الحجه گویند و الا دار الشعل می نامند یا از بلغم بود
 علا نش سفیدی و نرمی و وضع و باقی علامات بلغم است علاجش تنقیه بلغم است بقوی و نرم تر است
 و غسل اسهال یا یاریج فقیه ای تقوی یا غار یقون است بعد از تنقیه بلغم راجع درشت بمانند و
 بنیان و پیاز و غصص طلا نمایند یا پیاز و غصص یا با غسل سوده طلا کنند یا حب السلاطین یا بستر که
 غصص سوده طلا نمایند یا از صفرا پیا شد علا نش زردی و درشتی موضع و سائر علامات صفرا
 باشد علاجش تنقیه است بحب قرض نفیسه و بطلخ و بلبله زرد پس سر که دروغن گل سرخ بمانند
 پس بندق یا پو پست سوخته پس سرشته طلا نمایند و یا از سودا می باشد علا نش تیرگی رنگ و
 کدورت و درشتی موضع و سائر علامات سودا است علاجش اسهال است بحب قیمون و چون
 نخاج و تخمیل فراج به احتمال مرطبات و پیاز و غصص یا لیدین و پیچ خرس و تخم نر یا سودا نش یا پنجه
 خشک کرده سوده طلا کنند و دروغن پوسته بمانند و یا از خون می باشد علا نش سرخی موضع و علامت
 غلبه خون است علاجش فصد است و قهال اطلیه که کوره و هم خرا بل را سوخته خاکستر آتیه بر و غن کخی
 سرشته طلا کنند و اگر زیت بود بهتر است خاکستر سیاه و آنه و خاکستر قهوه و هم طلا کردن در همه اقسام
 موی بر و یا نه کلب برش و نش و خیال آن با کاف پس جدوش کدورت بود و زردی و تغییر رنگ
 و اندکی بسیار ای آمیخته یا بستر و تخمیل و جدوش سیاهی است که بستر زرد بقیه شکل مندر از

و اما تنقیه و اسهال

مکلف رنگین تر بود و سرفی او ان بیشتر بر پیش نقشه سیاه بود و گاه باشد که سرفی و کوفت و مال باشد و تشنه و زرد
واقع شود و خیال ان مثال این آثار باشد لیکن در نفع و اذیت بدن از آنچه مذکور شد اگر باطل بود و بود
نخواهد و آنچه حادث شده باشد علاجش فصد است و اسهال خلط سودا و سیت پس طما که در ان تخم خرزهره
و تخم ترب و قط و ایرسا و خردل و تریس کوفته بختی بکباب و سرکه سرشته طما نمایند و خیال ان با
بغضان و زرد و بستر که و گلاب بشویند و با دویه مذکوره طما کنند صفیان یعنی بی بغل و امتثال ان
تغیر را بچهره و تن بطریقی و زیر پستان میان انگشتان پا می و پوست سر و عروق از عفونت اخلاط
و حدت آنها بود و علاجش تنقیه خلط غالب زیر بغل و پستان را مندل سفید و برگ مور و را بکباب
سود و طما نمایند و در رخی جهت تن میان انگشتان صفت آن تو قیاسی که مانی مردار سنگ
گل سرخ گل ارمنی پوست انار کوفته بختی بستر که تر کرده خشک نمایند و نرم کوبیده بکار دارند و
جهت سرفه مناسبت است و اگر سرفه و کان و لیس بران باشد بآن ادویه پوست و دخت مازو و
جوز السور و سوخته نم کنند بهنق سفید و بهنق سیاه اما بهنق سفید علاتش است که بسیار سفید
نمود بکند و یک ادویه رنگ پوست بدن در پوست فرو رفته و آس نبود و موسی که از انجا بر آید
سیاه بود و علاجش اسهال است یا یارچ فقیه و تخم حنظل و ترب و غار یقون از انبیاات اخشاب
نمایند و برگ گلابین و اطریفل کشنیر را دست نمایند طما فی فاع از بر اسی بهنق امیض و مس شامی
پوست بچ کینر و شیطرج هندی عاقر قرحا تخم ترب کنند ش سفید ان کوفته بختی بستر که سرشته
و شب طما کنند اما بهنق سیاه و نیز پوست عفونست سیاهی سبب آن غلظت سودا بود
بمخون علاتش است که چون دست بران مالند سودا از ان ریخته شود و وضع سرخ جانند علاج
فصد است اسهال سودا و حکامه مطب و طبیب مزاج با غذیه و اشربه و طما نمودن سنا و طما
مذکوره و نوعی از بهنق اسود بود که آنرا بر ص اسود گویند و آن دشتی بود و قومی با خاریدن و
نقشهای مثل قلوس سمک علاجش بهنق سیاه بود یا زیاد فی اسهال و تطبیح مزاج و
سفیدی که بر بعضی اعضا پیدا شود یا تمام اعضا سفید گردد و دیگر رنگ شود و سبب آن ضعف
قوت مغیره است بواسطه غلبه بلغم بر ان خوبی که غذای آن عضو است یا بواسطه سوء مزاج عضو
است از بر دوت و در پوست احدی طبعی اندکی در دگر چه آن خون که غذای او میگردد و نیکو بود و از غلبه

نکته

نکته

نکته

نکته

نکته

نکته

غالبی نگاه بود که بر موضع حمایت داشته آن برص عارض شود و بواسطه ضعف عضو بجاخت علامت
 برص سفیدی براق و آماست در پوست فرو رفته و سفیدی موی آن موضع و نازک بودن پوست
 آن موضع اگر انگشت بر آن فرو برد از موضع دیگر انگشت فرو برد بیشتر در او افتد و چون سخن
 در زدن خون بیرون نیاید علاج جوش بر چند آنکه مرض را گفته اند که بواسطه غنا عن البر لا یکا کون سر العنی
 مرضی است که اطباء از علاج آن چسبند و نزد یک نیست که نیک شود و اما چون امکان صلاح و او توجیه
 علاج شده اند و علاج جوش استقریخ بلغم است تبدیل مزاج بجا چون گرم و خوردن تریاق و شربت و دیگر
 طلای نافع بجهت برص سفید و ضعف آن نقطه سفید زدن می خورد و شربت خربق و مینج کشش و شیر
 بوره شرب بورد سفید بیا از غصه شیطرح منادی عاقر قره ایو سست بچ کنیز را و در اطرا لای کوفته بختی
 لب که بیشتر طلای نماند و یا اطرا لای را با داگی عاقر قره را بیا بیا در اجسل سر شربت بند و یک و دو
 ساعت در آفتاب نشاند چنانکه عرق کند و باشد که باز روزی بار و دیگر آبله زدن و زرد آب و آن
 شود و دقت باید جراحی است اگر جراحت خورد و دانه و از عوارض دیگر سالم و لبهایش بپزد
 و چنان بود که در سینه بای آن تمام مرهم می کشیدند بر جای که افتاده نهند و بر باطنی و صبر بر بندند
 چنانچه لبهای آن درست بر هم نشیند و چربی و رانند و نرود از موی و غیر آن و اگر تازه نبود و
 سدر و زبران گذشته بود و لیکن چوب و مرهم نگرفته بود آنرا بنفشه تا خون او گدازد و پس بپزند
 اگر جراحت عظیم و غامض بود و ازین دویه در مری ساخته بر آنجا نهند و صفت آن صبر کند و دم الاخوب
 کوفته بختی زدن و بر کاین و بر حوالی آن صندل شرب و فوفل آب کش بختی تازه و آب کاسنی تازه و آب
 خرفه تازه و سه و ده طلا نماند و اگر خیال افتقار نمایند فصد کنند و اگر لبهای جراحت بهم نرسد و زرد
 و اگر غیر و آشته باشد و از اینچیزی گوشت افتاده باشد و یا فقرای آن به هم نمی کشیدند و در سینه
 قضا داشته باشد که بطوبیت و شرب در آن مجع خواهد شد پس با و چه که تشنه و طوبیت و دیلای شرب
 تواند کرد و خلیج باشد در مری که درین وقت نافع نیست که در حدیقه و طری از را و ندرایر با تو بیا
 کرمانی مصلوب و طعمیه و نقره همچون رانرم کوفته بر آنجا بپاشند و پیر بپزند و باید که درین خوراک بپزند
 و پیش سست تر باشد و عضو را بشکله دارند که زرد آب از آن با سانی بیرون تواند آمد و هرگاه
 خواست که پاک گردد و پنبه که می کشند پاک گرداند و مرهم که در دانه پاک گرداند و این کار است

کرده میشود و صفت آن مردار سنگ ناز و ستسفيد و ملاخون زفت و روغن گل ارغوی کوفته بخیه میوز
 بز و روغن گوسفند کداخته او دیر را بان شسته مرهم سازند و اگر بجای موم روغن مغز قلم کا و گندم سب
 هر می بندند و جرب صفت آن مرهم سیاه نیم پا و مرکب سرخ و دو درم روغن کنجد نیم سیر گنده هروزه
 نیم و انگ و موم سفید پا و پا و سیر اول سیار و روغن کنجد نیم ننداسوخته شود پس صاف نموده
 موم در آن بگازند پس او دیر را کوفته بخیه و اخلاک و ده و با و نگی بسته بماند تا موم شود پس
 بکار بند و صبح و شام این مرهم چرب را پاک میگرداند و زخم را مندل میگرداند و چون گوشت تازه
 بر آید و باد و بیه مندل و خاتم خشک کنند و آن او دیر نیست مردار سنگ سوخته برگ سوسن با بیل
 تازه و سبب گنار فارسی زرد و چوب صندل و بنفشه و روغن و سوسن و فراج و انقلار و بیل اول شد پس آن
 عظام قطع عروق و عصبی فساد گوشت و شسته و در و سوسن و فراج و انقلار و بیل اول شد پس آن
 اعراض ششمال نمایند و تبدیل مزاج و استفراغ مواد و تسکین درد و بیرون کردن گوشت بد و فاسد
 را و تیر درد گوشت و علاج جراحت عصبی قطع آمدن خون چرب که با خون با کد و اما جراحت عصبی
 چندان نگذارد که از درد کمرون این شود و در جراحت عصبی اخون تشنج است و حصول حران
 بد مزاج و آب و هوای سرد نگذارد و اگر در مرهم کند آرد و جوار و با قلا و بزرگمان سوده تربیت شسته
 ضما و کند و اگر تشنج عارض شود آن عصبی که تعدد میکند نیز در روغن بنفشه کشید و لیس کشد و گردن
 را بر روغن بنفشه و پیله و پیله و مرغ خاکلی چرب نمایند و اگر جراحت استخوان شکسته بود و ضما و حار
 با یکدست و اگر در آن اشتعالی عظمی یا عصبی پیدا شود نیز را و ند و حرج ضما و کند تا بیرون آید
 پس کند و در مرکی بصل شسته ضما و نمایند و اگر استخوان فاسد شده باشد و آن فساد و گوشت فاسد
 را بر مرهم بنهار دفع کنند و استخوان را تیر باشند و اگر جراحت بر شکم و روده و تیر بیرون دیدار و بیرون بفرستند
 و شکم بد و زنده اگر روده یا در مرهم کرده باشند و بیرون نروند و تیر با یکدست کنند تا در مرهم و پیش تنها
 و پاک بکلیل اگر گرفته و یا بر دارند تا لیس شود و خوب گرد و روده با بیرون و دو اگر باین عمل بیرون نرود
 وین جراحت بقدریکه روده بیرون نماند و رفت کشا و گردانند و اگر قوی قرار شد که تیر با سیاه شده با
 استعدا که تغذیه بود و نیز در هر یکی از بزرگ که در آن او و پیله و پیله یا با یکدست بیرون نرود و غایت
 احتیاط رعایت کنند علاج سوزش از آتش و روغن گندم و روغن زرد آب گرم و از

علاج سوزش از آتش و روغن گندم و روغن زرد آب گرم و از

وصاف نموده نقشه شیرین کرده بدینند و اگر ضربه و سقوط بر سر واقع شود بزرگ مضر و عارض
و گماند فاسی گرفته بر و غن کسرخ و گلاب بهر شسته طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و نفثه ناله
باقی ادم حادث گردد و قرص کمر یا دو دم الاوین کل ارمنی در تنقیح عدد سینه و اگر کسی بپوش
و تازانیه و اشغال آن زوده باشد بهترین چیزی پوست گوسفند بود که در حال از گوسفند جدا
کرده باشند بر موضع ضرب پوشند و تا دیگر روز بزدارند و اگر قدری خاکستر آن بر آن موضع باشد
پس پوست بر روی آن پوشند بهتر باشد اگر مردار سنگ و سفید یا قلعی و موم سفید و روغن
کلی سرخ مری سازند و بمانند تا رفع باشد علاج خلع و کسرخ مری آن زن زانده استخوان است
تعام از مخاکی که در استخوان دیگر است که میان مهر و اتصال موضع مهر و بان بود وونی اندکی
بیرون آمدن باشد تمام و دهن کوفتگی بود که آن را می نیز گویند که استخوان و آنچه گرد آن در آید
است بر سه علامت آن علامت ظاهر میشود از تغییر شکل عصب و عدم قدرت بر حرکت آن عضو از
مقایسه دست علیل با دست صحیح مقایسه کنند لیکن خلع باز و مفصل و رگ را و شش را و انداختن
در پیکر که بر عضو هرگاه متعلق گردد و در بعضی یافته پس ظاهر شود و هر مردن در آریه یا ناحیه و رگ
افتد و اینها گوشت بسیار بود پس ظاهر نباشد و علامت لازم باز دموئی مستدیر است که در
زیر بغل پیدا آید و ممکن نبود رسانیدن و دم آن است بدندانها و پهلوی علامت بر و نشدن
آن بود و در آن نشدن بر این مایه بود و از پای اگر بجانب پیش افتاده باشد و ظهور درم در آریه و
عدم قدرت بر آنکه پای را در گوشه ران خم توان کرد یا کوتاه تر بود و این پای از پای دیگر
ست و اگر از جانب پیش افتاده باشد و کوتاه تر آن آریه و کاسه نشدن آن و علامت
و فی آن بود که در مفصل اندک تغییری دموئی از جانب دیگر پیدا شود و بودن حرکت ممکن بود و در
هر جمیع حرکات همه جانب ممکن بود و علاج خلع را بعد از آنکه بپوشید طبعی باز آید مملاتی تا رفع از
برای خلع صفت آن باشد منقشه درم کل ارمنی مری خطی سفید کل سرخ از یک سینه درم بزرگ
مورد و نیم درم نرم کوفته سفید و تخم مرغ سرشته بکار و انداختن و دهن همین طلا و افق و کافی بود
اما کسرتن استخوان است فلورا و استخوان را بر فرق مساوی گردانند و گاه پیدا شد که
بعضی از پاره های استخوان که صلاح آن افتد و زنده شد و و باید کرد و عضو باید نیست

نقشه شیرین

نقشه شیرین

نقشه شیرین

بر باطراف معتدل و مستوی و کجی ابتداء بستن از موضع شکسته باید کرد و متوجه بجانب بالای
آن موضع کسر را محکم بچند لایق فاده و دیگر هم از موضع کسر اندک اند و بعد از سه چهار مرتبه متوجه
زیر آن شوند و در هر دو تپه دست را ابتدا محکم بچند چند لایق بچند لایق بچند لایق بچند لایق بچند لایق
کنند و به بندند و بعد از آن فصد کنند و لایق طبیعت و تاسد و زکات باشد مگر آنکه در وی قوت حاد
گردد و ما دون رباط سرخ گردد و پس باید یک شاکست است تقریباً یک سبب است و اگر چهار پون تومی خاص
گردد که محل نتواند و یک شاکست و قدری آب گرم بر آنجا ریخته تا غار پیران ساکن گردد و یک سال
استراحت نموده باز به بندند و فاده ها را بکجا آب دروغن گل اندکی سرکه ترگردانند و اگر چند روز
بگذرانند و درم نکند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از آنکه اول سبب از بند چندند و یک شاکست
الاد چهار و پنجره زیاده ضحاک و جز از عدد منغات بعد از بی منغات متوجه دکل از منی و
آب مورد سازند و اخذیه لریج مثل کله پاچه و هر نسیم و مرغانه و برنج یا بطلون و بطلون برده و
بر خا که در آخر هر وقت انعقاد شیر رباط اندکی شست تر گردانند و علامت ابتداء انعقاد
شیر پیداشدن خولست بر فاده و رباطات چاین لیل ارسال طبیعت است فاده حیدر آب سجا
که از شام ترشح نموده و باید که قبل از اشتداد و نقاب حضور آتھر یک قوی نه بندند و اگر با کسر حرکتی
ایستاد ای بستن از یک عصا به از لب بالای آن کنند و دیگری از لب زیر برچ و سرج کشاده دارند
و قدری به پنبه آنجا بندند و چون سرد آب سگم گردد و وار و درم این گردنه هم در میانند و بنند و اگر خون
میرود و می بپزند از هم و کنند و در صافی و درم الاخوس بر روی ساخت پیران پاشند تا خون پشید
پیران او درین تجار و بیکان بیکان را باید پیران آرند و متوجه آنرا بگردانند و سر کنند اما خار و آنچه مانند
آن بود بی نیای سگم بگویند و ضحاک نمایند و اگر قوی تر خواهند بگردانند نیاز تر گس و شوق و زراوند
و زفت و عکاس الطیر که فته غسل سرشته ضحاک کنند یا نیاز تر گس و آرد شیلیم غبیل سرشته ضحاک کنند
فساد اطراف لبه را سبب آن توبه حرارت و خون و غارات گرم گس است با سجا و حشمتی و محبت
شدن در آنجا پس آن عضو را نسوز و متعفن گردانند علاجش اگر درم نگردد باشد فاسد شده باشد
لیکن ابتدا کرده که شیر شود ریت دروغن نریق بسیار بر آن طلا نمایند و اگر آس کند در آبی بنند که
در آن نم گاه گندم و سبوس با بونه و اکلیل الملک کربط طبع و گنجان چوشانیده باشند و چون

شاد اطراف لبه

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

حیات صحیح و خوش

مطالع عامی خان

ترباقتی فاروقی چیست این کتبقتال بود و خوردن فلفله کشتقال دفع جمیع زهرها و گزیدنها کند و
 گفته اند که خوردن نوشم با شیر آب یا سبزی یا آب گندماخی میکند از علاج دیگر که از برای جمیع
 گزیدنها و زهرها نافع است و اگر تخمیزی دفع آن نشود و ترکب آن شدن شلای می خض بود و اصل شلای
 که در نواحی استرکاب و مستهارد و ارمش و مستهارد آن درینا سبزی است و اگر رسیده طوف غرق
 بود از آبستن بالایی آن و امتحان نمودن و خرد کردن و کندن و با زعفران کوفته و گرم کرده و خفا و کندن
 و خوردن آن نیز مفید بود و غرقب اگر بسیار باشد بکافور و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل
 احتیاط است که در دفع آن غرقب بسیار باشد احتیاط است از خوردن که فتنه اجیب بود و باور
 ضد کفر است در تعبیر او و عضاد و سامه مار تیل بهترین علاج آن شیر دادن می فرمودن باشد و صندل
 و کتب طایفه که در گذشته اما عضاد به ویران که از جانب آنست هر کدام از اینها اگر بگوید و در نواحی او
 در اینجا آمده و آن سبزی که در گذشته و در آن است که بجا که سبزی است اگر در آن سبزی و در آن
 زیتون یا کبوتر طایفه که در گذشته و در آن است که بجا که سبزی است اگر در آن سبزی و در آن
 و در صاف نشود و بسیار بکشد و در آب گرم که در آن میوس کند هم خوشایند باشد و در نواحی
 سامه ابریس که در نواحی بسیار باشد و فلفله سیاه بروی است آن نیز در نواحی که در آن گام گزید
 و اگر گزیدن آن تیمی طایفه و در میان آن که در آن است که اگر گزیدن یا در آن سبزی که در آن طایفه
 اگر گزید و موقع نشستن سبزی و در آن سبزی که در آن است که اگر گزیدن یا در آن سبزی که در آن طایفه
 و در نواحی آن سبزی که در آن سبزی که در آن است که اگر گزیدن یا در آن سبزی که در آن طایفه
 اگر گزید و در آن سبزی که در آن سبزی که در آن است که اگر گزیدن یا در آن سبزی که در آن طایفه
 آن که در آن سبزی که در آن سبزی که در آن است که اگر گزیدن یا در آن سبزی که در آن طایفه
 عمل نمایند و در آن سبزی که در آن سبزی که در آن است که اگر گزیدن یا در آن سبزی که در آن طایفه
 و این سبزی که در آن سبزی که در آن سبزی که در آن است که اگر گزیدن یا در آن سبزی که در آن طایفه
 گفته و در نواحی بسیار است و در آن سبزی که در آن سبزی که در آن است که اگر گزیدن یا در آن سبزی که در آن طایفه
 و در نواحی بسیار است و در آن سبزی که در آن سبزی که در آن است که اگر گزیدن یا در آن سبزی که در آن طایفه

در نواحی بسیار است

در نواحی بسیار است

تکلیف کند و از آنکه در آن روز و سکنان جمله از وی بگریزند و اگر باین رشد خشوع و ملق
 کنند بجز حرکت دم و غیره چنانکه رسم کلاب است این صفات بر تقدیر حکام کلابی و نسبت قبل از شکار
 بعضی از این علامات بود و بعضی نبود و مخصوص بعضی گزیده شده کلاب کلابی بعد از منقبضه یابد و منقبضه یا میل و
 و گاه بود که تا شش ماه بلکه یک سال تا خیزند بحسب قیامت و کثرت رطوبت و قریب بعد از پنج شخص از سو و او نیست
 حالتی مثل بالینو یا از دست داشتن تنهایی و دشمنی داشتن و شنائی و ترسیدن از هر چه بیند و در حال
 از این سکوت نمودن از آب و طویات رسیدن یا از آنجایی پدید شمردن ازین سبب است که با زماندن و هرگاه
 که با بنیتر سبب رسیدن است که اندکی ندها خسته اگر روی خود را آینه نشناسد و سگی مثل او که دو و هرگاه
 چنین باشد طبع از سلامتی او منقطع باید کرد و گاه بود که او را سگ کند و هر چه بود بگریزند مردم و
 هر که را بگزید و او را نیز بحالت عارض شود و همچنین به هر که پس خورده او را از آب طعنه نهادن باید
 و گاه بود که در بول مخصوص بسیار کچمید مثل کلاب پیدا آید و اگر شش ماه که دو کلاب گرفته کلاب است یا غیر آن
 پاره نان یا بر طویتی که از زخم او سیلان میکنند که ده که داند و پیش سگی اندازند و اگر بخورد سگ است یا نه
 شود یا نه که مغز و یک شب بر زخم نمیند و در هیچ پیش مرغ اندازند اگر بخورد یا نخورد و بهر دو دلایل بود
 علامت موضع گرفتار کشاده گردانند و همچنین بعضی سیاق و باینده پس کوفته بستر که دروغن گو سفید شسته
 ضما و نمایند یا جاوشیر بستر که سوده و باز رفت که اخته مخلوط کرده ضما و کنند و یا سیر و پیاز و نمک که کوفته
 با خاکستر چوب زخم کرده ضما و نمایند و تا سه روز این تدبیرات مفید بود و اما بعد از سه روز کشا و گردانند
 و من جرح است فاند و نمیکین سخی نمایند که تا چهل روز مندمل نشود و هرگاه بیند که آنرا اندمال پیدا شد
 یا او بیکه ذکر شد ضما و نمایند تا یکشاید و تدبیر یا بخوبی و تنقیه سودا استعمال باید نمود و و الذا را هیچ
 دوا را بر طمان بدینند و و الذا را هیچ فربه و بزرگ سیر یا و یا با جدا کرده انداخته بکشتال عدس و قشیر
 یکشتال سفید لپک عفران و قشقل قلقل و اچینی از این یک یک که گشت و نمک و یک پخته شسته و صها سازند و هر روز
 صبح و شام دو دانگ تا یک دانگ بیکه نمونوشند و اگر در مثانه در و پیدا شود و بطن عدس و روغن با و نم شیرین یا
 روغن گاو و عسل کنند و هر روز که دوا الذا را هیچ دهند و حمام روند و اگر ترش مانند تا در آن آب لی کنند
 و از سر با نگارند و غذا مرغ فربه و دشت و شسته باشد و شیر آب که نمک و اوان گفته اند نشخو و بیکه
 دوا الذا را هیچ بکیند و دوا را هیچ بعد از استفاد اطراف چنانکه گفته شد و یک شسته با نر و در و مرغ نمند

دوا الذا را هیچ

مطهره

پس دروغ را بریزد و دروغ تازه داخل کند و بعد از یک شبانه روز بریزد و یکبار دیگر چنین کند و این را پنج
 در سایه خشک کند و باد و در آن آن عدس فشرسته بپاشند و قورصها سازند و شترخی و دودانک با سبکرم برهند
 و بقالون مذکور عمل کنند و در او اسیر سلطان بکیر سلطان نهی ماه و علامت بادگی آن است
 که حواله در زبان فرود بندگان آبی سفید بیرون آید همه اطراف آنها بنیدارند و بجا که سیر و نمک پاک
 بشویند و بعد از آن آب خالص نشویند و خشک گردانند و در کوه کنند و ستر را حکم گردانند و یک شب
 در نور می که در آن خفته باشد به نهند پس هر چه در این پنج خمرترین پنج خمر و جملان و بچه و کنگره و خمر
 هر روز صبح و شام و در دم آب سرد بنوشند و جالینوس گفته که هر کس این داره بخورد و بر سیدان
 آب این شود و گفته که چهل کس اسگت یوانه گرفت بعضی از ایشان جگر آنها خوردند و سالم ماندند و
 بعضی سینه سگاف نمودند و پاک شدند و آن احتمال دوا جالینوس انواع تدبیرات دیگر مفید
 از افتاد اگر فرغ پیدا شود و تدبیر است که از موم و عقید شکر اجواف با سازند و بر آب کرده و بطن
 آن امر فرمایند یا مشرب سازند ستر تکیه لود را در آن نشانند و سه ولوله و حلقی خنده تا آب است
 فرود و آب آن بنید تدبیر و یا پس قرار از آن اولیست اگر عرق شود و تنقیه بدن کنند و در هر
 و شرک فواکه و شراب و شور یا از فواکه مثل به توان خورد و آنچه مجموع است فواکه کثیره و طوطی مثل
 خمر و زرد آلود و سهند وانه ویر و خففات و ترشها اقتصادار نمایند و خانه را بکافور و سدر و صندل
 و مشک و عود و غیره بپزند که در سیدیت به و ام و در کلاب طیب ترشش گردانند تدبیر شرب
 سوم قی کردن آب گرم است مگر روغن کنی و زیت باطنج نیز الحیره و مسکه و روغن گاو و خورون
 و این طعام بسیار بناید خورد و اگر زهری بقی بر آید فها و الا که حضرت آن کنند تریانی که زهر را
 بقی بیرون آرد و از اثر باقی اطیس نامند صفت آن گل مختوم حب الحار از زهری و مقطال است
 بشویند شترخی بکیرم و بعضی گفته اند که زهر را یک فی الحال قذف هم کنند و بعد از آنکه در تنی متعصا که در
 قدر شتر خورند و بعضی فرمایند و اگر در زهری کم زهری المی او را کند و خنده کنند و اگر معلوم بود که آن
 زهر بوده با آنچه مقصود است آن معالج کنند چنانچه در مولات مذکور است این کتابها را که

الحمد لله الذي جعل في كل شيء دواء و افق کایو ساهی طبع گردید

بحران که بحرانی و اوران ناقص باشد بسیار در وقت منقطع میگردد و غلبه باقی میماند
و بحرانیکه نقی یا اسهال یا رعاف بود تمام باشد فائده بحران تقدم اعراض است
ستشنگ اگر در روز بحران شود علامات واعراض در شب مقدم شوند اگر شب
واقع شود در روز ظاهر گردد و هر یک از استفرغات خمسه علامات جداگانه مقدم
نشوند مثلاً علامات فی جنب حق النفس غثیان و قلب نفس تلخی و هین و در فم معده
و اختلاج آن قرار یکی چشم سقوط بعضی اختلاج لبه برین علامت اسهال و رو
امعا و ثقل برین و تمد و شرا سیف بطرف اسفل و نفخ نطن و در پشت و انقباض بران
و قز و امعا و علامات فی ورعاف و غیره و بعضی صغیر و قوی و مصلح و دن
و علامت رعاف ثقل سمع و دو طنبین و اشتغال سر و تشنگی بنارین و روبروی چشم
و خارش بینی و ضربان رگهای سر و بودن مرض صفراوی یا دموی خصوصاً
وقتیکه بیمار جوان باشد و علامت دراز ثقل مثانه و غلظت کثرت بول و
عدم اسهال ماده بطرف دیگر و در زمان بشتیر از دیگر فصول افتد علامت
عرق استفاح بیشتر زکینی لیل بروز چهارم و غلظت کن بروز پنجم و موجب
بعضی طبیعی بر علامات استفرغات همیشه متوجر باشند اگر طبیعت بقوت وضع
ماده نماید غیر مقصود و مراد است الا گاهی طبیعت حادثی را احتیاج
باعانت و طبع شود و در صورتیکه طبیعت میباید ماده را بر آن خارج و بسبب
ضعف خود و انتضال آن نتواند فائده بداند که هر مرضی که آخر بسلامت بود
چهار مرتبه میباشد ابتدا از سید استمسا استمسا بحران را استمسا طبعی شود و بحران
نام در وقت استمسا باشد و آنچه در این امر عرض افتد ملک است آنچه در زمان نزاع

در وقت بحران اگر در روز واقع شود در روز ظاهر گردد و هر یک از استفرغات خمسه علامات جداگانه مقدم نشوند مثلاً علامات فی جنب حق النفس غثیان و قلب نفس تلخی و هین و در فم معده و اختلاج آن قرار یکی چشم سقوط بعضی اختلاج لبه برین علامت اسهال و رو امعا و ثقل برین و تمد و شرا سیف بطرف اسفل و نفخ نطن و در پشت و انقباض بران و قز و امعا و علامات فی ورعاف و غیره و بعضی صغیر و قوی و مصلح و دن و علامت رعاف ثقل سمع و دو طنبین و اشتغال سر و تشنگی بنارین و روبروی چشم و خارش بینی و ضربان رگهای سر و بودن مرض صفراوی یا دموی خصوصاً وقتیکه بیمار جوان باشد و علامت دراز ثقل مثانه و غلظت کثرت بول و عدم اسهال ماده بطرف دیگر و در زمان بشتیر از دیگر فصول افتد علامت عرق استفاح بیشتر زکینی لیل بروز چهارم و غلظت کن بروز پنجم و موجب بعضی طبیعی بر علامات استفرغات همیشه متوجر باشند اگر طبیعت بقوت وضع ماده نماید غیر مقصود و مراد است الا گاهی طبیعت حادثی را احتیاج باعانت و طبع شود و در صورتیکه طبیعت میباید ماده را بر آن خارج و بسبب ضعف خود و انتضال آن نتواند فائده بداند که هر مرضی که آخر بسلامت بود چهار مرتبه میباشد ابتدا از سید استمسا استمسا بحران را استمسا طبعی شود و بحران نام در وقت استمسا باشد و آنچه در این امر عرض افتد ملک است آنچه در زمان نزاع

فائده بسیار باشد که در امراض حاده تا سه روز علامت بحران میماند پس درین سه روز در هر یک که امروزی که علامت بحران زیاده باشد همان روز را یوم البحران یا بدشتر مخصوصاً که یوم الانذار نیز بحران گواهی داده باشد و آن روز در بحران هم بود فائده این همه که گفته شد از تعداد ایام یا حوری و امراض حاده واقع می شود و اما در امراض مزمنه عدوم و سال چون عدد روزهای امراض حاده چنانچه در علاج سوداوی و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبه غیب باشد یا بلغمی صد و سیست روز بحران یا بلغمی سیست ماه باشد یا بلغمی سیست سال یا بلغمی از چهار ده سال یا پس سیست و یک سال و تقریباً بعد از چهل روز و غیره شصتم و شصت و دوم و صد و شصتم اند روزهای بحران بشماره ویدانند که در حقیقت هم النوبه روز بحران می باشد پس باید که احکام بحران در روز نوبه یا نحو خطا دارند و احتیاط کنند که در وقت نوبه شکم واقع نشود فائده معمول اکثر طبیبانست که اگر حدوث مرض قبل از نیمه نهار باشد آن روز را در حساب مرض کامل تمام میگیرند و اگر بعد از آن وقت باشد نصف النهار باشد آن روز یک نصف النهار است و اگر بعد از آن وقت باشد نصف النهار باشد آن روز یک نصف النهار است باقی برای این اکثر امور مذکوره خصوصاً علت وقوع بحران و حساب و آنرا در کتاب در حدوث مرض مع اختلاف طرق و غایت بسیاریان فی ما يتعلق بالبحران مذکور است این قدر برای تعلیم مبتدیان و حفظ اطفال مرقوم شد و الحمد لله اوله و آخره و طاهر او باطنه

الحمد لله الذي جعل في كتابه ما لا يحصى من نعمته ما لا يكلم به لسان
 من يطلع في كشور اياته ما لا يشبهه في ما لا يتقاسم كانيور و نفع طبع يافت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ششوی مشتمل بر تصنیف مولود و شعر سهار و نوری
 ششوی نضاد و قدر تصنیف بر علی رضا محمد علی علی
 ناز و منظور تصنیف سید منظور احمد صاحب
 دران نقیون بین است -
 شکرستان خیال و خوان غنیمت در کتب
 کن اول تصنیف طوقی از خوان غنیمت در کتب
 ششوی زلالی سید احمد محمود محشی است -
 قصائد عربی مشهور کتاب درسی است -
 ساقی نامه منظوری مشهور کتاب تصنیف
 بلا منظوری است -
 ششوی ولی رام - عرفه چشمه و عرفان
 تصنیف ولی رام -

ششوی زاو الکسا قرین تصنیف ملا حسین
 واعظ کاشی -
 قران اسعدین از تصنیف حضرت امیر خسرو دهلوی -
 قصائد بدر چرخ مشهور کتاب است -
 شرح قصائد بدر چرخ معروف به شرح
 عثمان خانی شرح از سید مولوی محمد عثمان دهلوی
 شهید دارالامان را میوراس شرح که حسن بین
 عمده رساله بر علم و فن و حکمین خصوصاً رساله بیا
 رموز طلسم قابل ویرین -
 بهار دانش کنگران اضع و نحو ششوی تصنیف
 مولوی غنایه داند -
 ایضا - شرد - تصنیف ایضا

کلیات و دیوان فارسی

دیوان حافظ محشی - مشهور دیوان
 حافظ شیرازی است -
 ایضا محشی مطبوعه جدید بهشت و ششوی
 طبع بواسطه کاغذ گنده و لایقی -
 ایضا - کاغذ سفید گنده -
 ایضا - کاغذ سبزی خانی -
 شرح دیوان حافظ باطل معانی و مصطلحات
 صوفیه از مولوی صادق علی صاحب -
 کلیات آخرین به یک مجموعه غزلیات روزگار از
 طبع ششوی قرین ششوی محمد علی محمد حسین
 کتب ذیل شاملین -
 سواد عمری حضرت مصطفی تواریخ سلاطین و قصائد
 تصنیف آینه دیوان و نقیون تصنیف ذیل و کتب
 و ششوی خرابات و مینا که تذکره العالم تصنیف
 کلیات میرزا بیدل - اس کلیات بین
 چار گزین بین -
 کلیات بیدل و نقیون بیدل دیوان بیدل و نقیون
 دیوان بیدل که حاشیه بر نکات بیدل و اول

قلمی نیست عمده هم بهوش تها و است ملاحظه
 ششوی تصنیف سید طبع بهوش
 کلیات سعدی شیرازی - مایه و سالی
 مفصله ذیل بین -
 و سبزه کلیات گزینای گزینان و قصائد عربیه
 قصائد فارسیه و فارسی تر جلیات کلیات بیدل و کتب
 غزلیات تعلیم و تاجیه و ششوی و ششوی و ششوی
 نقیون و نقیون و ششوی و ششوی و ششوی
 کلیات سعدی مطبوعه جدید -
 دیوان ششوی تصنیف ششوی و ششوی
 اول زبان و ششوی نام مقام کاغذ و لایق
 فارسی بین و ششوی و ششوی و ششوی
 زبانی سبزه و ششوی و ششوی و ششوی
 دیوان خواجہ سعید الدین ششوی
 نایاب و ششوی تصنیف ششوی و ششوی
 و ششوی و ششوی و ششوی و ششوی
 دیوان ششوی و ششوی و ششوی و ششوی
 کلیات و ششوی و ششوی و ششوی

کلیات نظم غالب فارسی عالی جناب
مرزا اسد اللہ خان بہادر بلوچی کا کلیات نظم
دیوان خوشی مصنفہ لاہور طبع ہوئی۔
دیوان موزون منشاخ خیالات عاجز
راجہ رام نارائن صاحب۔
دیوان صاحب مشہور دیوان ہے
دیوان ناصر علی شش تہا یادگار زمانہ
ستارین ہے۔
قصائد مدحیہ نظام عمدہ قصائد فارسی
دارودین۔
دیوان تفتیش شش کو بابی صاحب
تخلص تفتیش غالب دیوانی۔
جو بہر نظم دیوان مرزا گل خان ناظم کمالی اور
اوس کے ساتھ لکھی ہو بہر شک جو تخلص کا کام آتا تھا تو
کلیات صاحب۔ کامل از متاخر طبع مرزا
محمد علی صاحب بہر نثری شام بہر نثری ہے۔
دیوان کشفی مولوی سلاطین صاحب کائنات
دیوان بلاغی مشہور استاد زبان ہے
مصنفہ مد نظری۔
گلشن شجر نواب محمد علی خان صاحب
بہادر شہید بلوچی کی تالیفات سے تذکرہ
شرفیہ مصنفہ بین کا ہے۔

دیوان نویدی۔ فارسی غزلین و فیہر
انکسار نویدی تخلص شاعر تصنیف مدحی
خیال شوخی ہمت عمدہ ذوق کی کتاب
تصنیفات شش سبیل سنگہ صاحب مرحوم
نارینی دیوانہ خاص یادگار ہے۔
کلیات شامیر شہر دیوانی مجموعہ دیوان
دیوان شمس الدین۔ جو کلام مرزا
دیوان وسط الجوہ۔ کلام جوانی۔ دیوان غزل
جو کمال ہر کہ حال پیش میں مرزا دیوان بقیہ
ہو کہ پیری میں تصنیف فرمایا۔
کلیات شامی۔ کلیات دلاہت کے خط کا پورا
لکھا ہوا ہے بہر نثری شامی جو کلام
قدیم پارسی مجموعہ تصنیفات کلام شہرانی شامی
مؤلفہ مولوی عبد الغفور خان صاحب بہادر
تخلص بہر نثری۔
کلیات نظم میرزا غیاث پوری مع شہر طبع ہوئی
تذکرہ مصنفہ مولوی میر حسین دیوانی
اول مذاق جناب میرزا و مبین علی علیہ السلام
سے ابتدائی بہر نثری سے اولیاء کرام اور
اہل اللہ عظام کا تذکرہ ہے
قصائد مرزا فواد۔ مصنفہ شش نورال
صاحب بہر نثری۔

کتب دواوین اردو و فارسی

بہارستان سخن۔ اردو ناسخ و آتش
و آداب کی بہر طبع غزلین شامی
دیوان سخن فصاحت تصنیف شش
بہادر سنگہ بہر۔
دیوان کو یا تصنیف فقیر محمد خان بہادر
گو یا شکر دخواجہ بہر۔
دیوان رند تصنیف نواب سید محمد خان بہادر
لکھنوی شکر د آتش۔

کلیات ناسخ کلیات شش امام بخش ناسخ
دیوان خضر دجاستہ بین۔
کلیات آتش تصنیف خواجہ حیدر علی
آتش لکھنوی۔
کلیات نظام۔ اردو و کلیات بلاغت
نکات از کلام معجز نظام جناب نظام الدولہ
نواب محمد مردان علیخان بہادر نظام۔
دیوان اسیر شش مظفر علی صاحب پیر شاہ غلام

CALL No.

ACC. NO. 14112

علوی خان۔

ملک علی خان

Date _____ $\lambda_{0.5}$

Date _____

 λ_0 

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.